

MANCHESTER
1824

The University of Manchester

[روصم نارەت, Tihrān Musavvar. (۲۹)., Tihran Musavvar (29)]

Source: *University of Manchester*

Contributed by: روصم نارەت تاراشتنا

Stable URL: <https://www.jstor.org/stable/community.28166705>

Rights Notes: Rights Holder - Image: The University of Manchester Library

JSTOR is a not-for-profit service that helps scholars, researchers, and students discover, use, and build upon a wide range of content in a trusted digital archive. We use information technology and tools to increase productivity and facilitate new forms of scholarship. For more information about JSTOR, please contact support@jstor.org.

This item is being shared by an institution as part of a Community Collection.

For terms of use, please refer to our Terms & Conditions at <https://about.jstor.org/terms/#whats-in-jstor>



University of Manchester is collaborating with JSTOR to digitize, preserve and extend access to
University of Manchester

JSTOR

تهدید از محمود

جمعه ۱۹ مرداد ماه ۱۳۵۸ - شماره ۲۹ - سال سی و هفتم



عکسها و گزارش
اختصاصی تهران‌نصیر از میروان :

همراه چمران با مسأله کردها ...

- * اسراری که در نامه قره‌نی به رهبر انقلاب پنهان است .
- * ماجرای زهر اخانوم و سردبیر تهران‌نصیر در کلانتری ...
- * مصاحبه‌ی بافریدون کشاورز
- * ارزیابی احزاب و دستجات سیاسی کشور در این هفته‌ها ...
- * چرا تعداد شرکت کنندگان در انتخابات مجلس خبرگان کم بود ؟





— آقا من نادر کوهراد هستم و می‌دانم که با گفتن این سخن به احتمال زیاد جزء ضد انقلابی‌ها معرفی می‌شوم ولی ...
— بفرمائید

— می‌خواستم این سؤال را مطرح کنم که آقای هوشنگی گزارشگر رادیو تلویزیون که فیلم حساس مریوان را تهیه کرده، هیچ تحقیق کرده‌اید که دارای چه علانقی در منطقه کردستان است.
— نه

— پس گوش کنید، پدر او از عوامل مشهور سرسپرده و صاحب کامیونهای متعدد و از آنهاست که از خون کردها ثروتی اندوخته، ایشان تصور می‌کنند که با این تمهیدات می‌توانند به «ابوی» خدمت کنند.

— آقا. ترا بخدا دست از محافظه‌کاری بردارید و این مطلب را که می‌گویم بنویسید.
— بفرمائید

— من يك مسلمان ایرانی معتقد به انقلاب اسلامی و به رهبر انقلاب ایرانم. می‌خواستم سؤال کنم چرا اجازه می‌دهند يك نفر لات که حرف بلد نیست بزند و «هیچ غلطی نمی‌توانند بکنند» «مردیکه» و ... حرفهای بدتر از این از دهانش خارج می‌شود، خود را «نماینده اخلاقی امام» معرفی کند؟ ما تا کی جواب این و آنرا بدهیم که به مناسبت حرکات این آقا که ما برایش تومار هم جمع کرده‌ایم مخالف این حکومت شده‌اند. این آقا هزاران تومان از بیت‌المال صرف می‌کند که يك ساعت از خودش تعریف کند. چرا؟

— آقا من مصاحبه رادیو لندن را با شاپور بختیار شنیده‌ام. يك سؤال سیاسی دارم؟
— بفرمائید.

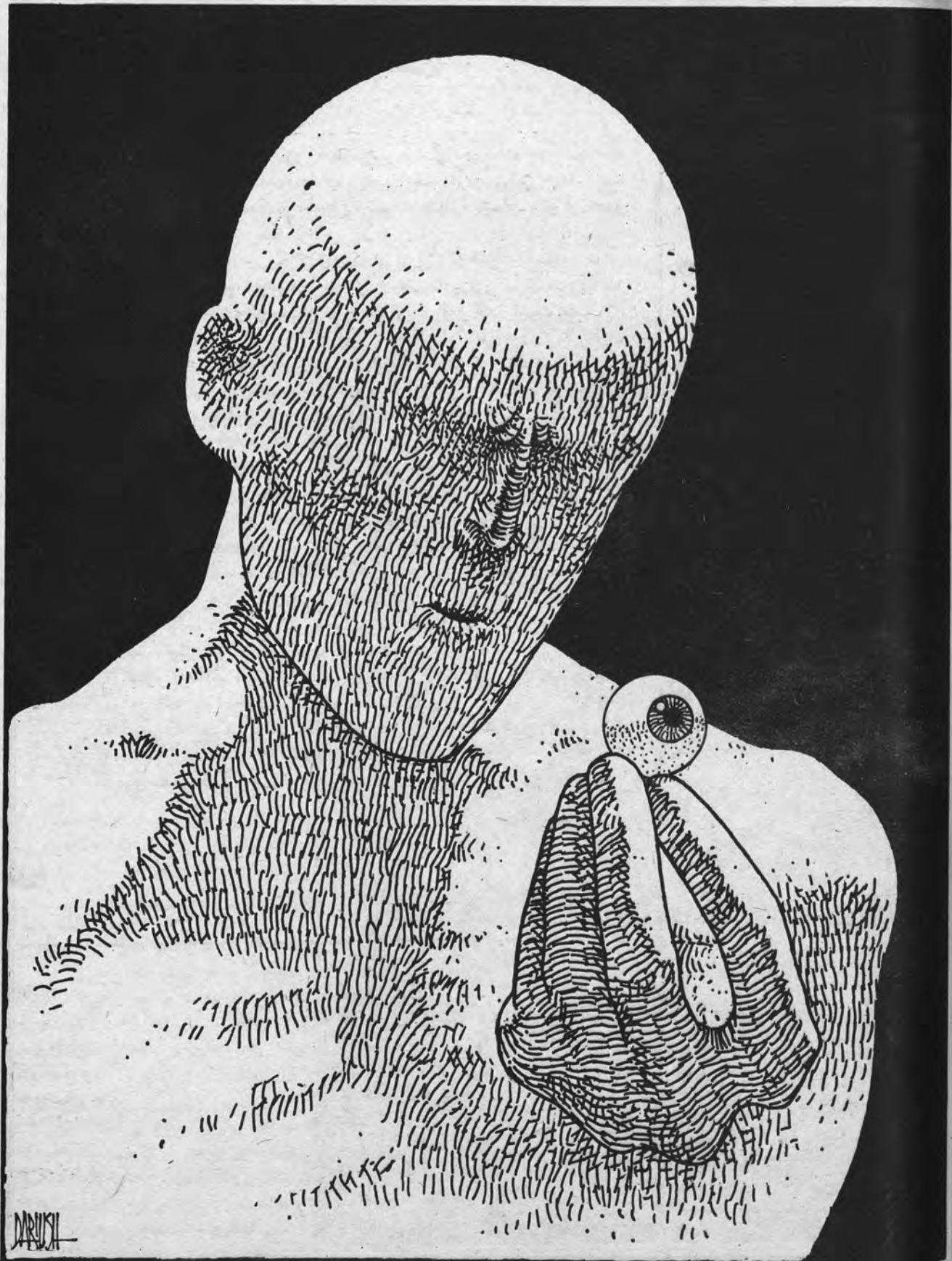
— این اتفاقی است که آقای شاپور بختیار — که من اتفاقا به او علاقه دارم و شاه مخلوع و عوامل دیگر به فعالیت افتاده‌اند؟ این حوادث با رویدادهای عراق و حضور ناو امریکائی در آبهای خلیج فارس و اغتشاشات گوشه و کنار ایران بی‌ارتباط نیست؟
— معمولا آنها که پاسخ چیزی را دقیق نمی‌دانند می‌گویند «آینده قضاوت خواهد کرد.»

— آقا من يك زن خانه‌دارم که با سه‌فرزند که یکی از آنها دانشگاه

می‌رود. یکی دبیرستان. سومی دبستان. بمن بگوئید اصلا نباید در این حکومت اسلامی فکری به‌حال ما بکنند و ما هنوز همان حقوق چندرغاز قبلی را بگیریم؟ پس ما ...
— انقلاب کردیم برای چی؟
— ا. شما از کجا فهمیدید؟ ها؟

— آقا. من نرگس احتشامی. چهارشنبه که مجله شما با روی جلد واوبلائی به‌پا کرده بود زهرا خانم. و نمی‌دانید چه می‌گفت. من اول قطب‌زاده و زهرا خانم منتشر شد. نمی‌دانید جلو دانشگاه چه شور و برای خنده و شوخی ایستادم. بعد دیدم قضیه خیلی جدی است. و دارند طرح حمله به دفتر تهران‌مصور را بررسی می‌کنند، تا آقای خیلی محترمی رسید و مستدل برای او و دوستانش گفت که این کار به‌صلاح خودتان نیست. مملکت قانون دارد بروید شکایت کنید؟ اگر او نبود بخدا تصور می‌کنم اتفاقی می‌افتاد، به‌رحال من که نگرانم.
— برای اطلاع‌تون عرض می‌شود، که توصیه آن آقا کارگر نیفتاد. و حضرات تشریف آوردند. ریختند توی کوچه‌ی دفتر ما ... بعد هم که زهرا خانم ما را به کلانتری و دادسرا کشید ...

— آقای سردبیر
— بله
— من هاشمی‌پور نماینده شما و سایر جراید در دزفول هستم
— بسیار خوشوقتم
— آقا شما چرا راجع به افراد صالح و پاکدامن و فعال در مجله‌تان چیزی منعکس نمی‌کنید فقط به درد دلها می‌رسید.
— خوب، دوران جدید تهران‌مصور اینطور است.
— ولی ما در دزفول يك رئیس راهنمایی داریم بنام سرگرد احمد عرب بهمنی که از روزی که آمده فقط به درد دل مردم می‌رسد و مشکلات مراجعه‌کنندگان را که بایستی به اهواز می‌رفتند و سرگردان می‌شدند حل کرده. شما را بخدا از این قبیل افراد تعریف کنید.
— چون شما می‌گوئید — چشم.



۲۰۰۱/۲۱/۱۵

کلام نخست

بازی با مطبوعات ، يك بازی خطرناك و ضد آزادی است ، و همچنانکه هفته پیش نوشتیم ، با نقشه و برنامه‌ی حساب شده‌ی ادامه دارد . در این حمله ، چند نشریه بخصوص در هدف تهمت‌ها ، توطئه‌ها و دسیسه‌ها نشانده شده‌اند ، تهران مصور یکی از آن نشریات است .

یکشنبه شب ، نمونه دیگری از یکی از این توطئه‌ها را دیدیم . آن خوشه‌چین معروف انقلاب در « وسیله‌ی خودش » یعنی تلویزیون - نشست و یکبار دیگر برای همه تعیین تکلیف کرد - او حتی نمی‌تواند وقتی قادر نیست عفت کلام و ادب پذیرفته شده و زبان رایج در تمام وسایل عمومی ارتباطی جهان را رعایت کند ، دست کم احترام را نگهدارد و خود را نماینده اخلاقی امام نخواند ! -

دعوت از دولت برای شدت عمل درباره مطبوعات ، تکیه زدن بر جایگاه وزیران متعلق و وکیلان چاپلوس عاری از مهر است که هر از گاه به جهت خود شیرینی و برای دم جنباندن در برابر « رهبر عظیم‌الشان » ، از او و دولت‌هایش دعوت می‌کردند که جلوی این « منقدان خیانتکار » و « نوکران اجنبی » و ... را بگیرند ! ! این روش پسندیده همه‌ی آنهاست که عجله دارند می‌خواهند میان‌بهر بزنند و با نزدیک کردن خود به رهبری ، یکشنبه ره صد ساله بروند .

آری ، مطبوعات اینک نخستین هدف ارتجاع ، نخستین هدف خوشه‌چینان ، و هدف اصلی حملات و دسیسه‌های آنهاست که آزادی فعلی مطبوعات که رهاورد قیام ملت ایران است ، رهاورد آن پاسداریهاست که در روزهای آخر سقوط رژیم آن سفاک از مردم دیدیم - چون خاری به چشمشان می‌نشیند ، تهران مصور نیز . ما خوب می‌دانیم و پیش درآمد آنها شنیده‌ایم که چه خوابها برای آیندگان ، آهنگر و ... تهران مصور دیده‌اند ، و ما می‌دانیم برای هر کدام نقشه‌ی جداگانه دارند . اما آماده‌ایم . هر شماره را آخرین شماره می‌دانیم .

اما آنروز که دورهم نیست ، دست به سوی شما دراز خواهیم کرد ، ولی به سازش با امثال آن نورسیده‌های انقلابی تن در نخواهیم داد . ما مقاومت می‌کنیم ، چراکه به درستی این راه اطمینان داریم .

به یاری شما .

سردبیر

سردبیر

معاون تحریری

فهرست

تلفنی	۲	نوشته خوانندگان	۲۲
طرح رادپور	۳	نامه‌ها	۲۴
خاطره‌ای از ...	۵	جهان	۲۶
شایعات	۶	گزارش مصور کردستان	۲۹
یادداشتهای هفته	۷	مصاحبه با دکتر کشاورز	۳۸
صفحات ایران	۸ - ۱۳	سینما	۴۱
مقاله بهنود	۱۴	خطی از سر دلتنگی	۴۳
در باره مارکوزه ...	۱۶	مقاله کرامت پورسلطان	۴۸
شعر	۲۰	پراکنده‌ها	۴۹



صاحب‌امتیاز و مدیرمسئول : عبدالشوالا
 هفته‌نامه مستقل سیاسی و اجتماعی
 شماره مسلسل ۱۶۳۵
 نشانی هیات تحریریه : خیابان خردمند جنوبی -
 کوچه نقوی شماره ۲۱
 تلفن : ۸۳۳۴۸
 نشانی قسمت اداری : خیابان لاله‌زار - گراهنل
 تلفن شهرستانها : ۳۱۳۸۳۸-۹
 آگهی‌ها : ۳۱۱۵۱۵

مسعود بهنود
 سیروس علی‌نژاد
 دبیر صفحات جهان
 دبیر عکس
 عکسها از
 طرح
 گزارشها :
 مصاحبه :
 سینما و موزیک :
 مدیر داخلی
 شهرستانها
 آگهی‌ها
 حروفچینی

یادی از مشروطیت

۱۴ مرداد، جشن مشروطیت، یادآور دلاوریها و جانبازیهای مردان و زنان شیفته آزادی است. آنها که در دل تاریکی های آسیای آن روز، راهی به روشنائی می جستند، با حکومت استبداد سلطنتی که از سوی تزارهای روس و سیاستمدان نابکار انگلیس حمایت میشد، به مخالفت برخاستند و چندی نگذشت که مرد و زن و کوچک و بزرگ را با خود همراه کردند

و پشت استبداد را به خاک مالیدند.

اما مشروطیتی که ملت ایران در ازای آنهمه جانبازیها و خونفشانیه بدست آورد، دریغا که به علت توطئه های استعمار و ارتجاع داخلی دیری نپائید و بار دیگر ملت ایران توسط خاندانی که ۵۷ سال بر این ملک نه سلطنت که ستم کرد، به بند کشیده شد. اکنون با پیروزی انقلاب اسلامی، مردم آزاده ایران انتظار دارند آنچه را در انقلاب مشروطه ناتمام ماند، به فرجام برسانند، باشد که پشت ارتجاع را بشکنند و از این آزمایش سربلند برآیند.

رنجش پروفوسور معصومی

در صفحه ۴۰، شماره ۲۸ مطلبی را آقای «جلال سرفراز» نگاشته بودند که بخصوص موجب تأسف من گردید. زیرا اینک ۵ سال می گذرد که حیات خود را مرهون حذاقت و تشخیص صحیح «پروفوسور رشید معصومی» هستم و به راستی راهنمایی او مرا از مرگ حتمی نجات داد. در باره مقام علمی و ارزش این پزشک متخصص قلب، همکار ما نیز حق مطلب را ادا کرده و ایشان را یکی از ده پزشک ارزنده جهان شناخته اند ولی در مورد دریافت حق عمل جراحی آنهم رقمی گزاف باید گفت: ایشان جراح قلب نیستند، پزشک شناسائی و تشخیص عوارض قلبی و ضایعات ناشی از آن است و نظر ایشان ضرورت انجام عمل روی عروق قلبی و یا رفع دیگر عوارض قلبی توسط دارو، راهنمایی دیگر پزشکان و جراحان است و انجام عمل جراحی قلب توسط یک نفر امکان پذیر نیست و ناگزیر تیمی که در حدود بیست نفر هستند هم زمان، عملیاتی را از قبیل بیهوشی، مراقبت از فشار خون و از کار انداختن قلب و گذاشتن قلب مصنوعی و جراحی را انجام می دهند و توجه و دقت هر یک در وضع بیمار تاثیر فراوانی دارد.

اگر منظور آقای «سرفراز» از نوشتن رقم ۱۸۰ هزار تومان هزینه، شامل مخارج رفت و برگشت و اقامت و صورت حساب بیمارستان و دارو و... باشد پر بیراهه نرفته اند، ولی ویزیت ایشان من باب پزشک معالج در حد متعارف و معمول دیگر اطباء می باشد نه زیاد و نه کم... در باره تجارت باید گفت ایشان نه استعداد آنرا دارند و نه علاقه ای به آن.

اگر همکار عزیز ما تحقیق بیشتری کنند تردیدی نیست متوجه خواهند شد که گوینده خبر اغراق و خلاف واقع مطلبی را عنوان ساخته اند.

بهر حال از اینکه رنجشی برای پزشک عالی قدری با درج این خبر فراهم شده است متأسفیم، و جز اینکه بگوئیم:

در دل دوست بهر حيله رهي بايد كرد
طاعت از دست نيايد گنهي بايد كرد

راهی نداریم و امیدواریم با این توضیح رفع دل آزرده گی ایشان شود. عبدالله والا

در میان روزنامه ها و مجلات تهران آهنگر، هفته نامه ای که در این دوره از حیات مطبوعات، رسالتی بزرگ برعهده گرفته، شماره مخصوص انقلاب مشروطیت منتشر کرد. این همت و آزادگی باران آهنگری مورد ستایش ما است.

آهنگر

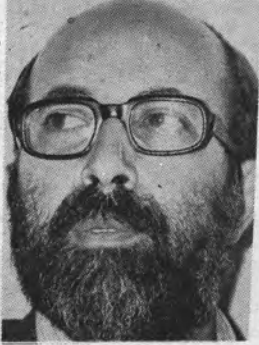
۲۴ صفحه ۵۰ ریال



و در پی بازگشت هیاتی که به ریاست آیت‌الله طالقانی به کردستان رفته بود و در صدد حل مسالمت‌آمیز ماجرا بود، قره‌نی استعفا داد و رفت و پس از مدتی ترور شد

مصطفی چمران

شخصیت مرموز معاون نخست‌وزیر در امور انقلاب از آنجا آشکار میشود که او تنها معاون نخست‌وزیر و عضو کابینه است که شکل و شمایل او نه در تلویزیون، و نه مطبوعات به چشم ننشسته است. او در برده مانده و ظاهر آهین را می‌پسندد.



حضور او، هفتگی پیش در مریوان، برای نخست بار از برده بیرونش آورد. و شخصیتی که از سه چهار ماه پیش در کابینه بود - به جای دکتر یزدی - واز چهره‌های است که مدتها بود نامش در مسایل گونه‌گون برده میشد، ظاهر شد.

چمران سابقه‌ی طولانی در مبارزه دارد. در حدود ۲۰ سال پیش از ایران خارج شد و به امریکا رفت و ۵ سال پیش از امریکا راهی لبنان شد و به عنوان معاون آقاموسی صدر رهبر شیعیان لبنان، رئیس جبهه امل شد. جبهه‌ی نظامی که درباره آن بسیار سخن می‌رفت. حتی چندی گفتند که در برده با فلائزیت‌های - مسیحیان دست‌راستی - در ارتباط بوده است. اما این شایعه هیچگاه به اثبات نرسید پس از ناپدید شدن موسی صدر، چمران که با گروه مذهبیون مبارز ایران ۷ به سرکردگی آیت‌الله خمینی همواره در ارتباط بود، در ارتباط مستقیم با انقلاب ایران قرار گرفت و به تهران آمد.

او اینک پس از دکتر یزدی معاونت نخست‌وزیر در امور انقلاب را در دست دارد و گفته میشود دفتر ضد اطلاعات که تاسیس شده است زیر نظر او کار می‌کند - و این مساله‌ایست که هنوز توسط دولت رسماً اعلام نشده است.

بار اولی که رسماً دست‌اندر کار بودن او در مسائل کردستان برای عموم مردم روشن شد زمانی بود که برای رتق و فتق امور مربوط به بحرین «س و» به آن شهر مرزی رفت. سپس حضور او به عنوان نماینده دولت در مذاکرات «بحران مریوان» نیز مشخص گردید.

در مورد مسائل کردستان ذکر چند نمونه از طرز تفکر چمران کافی است تا «موضع» او مشخص گردد: در جلسه‌ای با حضور نمایندگان مردم مریوان مساله وجود نیروهای مسلح خارجی در ایران به میان آمد. چمران میخواست تا افراد طالبانی از ایران خارج شوند. زمانی که با این جواب روبرو شد که «پس در مورد قیاده موقت، که آنها هم مسلح هستند و دولت از آنها حمایت می‌کند، چرا کاری نمی‌کنید» جواب داد «قیاده موقت مهمانان ما هستند.» از جبهه کردها جواب آمد که «مهمانان ما نه مهمانان شاه طاغوتی و ساواک و موساد» چمران گفت: «مگر هر کاری که شاه کرده بد است؟»

یا زمانی دیگر اعلام کرد شورای موقت فعلی شهر مریوان را به رسمیت نمی‌شناسد و جلسه را ترک کرد.

در مذاکرات آن جلسه نظرات و پیشنهاد های یکصد تن از نمایندگان مردم مریوان در میان گذاشته شده بود که چمران پیشنهادها را رد کرد. خوشبختانه با فعالیت استاندار کردستان مذاکرات وضع بهتری بخود گرفت و از شکست آن جلوگیری شد.



سر لشکر قره‌نی

۴ ماه پس از ترور سرلشکر قره‌نی، نخستین رئیس ستاد ارتش جمهوری اسلامی، بحث محافل تهران به چندین جهت درباره اوست. نخست آن که در شایعات آمده است که قره‌نی در آخرین روزهای عمر خود فرمان نخست‌وزیری گرفته بود. دیگر سخن از نامه‌یی است که قره‌نی به امام خمینی نوشت و طی آن استعفا داد، نامه‌یی که به مرگ او منتهی شد.

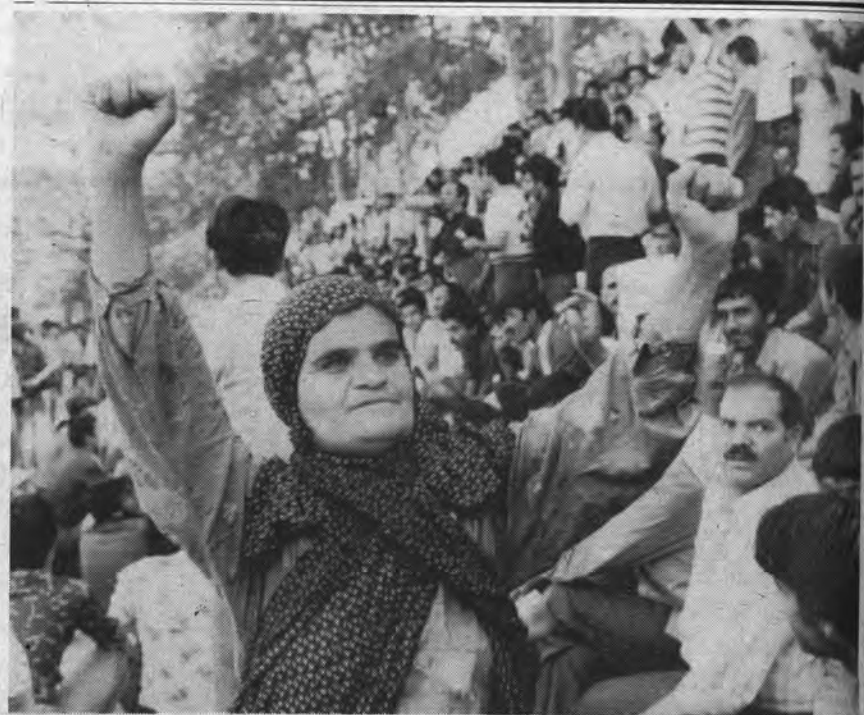
قره‌نی در این نامه که از منزل او ربوده شد و بعداً نسخه‌یی از آن در پرونده‌های رئیس ستاد به دست آمد، به علل نارسانایی‌ها در ارتش اشاره می‌کند، از منابع متعدد قدرت سخن می‌راند. او از دو تن از رهبران دولت جمهوری اسلامی به عنوان عوامل بیگانه یاد می‌کند وزیر دفاع وقت را زیر تازیانه می‌گیرد که بدون مشورت با او ناگهان اُبزرگترین ضربه را به جمهوری زده و در یک تصمیم غیر منتظره سربازخانه‌هایی را که پس از انقلاب خالی شده بود او با زحمت توانسته بخشی از قسمت‌های آنها را فعال کند، خالی کرده. او اصولاً درباره وزیر دفاع وقت نظر خوشی در نامه خود ارائه نمی‌دهد. همینطور درباره معاون آنموقع نخست‌وزیر در امور انقلاب که تاکید می‌کند «داخلت در ارتش و جلوگیری از تاسیس دوباره ارتش معلوم نیست از کجا مایه می‌گیرد.»

در نامه قره‌نی، از تمام مشکلات و نارسانایی‌های کار در ارتش سخن می‌رود، و او در پایان نتیجه می‌گیرد که با اینهمه، فرصت خدمت مفقود است.

در هفته گذشته در جای دیگر نیز نام قره‌نی زیاد پیش آمد، چرا که در مذاکرات مصطفی چمران در کردستان بحث اصلی پیرامون تدابیر قره‌نی برای سرکوبی خلق کرد بود که عملاً چمران راه او را برگزیده، معتقد است باید بطور قاطع عمل کرد.

قره‌نی در ماجرای کردستان از فاش شدن دستورهای ریزی که داده بود، صدمه بسیار دید.

من و زهرا خانوم در کلانتری!



فریاد می‌کشید همه بدانند این کمونیست‌ها این چریکها . این توده‌ایها نمی‌خواهند ارتش داشته باشیم . کلانتری داشته باشیم
 درش را خوب روان بود!
 از پله‌های طبقه بالا « کمیته » دوجوان ، شاد و گفتگوکنان پائین آمدند دم در با زهراخانوم سلام و علیک کردند ، خندان و تسبیح‌اندازان گذشتند . پیدا بود در آن بالا محیط دیگری است . اما اینجا غمزده و سرد و ساکت بود . زهراخانوم فریاد می‌زد و مطالبی که علیه او در تهران مصور نوشته شده بود را از کیهانش در می‌آورد ، دور آنرا خط کشیده بودند ، خودش سواد ندارد . به ما می‌گوید بخوانید ، مطلبی است درباره هنر انقلابی بوشتر و تکه‌ی از نمایشنامه او درباره لپین‌ها! برایش می‌گویم : این مربوط به ایران نیست ! می‌گوید : چه می‌دانم ! امضای ورقه . اتهام : هتک حیثیت . نامه‌ی خطاب به دادسرا در پرونده . دستور دادستان مبنی بر اعزام سردبیر تهران مصور به دادسرا . بازجویی . پاسخ کتبی من . قرار : ساعت ۷ صبح دوشنبه کلانتری باشیم برای اعزام به دادسرا !

از در بیرون می‌آیم . فضا سنگینی می‌کند . بیرون با همه گرمایش هوا سبک‌تر است . نه از جیغ و دادهای زهراخانوم که از آن فضا خلاص شده‌ایم .

بیرون در زهراخانوم فریاد می‌زد : من از ۸ کیلومتر آنطرف‌تر از سه راه آذری آمده‌ام ، نه خیال کنی بیگارم ... « متنی بر سر من می‌گذارد . می‌پذیرم ! !

نمی‌دانم چرا دلم برای این زن هم می‌سوزد ، با آن دم پائی پلاستیکی ، با آن کلماتی که به او یاد داده‌اند و بی‌توجه ازدهانش بیرون می‌ریزد : « مجاهدین ! اینها خط اصلی است . دوستی ، دوستی ... دوستی ، پستی ... (ظاهرآ یک ضرب‌المثل همدانی است یعنی : دوستان آدم را در پست می‌کنند !) مگر نه این که دوران شاه پدر سگ ! شکنجه دیدند و در زندان شهید شدند ، خب این یکی هم روش . چرا در مورد سعادت اینهمه سر و صدا کرده‌اند.» و یا : « مارکس ... انکلس ... مینیوره (نفهمیدم مقصودش کیست) اینها را بگذار در کوزه آبش را بخور ! »

و حرف آخر : چرا عکس مرا با اون (مقصودش قطب‌زاده است) چاپ کردین . بی‌آبروها شاید من یک شوهر بد دل داشتم ! (داستان رفتن به دادسرا مربوط به صبح دوشنبه است که صفحات مجله بسته میشد ، بماند برای بعد ...)

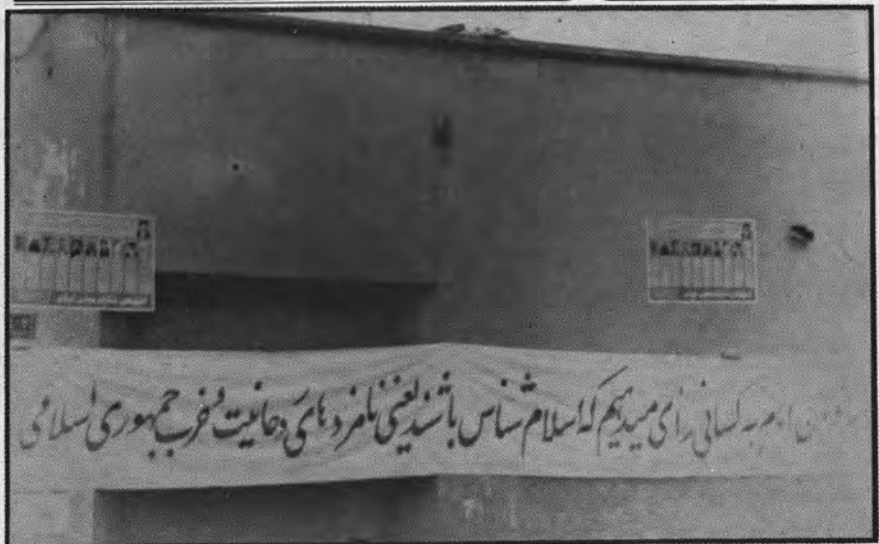
پاسان همه درهم . به در و دیوار کاغذی چسبانده‌اند ، با خودکار بر آن نوشته‌اند « افسر نگهبان » « دفتر » « مراجعات » و ... تابلوی جلوی در حکایت از فقر می‌کرد چرا که تمیز بود و بزرگ « جمهوری اسلامی ایران . شهربانی کل . کلانتری ۹ » و در گوشه‌ی آن « هدیه ... » یعنی که تابلو را هم دیگران داده‌اند ، بخشیده‌اند . اما در داخل از آن بخشایش‌ها اثری نبود ، کاغذ به زحمت گیر می‌آید ، مردی در راهرو دنبال خودکار می‌گردد . طبق معمول یک زن نشسته در راهرو ، دو سه تا بچه‌هایش دور و بر او بازی می‌کنند . صدایی نیست . زن و شوهری هم که دعواشان شده‌است ، زیر تاثیر این فضا آرام مسائلشان را می‌گویند . تنها صدای فریاد زهراخانوم است که در راهروها پیچیده ، چند بار تذکر آرام افسران . فریاد زهرا خانوم را در پی دارد : نمی‌تونم . نمی‌تونم داد نزنم . چهره درهم افسر نگهبان ، صدایش را در تلفن تداومی کرده که می‌گفت : « لطفا چند دقیقه بیایید اینجا . این زن ما را دیوانه کرده است . »

آدمم در راهرو با زهراخانوم صحبت کنم که مزاحم کار افسران کلانتری نشود . اما

□ سرانجام زهراخانوم من را به کلانتری کشاند و بعد به دادسرا ، این خبر باخود نه تاسفی دارد ، نه سلامتی ، نه اعتراضی ، نه ... هیچ چیز دیگر . شاید این حسن را نیز بتوان برایش شمرد که به واقعیات امروز جامعه آشنا تر شدم .

صحنه‌ی اولی که با آن رو برو شدم ، ساختمان کلانتری ۹ بود - محل سابقش دایره بهارستان ، پرونده‌های این کلانتری اگر موجود باشد ، حکایت‌ها دارد که تاریخ سی چهل ساله اخیر است ، از روزهای مصدق ، تاسی تیر و در پی آن و کودتا ، روزهای شهرستانی در آنجا بود ، ماجرای خانعلی و ... همه‌ی اینها در حوزه فضائی این کلانتری رخ داد . حالا این کلانتری به یک محل عاریه‌ی آمده است - محل سابق فراماسون‌ها - یک حیاط خرابه ، دیوار ریخته ، پله‌های ویران ، و در آن افسرانی که از صافی گذشته‌اند و شرافت را بر پیشانی آنها می‌توان خواند ، اما غمگین . غم بی‌رونقی ، غم بلاکلیفی ، در راهرو دو تابلو با خطی کج و معوج دیده می‌شود ، یکی خبر از وجود « کمیته » در طبقه‌ی بالا می‌دهد . یکی از جلسات هفتگی فرائت قرآن و تعلیم نماز و ... در این پائین دو اتاق است ، چند افسر جوان ، یکی دو تا

همه چیز زیر تأثیر انتخابات



هفته، هفته انتخابات بود. تب انتخابات همه‌جا، بالا گرفته بود و همه خبرها تحت تأثیر انتخابات مجلس خبرگان. به تقریب از روزشنبه مبارزات انتخاباتی اوج گرفت، اما شروع و اوجگیری مبارزه همزمان بود و این بر اثر فرصت کمی بود که نامزدها داشتند. از همان آغاز در تهران گروه‌های مختلف در اندیشه ائتلاف افتادند و سخنان آیت‌الله خمینی باعث شد که نخست گروه‌های اسلامی وابسته به حزب جمهوری اسلامی ائتلاف کنند. آنگاه سازمان مجاهدین خلق با چهار سازمان اسلامی دیگر - و تا حدودی مترقی - ائتلاف کردند. سازمان چریک‌های فدائی خلق نیز ضمن اعلام نامزدهای خود از مسعود رجوی و آیت‌الله طالقانی پشتیبانی کرد.

در گرم‌گرم ائتلافها، مبارزه انتخاباتی نیز با تشکیل اجتماعات و میتینگ‌ها و سخنرانی‌ها رو به اوج نهاد، و در کنار آن نیز خراب‌کردنها و خرابکاریها. میتینگ چریک‌های فدائی خلق دست‌کم در سه شهر بوسله انحصارطلبان بره‌سم خورد - بابل، آمل، و جالوس - و نامزد سازمان در مازندران نتوانست چنانکه شاید و باید در محل سخنرانی و عقاید خود را بیان کند. در زنجان جلو سخنرانی نامزد مجاهدین

را چنان گرفتند که اصولاً جلسه تشکیل نشد و سازمان نیز برای پرهیز از هرگونه درگیری از خیر تشکیل جلسه و سخنرانی گذشت. در تهران نامزد معتبر حزب توده ایران، احسان طبری، نتوانست آزادانه و راحت سخنرانی کند و کار به جایی کشید که پاسداران به تیراندازی دست زدند و همه و همه اینها نشان داد که محیط آرامی برای مبارزه انتخاباتی وجود ندارد و دولت آقای بازرگان آزادی مبارزات انتخاباتی را تأمین نکرده است.

اگر چه به ظاهر دولت این سعه صدر را نشان داده بود که همه گروه‌ها آزادانه در انتخابات شرکت کنند، اما از آنجا که اولاً دولت می‌توانست جلو اعمال ناروا را بگیرد و ثانیاً برهم‌زندگمان میتینگ‌ها و اجتماعات افراد حزب‌الله یا وابستگان به حزب معلوم - که اندک اندک می‌رود تا رستاخیز دیگری شود - بودند، نمی‌توان دولت را بکلی از مسئولیت میرا دانست. در کنار این مسائل پاره کردن اعلامیه‌ها نیز در خیابانها ادامه داشت و رو به‌رفته محیط آشفته‌ای بوجود آمده بود که زینده یک انتخابات آزاد نبود.

اما با همه اینها مبارزات انتخاباتی و آزادی

های نسبی با آزادیهای گذشته - که شاید اصولاً نتوان از آن به عنوان آزادیها یاد کرد - قیاس کردنی نبود. همه احزاب و گروه‌ها آنچه در امکان داشتند خرج کردند و فعالانه برای معرفی نامزدهای خود کوشیدند. رادیو تلویزیون هم حتی اگر محض ظاهرسازی بود نطق انتخاباتی اغلب نامزدها را ولو برای ۵ دقیقه پخش کرد، و همه اینها به جدی بودن انتخابات کمک کرد.

در چنین اوضاع و احوالی مردم در آستانه انتخابات فرار گرفتند. و در این زمان بود که گروه‌ها و جمعیت‌هایی به تحریم انتخابات دست زدند و به جبهه دمکراتیک و حزب جمهوریخواه و دیگران که قبلاً انتخابات را تحریم کرده بودند، پیوستند. جبهه ملی یکی از اینان بود که روز پنجشنبه یعنی فقط یک‌روز پیش از انتخابات، آن را تحریم کرد. حزب جمهوری خلق مسلمان نیز، چنان وضع آشفته‌ای داشت که تا به آخر وضعیتش برای مردم معلوم نشد. در آخرین روز مهلت تبلیغاتی - پنجشنبه - آنهم بعد از ظهر روزنامه‌ها خبرهای گنگی از این حزب چاپ کردند، که برخی حکایت از تحریم و برخی دیگر حکایت از نیم‌بند بودن تحریم داشت. سرانجام پنجشنبه شب رادیو اعلام کرد که این حزب در انتخابات شرکت نمی‌کند ولی بازهم در عمل وضع آن روشن نشد. در تهران و اصفهان و مشهد، حزب جمهوری خلق مسلمان در انتخابات شرکت نکرد، اما در تبریز شرکت کرد و کاملاً پیروز شد (ماجرای تبریز به‌جای خود خواهد آمد) خلاصه طرز تصمیم‌گیری و عمل آن نشان دهنده این بود که در کمیته مرکزی آن افراد همفکر با ایدئولوژی واحد شرکت ندارند و اختلافاتی هست. و بدینسو و آنسو کشیده می‌شوند.

هر آینه روز انتخابات فرا رسید و مردم آنها که قصد داشتند رای بدهند و دادند - با توجه به روز فراندوم که همه حوزه‌ها شلوغ بود، صبح زود از خانه بیرون رفتند تا آراء خود را در صندوق بریزند، اما حوزه‌ها برخلاف انتظار شلوغ نبود. خلوت بود و نشان می‌داد که

آقای بازرگان نخست‌وزیر رأی خود را
به صندوق ریخته و انگشت خود را به جوهر آغشته می‌کند .



بسیاری انتخابات را جدی نگرفته‌اند و به آن بی‌اعتنا هستند . بسیاری از خود پرسیدند حکومت موجود در عرض چند ماه آنقدر بی‌تفاوت ساخته است که دیگر نباید انتظار داشت حوزه‌های رأی‌گیری شلوغ باشد ؟ انگار رأی‌دادن با ندادن یکی است . انگار تأثیری در سرنوشت آنها ندارد . بار دیگر مردم به سلاح همیشگی خود - مبارزه منفی - دست برده بودند و این عمل به این سرعت اعجاب‌آور بود . به هر حال صبح روز جمعه احزاب و سازمانها و گروههای سیاسی به پدیده تازه‌ای برخورد کردند . پدیده‌ای که آنها را به فکر واداشت . هنگام ظهر اعلامیه امام از رادیو پخش شد که از همگان می‌خواست بای صندوقهای رأی بروند ، و رادیو تلویزیون نیز به سهم خود کوشیدند مردم را تشویق کنند و پای صندوقهای رأی ببرند ، ولی بی‌تردید مردمی که در عرض چند ماه از حاکمیت موجود گریزان و بدان بی‌اعتنا شده بودند ، در طول چند ساعت سر به راه نمی‌شدند . هنوز آمار رأی‌دهندگان در سراسر کشور بدست نیامده است ولی بیشک فقط نیمی از کسانی که روز ۱۲ فروردین پای صندوقهای رأی رفتند ، این بار به حوزه‌های اخذ رأی قدم گذاشتند . برای قیاس شاید این نمونه خوب باشد که در یکی از شهرک های ایران در شمال کشور که روز ۱۲ فروردین نو هزار تن رأی داده بودند ، روز ۱۳ مرداد فقط ۸۰۰ تن رأی دادند و این حکایت از سقوط وحشتناک و سرسام‌آوری دارد که هیچ حکومتی - جز حکومتهای خودکامه - نمی‌تواند آن را نادیده بگیرد .

دلایل این نحوه عملکرد مردم ، به گمان ما البته تنها در سرد شدن مردم از هیئت حاکمه نیست بلکه تبدیل مجلس موسسان به مجلس خبرگان یکی از علل عمده آن است . روز ۱۲ فروردین همه رفتند که بگویند جمهوری اسلامی آری یا نه . اما روز ۱۳ مرداد برای چه باید می‌رفتند ؟ باید می‌رفتند که به چه کسانی رأی بدهند ؟ آیا نامزدها را می‌شناختند ؟ در ۹۰ درصد نقاط کشور نه . زیرا فی‌المثل برای

را نادیده انگاشت .

اکنون پس از انتخابات ، اعتراضات از هر سو شروع شده است . در تبریز نمی دانیم چه گذشته است و حق با کیست ولی قضایا روشن خواهد شد . از کرمانشاه اعتراضاتی در مطبوعات انعکاس یافته است . سازمان مجاهدین خلق اعلام کرده است که موارد نقض آزادی بسیار بسود است و اعلام خواهد شد . سازمان چریکها اعتراضهای خود را به وزارت کشور داده است . یک روزنامه نوشته است انتخابات آزاد نبود . از لابلای نظور روزنامه های معلوم الحال هم پیداست که موارد تخلف زیاد بوده است و همه اینها صحت آزادی عمل و آزادی انتخابات را مورد تردید قرار می دهد .

در این میان اعتراضاتی که اقلیت های مذهبی روز انتخابات داشتند ، از همه ناراحت کننده تر بود . پیروان ادیان در اقلیت فقط حق داشتند به یک نفر رای بدهند ؟ در حالی که ما مسلمانان حق داشتیم به ده نفر (در تهران رای بدهیم . قائل شدن چنین استثنائی میان دو انان ایرانی فقط به دلیل آنکه یکی مسلمان و دیگری نامسلمان است ، در یک حکومت انقلابی تأثیر انگیز است و به هیچ روی قابل فهم نیست .

باری انتخابات جمعه ۳ با همه معایبی که داشت ؟ انتخابات خوبی بود . حتی اگر آنقدر دلیل و مدرک باشد که به ابطال آن بینجامد ؟ باز هم انتخابات خوبی بود . این را در لباس با گذشته ها می گوئیم .

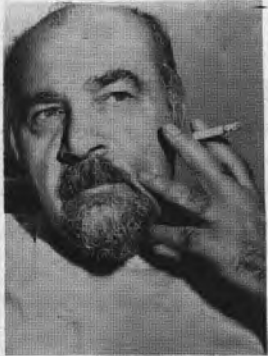


باری انتخابات انجام شد ، اما نحوه انجام آن نیز چنان نبود که می بایست . در همه جای دنیا تبلیغ در روز انتخابات ممنوع می شود ، در اینجا هم ممنوع شد . اما عملاً انجام می گرفت . این خلاف بیشتر از آنکه به طرز تفکر هیات حاکمه مربوط شود ، به فرهنگ مردم مربوط است . مردم ما متأسفانه در اثر ۵۰ سال اختناق محمدرضاشاهی به سطحی از آگاهی دست نیافته اند که به پذیرش امور مسلم تن دهند . فرقی ندارد که این مردم پاسدار باشند یا کمیته چی یا هر کاره دیگر . اما در این مورد لبر عمل کرده و سیاستهای دولت البته موثر است و نمی توان سهم دولت

مازندران رویهمرفته دو تن می توانستند انتخاب شوند و ۴۹ نفر از سوی احزاب و سازمانهای مختلف نامزد شده بودند . مردم مازندران کی و کجا این ۴۹ تن را می شناختند ؟ در حالی که اگر مجلس موسان تشکیل می شد ، هر کس می باید - به تقریب - از شهر خود نماینده ای به مجلس می فرستاد ، و رقابتها تنگتر و شور و هیجان بیشتر می بود و تعصب قومی و ایدئولوژیک و ... سبب می شد که تعداد زیادی پای صندوقهای رای بروند ، در حالی که برای مجلس خبرگمان با آن تعداد الدله این مسأله مطرح نبود .



چهره های خبر ساز هفته



حاج سید جوادی تهدید کرد که در انتخابات شرکت نمی کند اما کرد
نزیه بر سر حرف خود ایستاد
سنجایی زیر بار تشریفات نرفت
صباغیان : پاره کردن اعلامیه یک کار
بلیغاتی است

و مردم برای مشارکت دعوت شوند تا تفکیک مذهبی و غیرمذهبی پیش نیاید. او در کنفرانس مطبوعاتی خود اعلام کرد کوششهایی انجام داده است تا انتخابات را به تعویق اندازد، ولی این کار عملی نشده است. او در باره تصویب قانون اساسی گفت: اگر به زعم طرفداران تصویب قانون اساسی منظور تثبیت اوضاع است، نه تنها با این عجله به آن نمی رسیم، بلکه تفرقه و تشنج بیشتری ایجاد خواهد شد، چون خواسته های گروهها برآورده نمی شود و یک قانون اساسی به عده ای از روشنفکران مملکت تحمیل شده است.

صباغیان، اما به سبب وزیر کشور بودنش، نامش همواره در اطلاعیه ها و اعلامیه های انتخاباتی که از طرف دولت صادر می شد، مطرح بود. علاوه بر این او به اعتراضات پاسخ می داد. در مورد اعتراضات حاج سیدجوادی او گفت که نامزدی اعضای شورای انقلاب با توجه به اینکه در هیچیک از امور اجرایی دولت دخالتی ندارند، اشکالی ندارد.

او در پاسخ بسیار کسان که به آزادی انتخابات اعتراض داشتند گفت با توجه به اینکه بیش از پنج هزار بازرس انتخاباتی از سوی احزاب و سازمانها معرفی شده اند، این از آن حرفهاست.

ولی بازه ترین نکته ای که او مطرح کرد در باره پاره کردن اعلامیه های انتخاباتی بود. او با کمال خونسردی باره کردن اعلامیه ها را نوعی مبارزه انتخاباتی دانست. «اصولا پاره کردن اعلامیه یک مبارزه تبلیغاتی است و این کار به یک دستگاه اجرایی ارتباطی ندارد!»

ایران اعلام شد که حاج سیدجوادی تنها در انتخابات شرکت می کند و حاج سیدجوادی هم با سکوت خود آن را تأیید کرد و در انتخابات شرکت جست. معلوم نیست که او با جوابی که وزیر کشور داده بود، قانع شد، یا آنکه دوستان بطور دوستانه او را قانع کردند، ولی این نکته را باید گفت که عمل نکردن بدینگونه تهدیدها، امکان تهدید را در آینده از هر کسی می گیرد، چنانکه جمهوری خلق مسلمان وقتی دفعه پیش راه پیمانی اعلام کرد و بعد حرف خود را پس گرفت، این بار تهدید تحریم انتخاباتش چندان جدی گرفته نشد.

جز علی اصغر حاج سیدجوادی، کریم سنجایی هم از چهره های خبرساز انتخابات بود. او که نخست گاندیدای جبهه ملی بود، از سوی جمهوری خلق مسلمان برای کرمانشاه نیز نامزد شد، ولی زیر بار تشریفات وزارت کشور نرفت و اعلام کرد که اگر از سوی مردم انتخاب شود، به مجلس خواهد رفت و به وظایف خود عمل خواهد کرد و سپس نیز برای معالجه به خارج رفت. از آنجا که حزب جمهوری خلق مسلمان نیز - بفهمی نفهمی - انتخابات را تحریم کرد وضع سنجایی در کرمانشاه هم خود به خود روشن است.

حسن نزیه، اما در انتخابات چهره دیگری داشت. چهره ای جدی که از آغاز تا انجام برسر حرف خود ایستاد. او روز سه شنبه اعلام کرد که اگر آزادی مبارزاتی تأمین نشود کنار خواهد رفت و اصولا انجام انتخابات را بدون شکل نوعی شتابزدگی توصیف کرد و خواستار آن شد که تمامی گروهها و احزاب صرفا به استاد و اعتبار ایرانی بودن و علاقه به مملکت

در طول هفته داغ انتخابات، چند تن از روشنفکران و دولتیان بیشتر از دیگران خبرساز بودند. علی اصغر حاج سیدجوادی، حسن نزیه، کریم سنجایی از میان روشنفکران و هاشم صباغیان از میان دولتیان - از آنجا که وزارت کشور را برعهده دارد - در زمینه خبرسازی در راس همه قرار داشتند.

علی اصغر حاج سیدجوادی نامزد ۵ گروه انقلابی سازمان مجاهدین خلق، جاما، جنبش، جنبش مسلمانان مبارز و ساش، روز دوشنبه هفته پیش به مجلس خبرگان تاخت و گفت این نه مجلس خبرگان است و نه مجلس موسسان و در ضمن آن به نامزدی اعضای شورای انقلاب حمله کرد و آن را امری ناروا دانست و گفت: «این ساله ای است که موضوع نامزد شدن را برای من دشوار می کند و تا این تبعیض از میان برداشته نشود، در انتخابات شرکت نخواهم کرد».

استدلال حاج سید جوادی این بود که وقتی ایران از شرکت در انتخابات محرومند، اعضای شورای انقلاب که در مرتبه بالاتری قرار دارند و شورای انقلاب اصولا مرجع بالاتری است، به چه حق باید در انتخابات شرکت کنند. او استدلال کرد که: «اگر اعضای شورا حق انتخاب شدن دارند، شرایط منفی وزیران برای داوطلبی به هیچوجه زیاده تر از اعضای شورای انقلاب نیست».

به این ترتیب او خواستار آن بود که اعضای شورای انقلاب از نامزدی منصرف شوند، و گفته در انتخابات شرکت نخواهد کرد، اما روز چهارشنبه یعنی دویز قبل از انتخابات در کنفرانس مطبوعاتی سازمان مجاهدین خلق

مردم تهران يك انتخابات جدی و سرنوشت ساز را تجربه کردند .

دستهای همه از اعلامیه پر می شد!

جوانان بیشترین سهم را در ایجاد شور و شوق انتخاباتی برعهده داشتند

پنهان بود برکشید و مردم همه به اصطلاح غلاف کردند و جوان معترض را با خود برد و گشت که به کمیته می برد!

چنین برخوردهائی در تهران منهای سکانس هفت تیرکشی - کم نبود . نیز بسیاری از اعلامیه ها پاره می شد ، بی آنکه کسی جرات اعتراض داشته باشد ، و اینهمه انتخابات را مخدوش و ناگووار می ساخت ولی گذشته از این جلوه های بدآیند تلخ ، از هر نظر دیگر تبلیغات خیابانی عبرت آموز بود : جوانان بیشترین سهم را در این مبارزه بردوش داشتند ، همچنانکه بیشترین سهم را در قیام . به حرکت آمدن مردم به وضوح دیده می شد . مردم از حالت بی تفاوتی - به یاد بیاورید انتخاباتی را که در زمان محمد رضا پهلوی انجام می گرفت - درآمده بودند . انتخابات از صورت خشک و رسمی و دولتی بیرون خزیده بود ، تکاپو و هیجان و حرکت ، جای آنهمه بی تفاوتی و خشکی و دولتی بودن را گرفته بود . این تنها جوانان نبودند که همه اشتیاق خود را برای پخش اعلامیه و معرفی گروه های مورد علاقه خود خرج می کردند ، ولع و تشنگی مردم برای خواندن و آشنا شدن با افراد و گروه ها و سازمانها و احزاب کثیر از آنها نبود . همه می خواستند ، همه چیز را بخوانند و از پاره کردن و بی اعتنائی سزیدن به اعلامیه ها آزرده می شدند و این آزرده گی به صورت مختلف آشکار می شد .

اما شلوغتر از همه جا ، دانشگاهها بود . دانشگاهها ، محل بیشترین برخورد عقاید و اندیشه ها شده بود . جمعیت در دانشگاهها موج می زد ، حتی روزی که قرار میتینگی واجتماعی نبود ، گروه های بسیار در خیابانهای دانشگاه به بحث نشسته و ایستاده بودند . جلوس در دانشگاهها دهها تن بودند که قدم به قدم رونده ای تقدیم می کردند . هرکس وارد دانشگاه می شد ، هنوز صدمتر به درون نرفته ، دستهایش از اعلامیه پر می شد . بسیاری مانده بودند که ، اینهمه اعلامیه را کی بخوانند ! و گاه در



مازادان چرتیپهای فدائی خلق ایران



مردم تهران يك انتخابات جدی و داغ و پرهیجان را پشت سر گذاشتند ، انتخاباتی که بی تردید در طول تاریخ ایران از نظر رقابت ، شور ، تبلیغات ، برخوردها بی نظیر بود و اینهمه ناشی از جدیت و سرنوشت ساز بودن آن . روزهای دوشنبه ، سه شنبه ، چهارشنبه و پنجشنبه ، روزهای اوج مبارزات بود ، و هر روز که بیشتر می رفتیم جدی تر می شد و مبارزه در خانه ، در کوچه ، در خیابان ، در همه جا حضور می یافت . مطبوعات ، بی تردید ، سهم بزرگی در برانگیختن ها و آفرینش شور و رقابت داشتند ، اما مبارزه چندان عمیق بود که بحثها و میتینگها و تراکتها و اعلامیه هایی که از هرسو می بارید ، براستی رساندهای مهمی شده بودند که تاکنون ، به این اندازه اهمیت آنها جلوه گر نشده بود .

در خیابانها ، در هر صد متر یا دست کم چند صد متر ، دختران و پسرانی بودند که اعلامیه ها را به درون اتومبیلها پرت می کردند . در پیاده روها نیز ، ستون اعلامیه بدستان در حرکت بود که اعلامیه ها را بین مردم و در مغازه ها پخش می کرد .

آنها که اعلامیه ها را بردیوار می چسباندند ، خود گروه دیگری بودند که انگیزه های بیشترین برخوردهای خیابانی را پدید می آوردند . برخوردهائی که شاید هر کدام از آنها در يك کشور عادت کرده به آزادی ، برای ابطال و به تعویق انداختن انتخاباتی کافی بود . يك نمونه تاسف انگیز آن در خیابان انقلاب روبروی دانشگاه ماجرا را روشن تر خواهد کرد : جوانی که اعلامیه های گروه های موتانه اسلامی را به دیوارها می چسباند ، ضمنا اعلامیه گروه های دیگر از جمله گروه های چپ را از دیوار می کند . گروهی به اعتراض برخاستند و او زیر بار نرفت .

جوانی تند می کرد و گشت اگر کندن اعلامیه خوشت ، بگذار مال شما را بکنم ، و کند و ناگهان ماجرا آغاز گشت : جوانی که اعلامیه ها را می چسباند و اعلامیه های مخالفان را می کند ، ناگهان هشت تیر خود را که تا آن زمان از دیده ها

میتینگها و اجتماعات قسمی از وقت را به خواندن اعلامیه اختصاص می‌داند. برای نخست‌بار این اتفاق افتاد که عده‌ای اعلامیه‌ها را می‌دیدند و بعد با احترام تمام می‌گفتند: «مرسی». این یکی را دارم، لطفاً به دیگری بدهید!»

بسیاری از پخش‌کنندگان اعلامیه‌ها، در همین چند روز کاملاً حرفه‌ای شده بودند: صبح از خانه بیرون می‌آمدند که بروند اعلامیه پخش کنند، اعلامیه‌های دلخواه خود را، و از وقایع نادره آنکه برخی که گاه اعلامیه‌های دلخواه خود را نمی‌یافتند، اعلامیه دیگران را هم پخش می‌کردند، لیکن به صورتی که دلخواه خودشان بود: پنجشنبه در جلو دانشگاه صنعتی تهران (دانشگاه صنعتی شریف) دختری بود که اعلامیه‌های دم‌بریده‌ای پخش می‌کرد و وقتی عابران از او می‌خواستند که کاملش را بدهد، می‌گفت با بقیه‌اش موافق نبودم پاره کردم! اعلامیه ده تن از نامزدها را معرفی می‌کرد، البته با ترکیب غریبی. در اول آن نام نامزد های یک گروه چپ به چشم می‌خورد، در ادامه آن نام چند نامزد مذهبی مترقی و سرانجام چند تن از روشنفکران شهر که برای مجلس خبرگان نامزد شده بودند. معلوم بود که اعلامیه بوسیله گروهی میان‌رو تنظیم شده است، اما دختر که با میان‌روی میانه‌ای نداشت، یک‌سوم اعلامیه را از انتها پاره کرده بود و بدینسان نامزدهای دلخواه خود را تبلیغ می‌کرد: چپها و مذهبی‌های مترقی را.

بی‌اغراق می‌توان گفت که کشاکش یک انتخابات سرنوشت‌ساز پراعتبار را در تهران به

چشم دیدیم. همه چیز از جدی بودن انتخابات حکایت داشت و نیز از به حرکت درآمدن مردم مردم این دستاورد ارزنده‌ای است که آن را به انقلاب مدیونیم.

اعلامیه‌های رنگارنگ

گذشته از نوع پخش اعلامیه‌ها، تنوع و رنگارنگی آنها نیز توجه‌برانگیز بود و در ابعاد و اندازه‌های مختلف عرضه می‌شد: بزرگی و دیواری، متوسط و کوچک و نقلی! اعلامیه‌های دیواری حزب جمهوری اسلامی که نامزد های مشترک مجلس خبرگان را معرفی می‌کرد، از همه بزرگتر بود و به عکس نامزدها مزین شده بود. در یک نوع از این اعلامیه‌ها از تصویر و سخن آیت‌الله به نوعی استفاده شده بود که دقیقاً این مفهوم را می‌رساند: امام از این ده نفر پشتیبانی می‌کند، به آنها رای دهید. زیرا در بالای تراکت عکسی از امام چاپ شده بود و در کنار آن نوشته شده بود: «حرف ما این است که برای اسلام باید مردم کسانی را که مسائل اسلام را می‌دانند و علاقه به اسلام دارند، انتخاب کنند - امام خمینی». و علاوه بر این در شرح حال چند تن یعنی آیت‌الله منتظری، آیت‌الله بهشتی و آیت‌الله موسوی اردبیلی نزدیکی آنها را به امام گوشزد می‌کرد.

سازمان مجاهدین خلق ایران نیز در تهیه و انتشار انواع اعلامیه‌ها ید طولایی از خود نشان داد. در بیشتر این اعلامیه‌ها نام مسعود رجوی به‌عنوان نامزد مجلس خبرگان تبلیغ می‌شد، قطع و اندازه اعلامیه‌های مربوط به اینان نیز نسبتاً بزرگ بود.

سازمان چریکهای فدائی خلق نیز در این امر یکی از میدانداران بود. اعلامیه‌های سازمان کوچک و غالباً دو رنگ و با محتوایی متفاوت بود. بدین مفهوم که بیشتر مفاد پیش‌نویس قانون اساسی را مورد حمله قرار می‌داد تا آنکه تبلیغ مستقیمی برای کاندیداهای خود باشد، با وجود این هواداران سازمان در اعلامیه‌های خود به اندازه کافی برای نامزد های سازمان تبلیغ کردند و به جرات می‌توان گفت در هر گوشه شهر آنها حضور داشتند و ضمن پخش اعلامیه‌های خود با پاره کردن اعلامیه‌ها بشدت مبارزه می‌کردند. سازمان چریکها که پیش از این در میتینگها و راه‌پیمایی‌ها تعداد کثیر هواداران خود را به رخ کشیده بود در این مبارزه توانست توانائی سازماندهی خود را در سطح وسیع تجربه کند و از عهده کار برآید.

حزب توده که در کار نشر مطبوعات و اعلامیه‌ها از همه سازمانها با تجربه‌تر است، نیز به سهم خود تراکتها و اعلامیه‌های خوبی پخش کرد و کار این حزب نیز تا حدودی وسیع بود. سازمانهای دیگر مانند ۷ سازمان چپ‌مؤتلف در انتخابات نیز به سهم خود گوشیده بودند و همه امکانات خود را برای تبلیغ به خدمت گرفته بودند.

سازمان مجاهدین خلق ایران نیز در تهیه و انتشار انواع اعلامیه‌ها ید طولایی از خود نشان داد. در بیشتر این اعلامیه‌ها نام مسعود رجوی به‌عنوان نامزد مجلس خبرگان تبلیغ می‌شد، قطع و اندازه اعلامیه‌های مربوط به اینان نیز نسبتاً بزرگ بود.

حرف ما این است: بگذار اسلام با مردم سازگار شود تا اسلام را بپذیرند و عدل و سلام را در این کشور برپا کنند

امام خمینی



<p>آیت‌الله منتظری عضو و منتقد اسلامی و مبارز ستوه</p>	<p>آیت‌الله مازنی عضو و منتقد اسلامی و مبارز ستوه</p>	<p>آیت‌الله مازنی عضو و منتقد اسلامی و مبارز ستوه</p>	<p>آیت‌الله مازنی عضو و منتقد اسلامی و مبارز ستوه</p>	<p>آیت‌الله مازنی عضو و منتقد اسلامی و مبارز ستوه</p>	<p>آیت‌الله مازنی عضو و منتقد اسلامی و مبارز ستوه</p>	<p>آیت‌الله مازنی عضو و منتقد اسلامی و مبارز ستوه</p>	<p>آیت‌الله مازنی عضو و منتقد اسلامی و مبارز ستوه</p>	<p>آیت‌الله مازنی عضو و منتقد اسلامی و مبارز ستوه</p>	<p>آیت‌الله مازنی عضو و منتقد اسلامی و مبارز ستوه</p>	<p>آیت‌الله مازنی عضو و منتقد اسلامی و مبارز ستوه</p>
---	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--

تفسیر سیاسی
رویدادهای اخیر و انتخابات

آنها که برای شکست دادن آمده‌اند

*** حزب‌ها و دستجات سیاسی در ارتباط با انتخابات خبرگان دچار سردرگمی و پریشانی بودند .**
*** خوشه‌چینان انقلاب تیشه در دست دارند، یا پس از انتخابات بر زمین می‌اندازند ، یا می‌زنند .**

نیست - البته تا زمانی که بتوانند این اکثریت ستم‌دیده را چون گذشته و حال ، در صحنه‌های طولانی پای صندوق‌های رای بکشانند - آنها می‌دانند در ادامه این راه تنها مانع آنها «آگاهی» است ، پس آگاهان را به کناری باید نهاد . و در این کنار نهادن ، آنها به‌ویژه گروه‌هایی را نشانه گرفته‌اند که به جهت برداشت های آگاهانه سیاسی و اجتماعی‌شان با حکومت امروز نمی‌ستیزند و قصد آن دارند تا با تقویت نقاط قوت و مثبت حکومت فعلی ، نقاط ضعف و منفی آنرا بیوشانند .

پس - و به زبانی ساده - خوشه‌چینان روشن‌اندیشانی را که در مواضع اعلام شده ضد امپریالیستی و انقلابی و ضد خودکامگی ، با رهبری همصدا و همراه بوده‌اند ، بیشتر دشمن می‌بندارند و آنها را نشانه گرفته‌اند . آنها آزادیخواهان و مواضع آزادی و آزادیخواهی را در هدف نشانده‌اند و تیرهای تهمت و افترا و کینه را نخست بسوی آنها می‌اندازند - نگاه کنید به گفته‌های آقای تریه ، آقای علی اصغر حاج سیدجوادی ، مجاهدین خلق و به دلگیری‌هایی که برای بسیاری از این دست فراهم آورده‌اند و ماجراهایی که برای اینان ساخته‌اند -

انتخابات مجلس خبرگان ، پس ، یکبار دیگر امکان شناسایی گروه‌های حاضر در صحنه سیاسی را فراهم آورد :

- جبهه ملی ایران که دچار سردرگمی و پریشانی است ، و جز برداشتهای دو پهلو و پراشاره و کنایه چیزی در بازار سیاست ایران عرضه نکرده است ، به ماه عمل خود با این حکومت پایان داد و از صحنه کناره گرفت . به‌ویژه که در همین ماه‌های آخر چندین ضربه نیز خورده است ، از فرصت‌طلبان در داخل جبهه ، و از خارج از جبهه آنجا که بیکباره شاهد حمله‌ی حساب شده ، به رهبر افسانه‌ایش ، دکتر مصدق شد .

این جبهه که با اعلام مواضع هماهنگ و پشتیبانی از حکومت اسلامی - هنگامی که دبیرکلش به دیدار امام به پاریس رفت - سهمی و یا حضور موثر و فعالی برای خود در حکومت پس از شاه جستجو و تصور می‌کرد - خیلی زود دریافت که امکان دستیابی به چنین اهدافی برای این فراهم نیست . اینک زیر فشار قرار گرفته ، زیر فشار ناهماهنگ بودن برداشتهایی که از بسد



مسعود بهنود

می‌بینیم که زیر ستمی تازه قرار گرفته ، و یا ستم دیرینه که انقلاب متوقف کرده بود ، بار دیگر بر آنها جاری شده است .

این عالی‌جنابان را بعضی «خوشه‌چینان انقلاب» گفته‌اند .

آری ، تنها خوشه‌چینان ، گوئی می‌دانند چه می‌کنند . آنها خوب دریافته‌اند که روشن‌اندیشان ، دل‌آگاهان ، کارشناسان ، و بهر طریق آنها که می‌دانند و می‌فهمند ، بزرگترین خار - و بلکه سد - راهند ، سد راه به زیر مهمیز کشیدن جامعه !

خوشه‌چینان می‌دانند اکثریت مطلق در دست آنهاست ، و فعلا بر اساس موازین دموکراتیک (حکومت عدد ۱) نیز میتوان با این اکثریت حکومت کرد و کسی را توان معارضا با آنان

انتخابات مجلس خبرگان برای بررسی قانون اساسی ، اگر به نتایجی نامنتظر نیا نجامید و تقریبا همان بود که از پیش اندیشیده می‌شد ، دست کم این امکان را فراهم آورد که به‌شیوه کار گروه‌های سیاسی به قدرت رسیده و نرسیده حاضر در صحنه سیاسی امروز ایران و طرز تفکر آنها و قدرت و ضعفشان ، در عمل پی‌بیریم . در حقیقت این انتخابات ، و مقدمات و ترتیب و اجرای آن ، نتوانست به گروه کثیری از افراد این سرزمین ماهیت خودکامه و فاشیستی بعضی از گروه‌ها ، ضعف بعضی از گروه‌های دیگر و پاره‌یی از منابع قدرت را آشکار سازد و از پرده برون اندازد .

در يك برداشت کلی این انتخابات نشان داد که گروه‌ها و جمعیت‌ها و دستجات سیاسی و اصولا سیاستمداران و قدرتمندان و در کنار آنها حکومت ، دچار سردرگمی و آشفتگی‌اند . گویا تنها کسانی دقیقاً می‌دانند چه می‌کنند و به‌کجا می‌روند و جامعه را یکجا میکشاند که جامعه نمی‌خواهد تمام قدرتها را در دست آنها ببیند ، آنهائی که جایشان در يك مسند روحانی و خدائی است ، پرده عزلت هزاران ساله را دریده‌اند و راز و نیاز شبانه را رها کرده و به سیاست‌بازی روزانه پرداخته‌اند ، فاتحانی که توانستند از عواملی بسیار بهره‌گیرند و انقلابی‌آزادی‌بخش و حرکتی آزادی‌طلب را در خط تازه‌یی بیندازند ، بار تازه‌یی بر آن بنهند و نام تازه‌یی به آن بدهند و با بهره‌گیری از نیروی گروه‌های رنجبر و تحت ستم که در حکومت آن سناک بی‌فرهنگ و بی‌دانش نگهداشته شده بودند ، به قدرت برسند و اینک افرادی از همین رنجبران (مستضعفین؟) را

تاسیس، بر آنها یا فترده (از جمله وطنخواهی و ناسیونالیسم) و برداشتهای حکومت فعلی که در استقرارش سهمی داشته است.

این که اعضای وابسته و یا دلبسته به جبهه ملی در دولت موقت سهندس، بازرگان، بیشتر جاها را در اختیار دارند، هیچ امکان ویژه‌یی، نسبت به سایر گروهها در اختیار این جبهه قرار نداده است.

۳ - گروههای چپ (بجز حزب توده) آنچنان که از پیش قابل تصور بود، پس از آن که از روزهای وحدت عمل با مذهبیین (برسر براندازی حکومت آن سفاک) گذشتند، هر روز بیشتر خود را زیر فشار احساس کردند و می‌کنند. اینها نیز از نخستین روزها سعی کردند، در اعلام مواضع مخالف خود، که طبیعتاً آنان را رودرروی حکومت اسلامی قرار می‌داد، شتاب نکنند، و هم از این رو بیشتر بعد ضدامپریالیستی حکومت را (که فوراً رنگ ضد کمونیستی بخود گرفت) در نظر گرفتند. حال آن که از نخستین دقایق پیروزی زیر فشار شدید دستگاه‌های تبلیغاتی قرار گرفتند که آنها را به عنوان مسبب تمام ضعفها و نارسائی‌ها و خرابکاریهای این دوره به مردم معرفی کرده‌اند.

به این ترتیب خوشه‌چینان موفق شدند، به قیمت ساختن چهره‌پی مرتجع و ضد آزادی و سرمایه‌دارانه از حکومت، امکان بهره‌گیری از نیروی این گروهها را در جنگ علیه دسیسه‌ها و توطئه‌های امپریالیسم جهان‌نخور و نوکرانش، از حکومت بگیرند.

اینها پیش از موقع در مقابل حکومت قرار گرفتند و به معارضه خوانده شدند،

با این ترتیب خوشه‌چینان، در زمانی که حکومت هنوز موقتی است و ضعیف است و آسیب‌پذیر، یک دشمن قوی، با امکانات ویژه‌یی - از جمله داشتن پایگاه مردمی - برای دولت و رژیم ساختند.

از میان این گروهها جبهه دمکراتیک ملی گرچه یک ضعف اساسی دارد - و آن نداشتن شخصیت‌های پخته‌ی سیاسی است که در کوره نهضت ملی پیش از ۲۸ مرداد آبدیده شده باشد - ولی به جهت داشتن شخصیت چای جوان و کارآمد و به جهت خالی بودن عرصه از نهادهای سیاسی بهتر، و به جهت سردرگمی و پریشان حالی جبهه ملی از همه‌ی گروههای دیگر پیش‌تر

بوده و بسیاری از حوادث محتوم را از پیش اندیشیده است.

پیش از این انتخابات چریکهای فدایی خلق نیز دارای چنین موضعی بودند، اما با شرکت در انتخابات و معرفی نامزدهایی، خود را به مهلکه‌یی افکندند که بعید نیست، این عمل آنان را به تغییر مواضع و تغییر رهبری و دیگر گونی‌های داخلی که بهر حال برایشان خوشایند نخواهد بود، بکشانند.

۴ - حزب توده ایران، برخلاف آنچه پارسی تصور می‌کنند، نه از سر فرصت طلبی، بلکه در پیروی از یک سیاست حساب شده و از پیش اندیشیده، به پشتیبانی از حکومت اسلامی برخاست. این حزب، که کادر رهبری مشابه سالهای پیش از کودتا دارد (بامعدل سن بالای ۶۰) برای گریز از تکرار اشتباه تاریخی خود در مورد حکومت دکتر مصدق و تملک در قاطعیت عمل و مقابله صریح با دولت کودتا، این بار در برابر حکومت اسلامی قرار نگرفت، بلکه آنرا پذیرفت. با این سیاست حزب توده قصد داشت، چند امکان برای خود ایجاد کند:

۱ - امکان حضور آشکار در صحنه سیاست ایران و پیدا کردن پایگاههای مردمی، که پس از ضربه کودتا و فرار رهبران و به خواری افتادن بقیه آنها - البته به استثنای بزرگانی چون روزبه و ... که در برابر آن سفاک و سگهای پاسبانش به زانو نیشاندند و شپید شدند - دچار اختلال شده بود و با توجه به معدل سن فعلی جامعه ایران که اکثریت آنها جوانند و از افتخارات پیشین این حزب بی‌اطلاع، این سیاست غلط نبود، چرا که اگر پیش از «پارگیری» که الزاماً یک دوره فعالیت قانونی آشکار طلب می‌کند، حزب توده قصد داشت وارد میدان شود، با چند پیرمرد و چندین جوان دور از وطن نمی‌توانست محلی از اعراب داشته باشد.

۲ - از سوی دیگر خزیدن در صف‌پردازان حکومت اسلامی، به زعم آنها که این سیاست را در پیش گرفتند، محیط امن و بی‌دغدغه برایشان فراهم می‌آورد، تا ریشه بگیرند - چرا که آنان در نظر نسل جوان امروز ایران جذاب نبودند، براساس یک محاسبه ساده می‌شد دریافت جوانان با گرایشهای میانه‌روان یا راست حزب توده را بر نمی‌گزینند، جوانان با گرایشهای تندروان، چپ نیز، به جای گرایش به حزب توده،

سازمان چریکهای فدایی خلق و یا تشکیلات مشابه آنرا برمی‌گزینند که هم پیشینه روشن‌تر، بی‌دغدغه‌تر و پاک‌تر دارند و هم تازه از کوره مبارزه‌یی سخت با رژیم خفقان بیرون آمده‌اند، پس حزب توده کار مشکلی برای جذب توده‌ها در پیش داشت، که برای پیمودن این راه، آرامش و محیط بی‌دغدغه می‌خواست.

۳ - با این تدبیر، براساس یک آینده‌نگری این حزب می‌توانست در سطح باقی بماند و خود را زیر عیا قوی کند و در موقع لازم «راه‌حل» و چاره حرکت سوسیالیستی آتی باشد.

اما همه‌ی این تدابیر زیر فشار خوشه‌چینان و ارتجاع بی‌اثر شد، چرا که در سیاست تازه حزب توده محاسبه نشده بود که اگر این حکومت پیش از آن که تصور می‌رفت، زیر نفوذ ارتجاع و فنانیسم قرار گیرد و پایگاههای روشنفکرانه خویش را از دست بدهد و گرایشهای سرمایه‌دارانه پیدا کند، چه باید کرد؟

اینک این حالت پدید آمده است، ارتجاع - در هیات خوشه‌چینان - آنچنان سریع عمل کرده و قدرت گرفته، آنچنان سریع به بازسازی مواضع سرمایه‌داری وابسته به حکومت شاه مخلوع بسا همه‌ی مظاهرش - قوانین ضدکارگری، قوانین ضد آزادی و ... - پرداخته و آنچنان سریع دارد به وسایل و تدابیر سالهای «شاهنشاهی» برای سرکوبی مخالفان متوسل می‌شود که فرصت نفس کشیدن برای حزب توده و امثال آن باقی نگذاشته، آنها نیز دچار سردرگمی شده‌اند چرا که دریافته‌اند، اگر به روش تأییدآمیز پیشین ادامه دهند و حساب خود را از این حرکت‌های ضد آزادی جدا نکنند، اشتباهی به اندازه اشتباه مخالفت و مبارزه با مصدق را تکرار کرده‌اند - منتها به شیوه‌یی دیگر - و تاریخ آنها را از جهت هنگامی با چنین حرکتی نخواهد بخشید.

بدین جهت حزب توده که در ادامه سیاست های خود نامزدهای بسیار و اغلب خوشنام، برای حوزه‌های مختلف معرفی کرده بود، بسا اعتراض‌های بی‌دری خود به ترتیبات و برگزاری انتخابات، سعی کرد مخالفت خود را بیان کند، ولی بهر حال ناگزیر خواهد شد، با توجه به باخت بزرگ در این آزمون و برای توجیه این باخت در جامعه و در بین اعضا و علاقمندان خود، پس از این مرحله روش جدی‌تری در پیش

بقیه در صفحه ۴۵

مارکوزه در ۸۱ سالگی درگذشت

پژوهشگری، هموا

«مارکسیم نظام بسته فکری نیست عینیت و یا اعتبار عام آن همان اعتبار و عینیت تاریخ است مارکسیم خود در تاریخ نیروی موثر است و در آن تغییر می‌کند بی‌آنکه مفهوم خود را رها کند.»

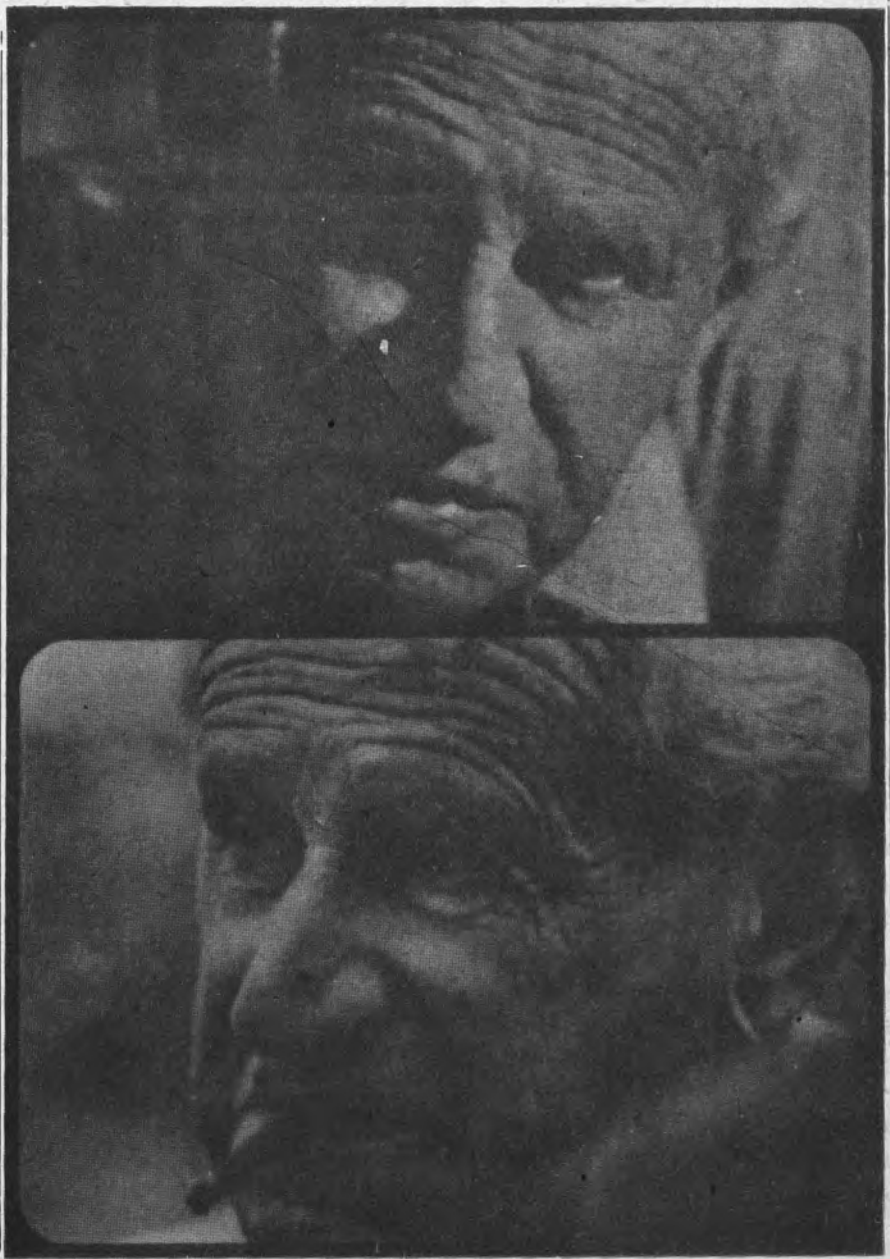
هم به انقلاب آلمان
خیانت شد و هم آنرا سرکوب کردند

چرا هنگامی که به راستی شرایط انقلابی
اصیل وجود داشت انقلاب درهم شکست
فاعل انقلاب در انقلاب بوجود می‌آید

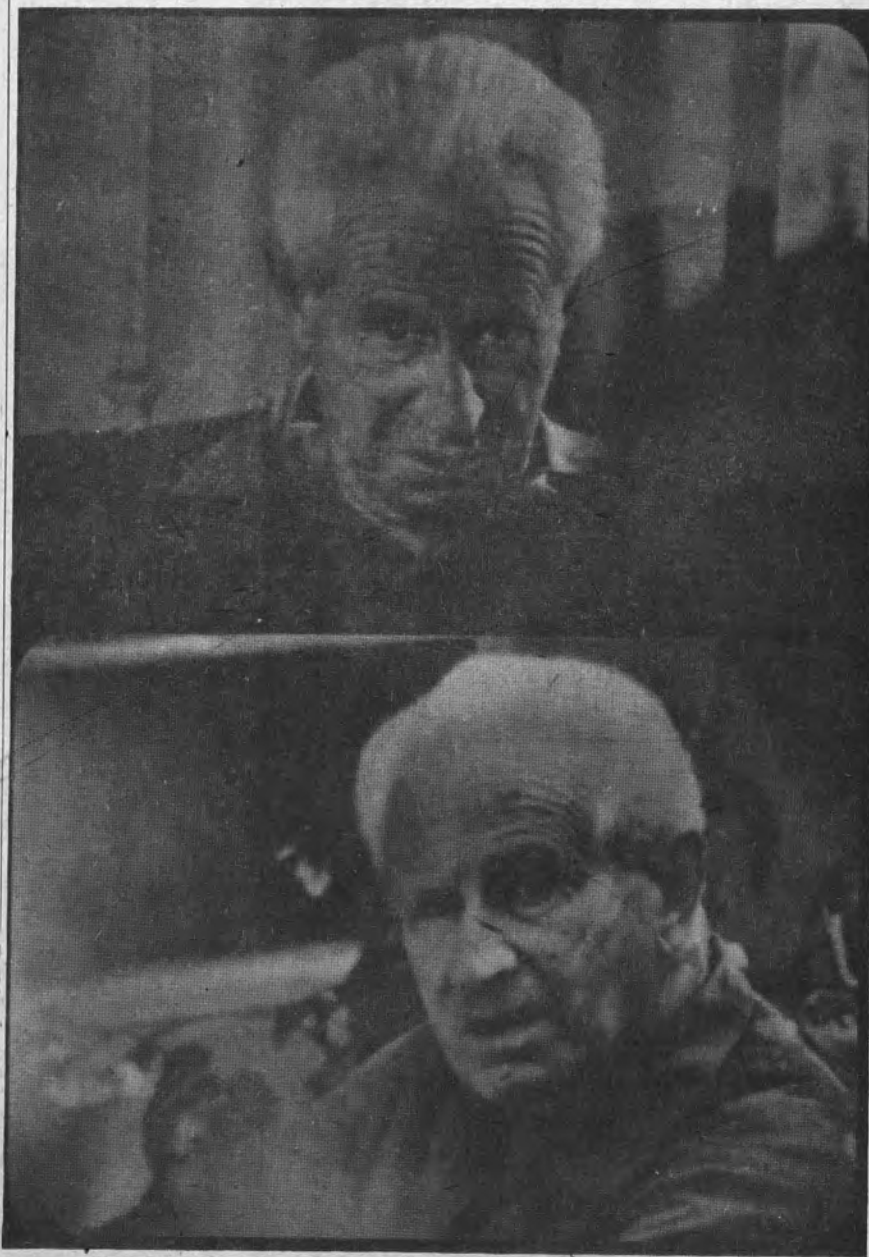
مارکوزه انقلاب یا اصلاح

مردی که زمانی دراز و در اوج شکل‌گیری
زمینه های مفهومی تفکر انتقادی چپ جدید ،
یکی از مطرح‌ترین چهره‌ها بود در سن ۸۱ سالگی،
روز یکشنبه ۷ مرداد ۱۳۸۸ در بیمارستان استارنبرگ
ایالت باواریای آلمان غربی به مرض قلبی
درگذشت .

مارکوزه در ۱۹ ژوئیه ۱۸۹۸ در یک خانواده
ثروتمند برلینی به گفته خود او «شاید به علت
بذله‌گویی مشهور برلینی» متولد شد ، زندگی
سیاسی و حیات فکری او ، اما ، از ۱۹۱۸ و در
جریان انقلاب بدفرجام آلمان آغاز شد . مارکوزه
در فرآیند انقلاب ، عضو شورای سربازان انقلابی
برلین بود و این همان شورائی است که سربازان
انقلابی را در اتحاد با کارگران و دهقانان در
قیام مسلحانه علیه حاکمیت ورشکسته قیصر و
رژیم سرمایه‌داری آلمان رهبری می‌کرد . انقلاب
آلمان ، علیرغم گستردگی و عمق آن به شکستی
خونین انجامید و نتایج شکست یکی از زمینه
های ظهور فاشیسم هیتلری را پدیداری کرد .
مارکوزه بعدها با تلخی از این تجربه بدفرجام
یاد می‌کرد «هم به انقلاب خیانت شد و هم آنرا
سرکوب کردند» ظهور فاشیسم و شکست انقلاب
همچون تجربه بلاواسطه و عینی ، زمینه‌ساز
حرکت فکری مارکوزه شد و راه دراز تحلیل
تجربه شکست تا باز ارزیابی بنیادی تمامی مفاهیم
و مقولات فلسفی و باز شناسی ساختار سرمایه



منتقد سرمایه‌داری



داری نوین را پایه‌ریزی کرد. مارکوزه بعدها نوشت «مارکس، هگل و فروید را - البته دیرتر - مطالعه کردم به این قصد که بدانم چرا هنگامی که به راستی شرایط انقلابی اصیل وجود داشت، انقلاب در هم‌شکست و یا سرکوب شد. قدرتهای کهن دو باره مسلط شدند و تمامی قضیه به شکلی بدتر، از نو آغاز گردید.»

مارکوزه، همچون متفکری که دائماً بنیاد های ارزشی و معرفت‌شناسانه دستگاههای فکری را به نقد می‌کشید پس از شکست انقلاب از برلن به فرایبورگ رفت و مدتی شاگرد هوسرل بنیان‌گذار پدیدارشناسی و مارتین هایدگر از متفکران اگزیستانسیالیست بود در ۱۹۲۲ درجه دکتری گرفت و در ۱۹۲۸ مدتی دستیار هایدگر در دانشگاه بود و در ۱۹۳۳ به ژنو و در ۱۹۳۴ به آمریکا مهاجرت کرد.

در دوران سیاه تسلط فاشیسم مارکوزه یکی از فعالین مبارزه با فاشیسم بود و از همین‌رهگذر با دستگاه جاسوسی آمریکا به عنوان تحلیل‌کننده همکاری می‌کرد همین دوران همکاری او با آمریکا آنها همچنین همکاری او با وزارت خارجه آمریکا ☐ همواره یکی از اتهاماتی بوده است که علیه او اقامه می‌شود «اگر کسانی این را بر من عیب می‌گیرند فراموش می‌کنند که آن روزها، مساله بر سر جنگ علیه فاشیسم بود و بعدها نیز اگر در آمریکا ماندم یکی از دلایل آن ☐ مبارزه با سیاستی بود که بطور محسوس مدام ضد کمونیستی می‌شد»

هرچند همکاری مارکوزه با وزارت خارجه و دستگاه جاسوسی آمریکا علیرغم آنکه او خود یکی از اهداف موج تهاجمی مک‌کارتی بود توجیه‌ناپذیر است اما به‌رحال شرکت و حضور فعال فکری - عملی او در مبارزات دموکراتیک جوانان نیز فراموش‌نشده است.

ظهور فاشیسم ☐ پیدایش ساختارهای نوین عینی و ذهنی در جهان سرمایه‌داری پیشرفته

دگرگونی بنیادی در ترکیب درونی طبقات و صفت‌بندی نیروها ناشی از تحولات کیفی امپریالیسم بعد از جنگ جهانی دوم، پیدایش استالینسم و پی‌آمدهای عینی و تئوریک آن؟ گسترش و تشدید تضاد های فکری - سیاسی در درون جبهه چپ و جنبش کمونیستی؟ ظهور نسل جدیدی از جوانان انقلابی و دموکرات که با بازاریابی تجربه انحراف سوسیالیسم درشوروی و تبدیل احزاب کمونیست اروپا به دستگاههای بوروکراتیک و غیر انقلابی در جستجوی شیوه های نوین مبارزه و اندیشه بودند؟ دگرگونی ترکیب درونی طبقه کارگر در رابطه با تولید انبوه، اهمیت یابی روزافزون عوامل روبنائی. ایدئولوژیکی - روان جمعی در ساختار و فرایندهای جامعه سرمایه‌داری و ... عواملی بودند که زمینه‌ساز جستجوی نیروهای دموکرات و انقلابی برای کشف چشم‌اندازهای نوین در حوزه عمل اجتماعی و اندیشه فلسفی - سیاسی شدند و مارکوزه، در این راستا و در تلاش برای حل مساله بحران ایدئولوژیکی نقش خود را بر بسیاری از جریان‌های فکری معاصر ما زده است. فرایندهایی که بیش از هر چیز فقدان تئوری انقلابی و بحران ایدئولوژیکی را بازتاب می‌کند.

از زمان شکست مکتب فرانکفورت که او با ارایش فرم و ... آنرا بنیاد نهاده بودند تا سالهای تدریس و مبارزه در آمریکا، مارکوزه همواره طراح و اگر نه لزوماً پاسخده مسائل نویینی در حوزه فلسفه و روان‌شناسی جمعی ساختارهای نوین سرمایه‌داری پیشرفته بوده است.

نقد سرمایه‌داری

مارکوزه همواره بر موضع انتقادی خود نسبت به نظام سرمایه‌داری یافته شده است « واقعیت این است که تضادهای درونی نظام سرمایه‌داری همچنان پابرجا است. ترجمان آنها، ترجمان خاصه حاد، بسیار حادث‌تر از پیش در تضاد عمومی میان ثروت عظیم اجتماعی - که به‌راستی می‌تواند زندگی بدون فقر و بدون کار بیگانه با سرشت آدمی را امکان‌پذیر کند و شیوه سرکوب‌کننده و ویرانگر یک‌کارگیری و توزیع ثروت اجتماعی نمودار می‌شود » مارکوزه در تحلیل ساختارهای طبقاتی سرمایه‌داری، گام یکسره تا نفی نقش سازنده و انقلابی طبقه کارگر در دورانی نظام نا انسانی و خرد ستیز سرمایه‌داری پیش می‌رود « در جامعه کنونی پدیده‌ی نو وجود دارد که من آنرا ادغام اکثریت طبقه کارگر در نظام حاکم نامیده‌ام. این ادغام؟ ادغام سطحی و یا ایدئولوژیکی نیست. گام چنان است که طبقه کارگر را می‌توان به‌عنوان تکیه‌گاه نظام حاکم

قلداد کرد. « تبیین مارکوزه » هر چند در مورد اتحادیه‌های کارگری کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته که اریستوکراسی و اشرافیت کارگری رهبری آنها را غصب کرده است ظاهراً بیان حقیقت است اما تاکید او بر نقش جوانان و تهیدستان حاشیه‌نشین جامعه و نفی رسالت تاریخی طبقه کارگر در براندازی نظام سرمایه‌داری، نمایشگر دیدگاه غیر علمی او در تحلیل صفت‌بندی نیروهای اجتماعی، رد مادیات مارکس که خود بر آن تاکید دارد، و چشم‌انداز محدود و غیر تاریخی بینش اوست که بیشتر به‌هنگلیان جوان نزدیک است تا مارکس.

تحلیل مارکوزه از دستگاههای ایدئولوژیکی سرکوب هر چند اشاراتی به حقیقت را در بر دارد اما باتکیه یکجانبه بر نهادهای روبنائی به‌همان ورطه تالوف بینشهای النفاطی سقوط می‌کند.

مارکوزه در بازشناسی اشکال نوین عملکرد سرمایه‌دارانه تکنولوژی آزادی از نیاز مادی که بت پرستی کلائی، یردگی افزایش یابنده انسان مصرف‌کننده، تهی‌شدن مفاهیم و الگوهای ارتباط از همبستگی واقعی انسان نشان داد که رشد تولید و تکنولوژی به‌جای بی‌نیاز کردن آدمی در جهت رهایی او، نیازهای کاذب افزایش یابنده را آفرید. او در عشق و تمدن نوشت کاربرد سرمایه‌دارانه تکنولوژی آزادی از نیاز مادی که شرط مقدم دیگر انواع آزادی است را به عاملی برای بندگی مبدل می‌کند نظام حاکم با ایجاد نیازهای دروغین، یعنی نیازهایی که در حقیقت به نفع گروه حاکم بوده و به ایجاد حد اکثر سود و ممکن‌سازی باز تولید سرمایه‌دارانه می‌انجامد. انسان را برده کرده است. در تحلیل یکسانی صور مصرف، مارکوزه در همان کتاب اشاره کرد که این‌گونه یکسانی کاذب، یگانگی کاذب را در میان طبقات متضاد ترویج می‌کند.

دموکراسی بورژوائی

در نقد از دموکراسی بورژوائی مارکوزه توهم لیبرالهای دلبسته به آزادی غربی را در هم ریخت « دموکراسی - غربی - دموکراسی دستکاری شده و محدود است در اینگونه نظامها گروه مخالف واقعی و راستین وجود ندارد، گروهی که بتواند در حد احزاب بورژوا رسانه‌های جمعی را در اختیار بگیرد. چپ‌های رادیکال راهی به‌وسایل ارتباط جمعی ندارند: در آمریکا فراگرد سیاسی و دموکراتیک در انحصار دو حزب بزرگ دموکرات و جمهوری خواه است که هر دو از نظر هدف همانند یکدیگرند و از این رو دموکراسی حقیقی و به‌راستی از پائین مایه‌گرفته وجود ندارد » در مقابل جامعه‌های چنین خرد ستیز و بندگی

زا مارکوزه جامعه‌ای « بر مبنای زدودن فقر » برچیدن ائتلاف عظیم « جلوگیری از ویرانی منابع » که در آن « می‌توان به‌شکلی از زندگی دست یافت که انسانها به‌راستی هستی خود را تعیین کنند » را بمثابة جامعه آرمانی مطرح می‌کند. رسالت دگرگونی نظام موجود و نفی آنرا مارکوزه بردوش نیروهایی می‌داند که همچون قاع انقلاب « در فراگرد ذات دگرگونی پرورش می‌یابند » هر چند هسته درست این نظریه یعنی این امر که « فاعل انقلاب » در عمل انقلابی پدیدار می‌گردد و به‌شور انقلابی برای ساختن عالم و آدمی نو دست می‌یابد به‌نحو درخشانی در آثار مارکوزه تحلیل شده است اما آنگاه که سخن بر سر پیدایش مبارزه و تکامل آگاهی در تکامل عمل است مارکوزه در تشخیص فاعل انقلاب راه خطا می‌رود و عسبان موقتی جوانان دلزده و روشنفکران مرفه پندار با فادهای کتابهای متحرک با فرهنگ اما بی‌عمل را جایگزین نیروهای انقلابی تاریخی، که انقلاب برای آنان نه اندیشه پروری فردگرایانه و هویت‌یابانه، بلکه ضرورتی ناشی از وضعیت آنها در ساخت مناسبات تولیدی - اجتماعی جامعه است کرده و هم در اینجاست که توهم زدائی شور کاذب به‌فرآیند جایگزینی یک توهم پندار با فانه به‌جای توهمی دیگر تبدیل می‌شود.

دغدغه آزادی

آزادی همواره یکی از دغدغه‌های هر متفکر، جهان خرد ستیز سرمایه‌داری است که بیگانگی و بندگی را در نهاد آدمی می‌نماید. مارکوزه می‌گوید « آزادی نزد هگل جزئی از وجود و نشانه آنست که یک شیئی ساده نباشی و موضوع خالص وجود خود باشی » و تشکر به آزادی در آثار مارکوزه تا آنجا پیش می‌رود که می‌گوید در جوامع پیشرفته سرمایه‌داری که فقر مطلق و افزایش یابنده بطور نسبی حل شده است هدف انقلاب « یافتن هستی است که به‌راستی درخور انسان باشد و بنا کردن شکلی تماما تازه از زندگی » و او سرنگونی و برچیده شدن نظام سرمایه‌داری، نظامی که بی‌زاری را همچون نمود تضاد میان ثروت عظیم اجتماعی و بهره‌گیری مسکینانه و ویرانگر و نابرابر آن را در روان جمعی به‌منطق حالت عمومی ارتقاء میدهد را شرط مقدم تحقق جامعه آزادی؟ جامعه‌ای که انسان رسته از خود بیگانگی و نظام نا انسانی هستی خویش را خود می‌آفریند می‌داند.

مارکوزه آزادی و شادی و ارضاء را سخت به‌هم پیوسته و در ارتباطی بهم تنیده بررسی می‌کند

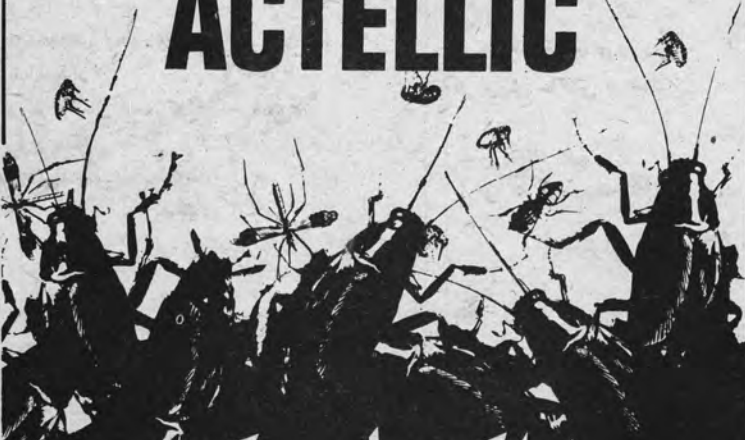


Plant
Protection
Division



ACTELLIC

بیک



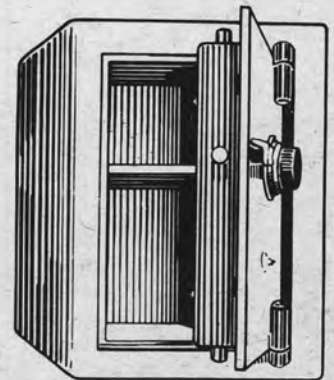
اکتلیک حشره کش

دشمن سوسک، بید و انواع حشرات موزی
کاملاً بهداشتی با پیشرفته ترین فرمول ها، که
اثری طولانی و رایحه ای خوش در خانه بجا میگذارد.



**جای امن
کجاست؟**

جای امن آنجاست که آنچه مورد حفاظت قرار میگیرد از دستبرد آفات ویلایای طبیعی و اجتماعی در امان باشد.
صندوق نسوزکاهه، علاوه بر آنکه وجوه نقد، اسناد و اوراق بهادار جوهرآلات و سایر اشیاء گرانبهای شمارا از دید دیگران دور نگه میدارد آنها را از حوادث ویلایای همچنان آتش سوزی، سرقت طوفان، سیل و... حفظ و حراست میکند.



صندوق نسوز

کاوه محافظ و نگهدارنده ثروت و نهای شماست



کاوه نهاد صندوق نسوز
اسناد دارنده در اوراق

سازمان راهبردی - تهران میدان فردوس ابتدای خیابان سپهبد قریش شماره ۳۵-۳۳ ساختمان کاوه تلفن ۸۳۸-۵۶-۱
سازمان - تهران - میدان سپه ابتدای خیابان لاله زار شماره ۲۱-۲۰ تلفن ۲۱۳۳۸۱، ۲۱۳۳۷۰، ۲۱۳۳۶۹
سازمان - تهران - میدان آراوشین - ابتدای خیابان بهارن تلفن ۶۲۵۵۹
سازمان - تهران - خیابان امیرنوشهر جنوب چهارراه تپا شماره ۱۱۱ تلفن ۸۷۳۳۱ و ۸۷۳۳۲

بخاطر بسیار

صبح از کنار رود
گذشت
با زنجیری از ابر
برشانه
و عطر دیوانه‌ی تقوی را
از پنجره‌ها
بیرون کشید
نام مرا بخاطر بسیار
نام مرا بخاطر بسیار
که عطر مرگ
از تن من
شامه‌ی خورشید را
نوازش می‌کند
که زخم زرد بزرگیت
بر آبی‌های نازک دور دست

به دیوار مودی شب

تکیه ندارم

و آفتاب را هر صبح

به قلاده می‌کنم

خونم گرم است

خونم گرم است

نام مرا بخاطر بسیار

هوا بارانست

و شال بلند شب

برشانه‌های اسطوره‌وار تو

ناپایدار

و هزار سال است که

روح مشوش جنگل

در من

به سوی آزادی

بر می‌کشد

نامم راز است

بر لب بادها

و نه بشارتی مشکوک

در سحر کتابها

عطر مرگ از تن من

شامه‌ی خورشید را

تحریک می‌کند

تا طیف جادویی را

بر بی‌پناهی زمین بتاباند

و جنگل هر شب

تنهایی‌ها (۳)

امشب
دلم ساز سفر دارد
و فردا
در شیبه بلند شکیبائی
دلم هوای گفتن ...
اما
نه چراغ روشن هستی
در کف دارم و
نه نوید مستی
مانده‌ام در رویای همیشام
مانده‌ام
در انتظار آزادی ...

ژیلا مساعد

در گرمای خون من

در خود ...

آتش می‌گیرد

نام مرا بخاطر بسیار

و باران را

در شیشه‌های خالی دوا

پنهان کن

روزهایی عجیب

در پیش است .

برای محمدرضا سعادت

با او

از دفن تن تو تمام می‌شوم

می‌مانم

تا

بر آبی

اوضاع خاک را بهم می‌زند

و باز می‌آید

می‌آید

و جای خنجی به گونه دارد

از یورش ساکنان ته خاک

بسن بخانه شدم

با او که در سپیده بخاکش سیرده بودم

از شیراز - کمال رفعت صفائی

من از بهار گذر کردم
- از صدای باران
و از ترنم ساده‌ی برگ
در کار با شکوفه و گل

آسمان ما را به پرواز کبوترها خواند
و دست من آنقدر بزرگ بود
- که چادر بهاره را
- بر گیسوان آفتاب
- انداخت

دستم سبز بود
چندان
- که آب
روح نباتی مرا
باور کرده بود

من از باران گذر کردم
- از شکوفه‌ها
و از بهار ...

پرواز جان - جلال خسروی
از مجموعه با یآوری به حجم گلوله

تا خروس قریه‌مان آواز خون سر می‌کند
جان من اندیشه نام قلندر می‌کند
این چه سری هست کز بام ملایک تا زمین
هر کله کج کرده‌ای - فکر سکندر می‌کند
مشتهایم را ببین روی لبان دوخته
هر که آن را دید این را نیز باور می‌کند
سخت پا برگرده تارک شب بنهاده‌ام
این خروس بی‌محل کار خود آخر می‌کند
پشت باران می‌نشیند چشم‌های خسته‌ام
من دلی دارم که تا دنیاست پرپر می‌کند
شیشه‌ی اسب کهر - در مویرگهایم نشست
صور اسرافیل را این شیشه‌ها - گرمی‌کند
در هوای سرخ - با انگشتهای سبزبید -
لاله - سر درسینه خاموش خنجر می‌کند
می‌توانم رفت تا مرز یقیسن آوردگان
می‌توانم ، عشق من امروز محشر می‌کند

«اولاد» م - اندیش

بی‌خشم و کین چگونه توان زیست ،
فریاد آبخار و
خشم کبود گرداب ناگزیر است

تا
این رودبار
در دره‌های ژرف چار بست .

تا
این رودبار
در هر قدم
با کوهسنگ در ستیز است

تا
با پرتگاه گلاویز است .
بی‌خشم و کین نتوانم زیست ،
حالی که رودباره‌ی تاریخ
در عمق دره‌های ستم جاریست .
ناچار
فریاد آبخاروار و

گرداب‌وار خشمی باید

تا
این رودبار ،
روسوی دشت زندگانی انسانی
جاری شود .

تا کشت‌های سوخته را - آنجا -
سیراب و سبز نماید
آنجا که رود درخود درنگ می‌کند
و قامت خمیده‌ی بیدی

در آسمان آب
خود را می‌بیند
آنجا که رود

دریائی خواهد بود ،
که در درون خویش
آرام می‌پذیرد .

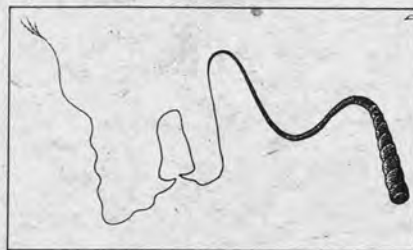
تا آنزمان اما
بی‌خشم و کین نتوان زیست .

خرداد ماه ۵۸
ابوالقاسم فرقانی

درباره شلاق زدن در خیابان

سگ فرانسوی و مرد ایرانی

رپرتاژ مصوری که ماجرای شلاق زدن جوانی را در صفحات ۲۱ تا ۲۹ شماره ۲۷ تهران مصور ترسیم می کرد، به تنهایی برای اثبات وضع فاجعه آمیز کنونی ایران کفایت می کند. شلاق زدن انسان ها! درملاء عام و در زیر نگاههای کنجکاو عده ای افراد عقده ای که از شکنجه دیگران لذت می برند، برای انقلاب حماسه آفرین ملت ایران، ایجاد افتخار نخواهد کرد. شما خواننده عزیز، اگر باردیگر بر تصاویر آن صحنه مشتمل کننده نظر اندازید، بخوبی متوجه خواهید شد که سرنوشت ما و انقلاب ما بدست چه کسانی افتاده است! چه کسانی مجریان عدالت اسلامی شده اند! آنها، در واقع يك انسان را در زیر ضربات شلاق خود از انسانیت ساقط نمی کنند، بلکه تاریخ ایران، گذشته افتخار آفرین و انقلاب بزرگ آن و آبروی ایرانیان را در ضربات شلاق نابود می سازند. من نمی دانم که آن جوان محکوم چه جرمی مرتکب شده ولی جرم او هر چه باشد، عمل زشت « شلاق زدن و مجریان » عدالت آنچنانی را توجیه نمی کنند. اگر جرمی مرتکب شده که او را بزندان افکنند، مخفیانه، همانطور که در گذشته نزدیک رواج داشت و متأسفانه اکنون نیز کم کم نیز رایج میشود، شکنجه کنند، با آتش سیگار بسوزانند، جزاله کنند، تیرباران نمایند، ولی در انتظار شلاق زدن، عملی است که بر اساس هیچ منطقی، حتی اگر آسمانی باشد، امروزه نمی تواند قابل قبول افتد. چندی پیش قرار بود که محکومی را در خیابان و در جلودروردی دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد که اکنون بنام پرافتخار دکتر علی شریعتی نامیده می شود، شلاق زدند. عده ای از همکاران دانشکده با همفکری گروهی از دانشجویان زبان با اعتراض گشودیم. ما بدون دخالت در ماهیت جرمی که فرد محکوم در گذشته مرتکب شده بود، معتقد بودیم که فرد را نباید در خیابان و در جلوی دانشگاه که سنگر دفاع از حقوق انسانی و آزادی و انسان پروری است، بگونه ای زنده بشلاق بست. خوشبختانه مجریان عدالت! در مقابل اصرار و فشار ما تسلیم شدند و تصمیم خود را عوض کردند. باری، مشاهده تصاویر عبرت انگیز تهران مصور مرا بیاد ماجراتی انداخت که خود شاهد آن بودم. هفت سال قبل با اتفاق چند تن از همکاران دانشگاهی برای استفاده از یک سال ماموریت مطالعاتی در



باریس بر می بردیم.

روزی، صبح زود، دکتر منوچهر اکبری، متخصص گوش و گلو و بینی و دانشیار دانشگاه مشهد، که آپارتمانی در خیابان ژنرال لکلرداشت. به من تلفن زد که فوراً بسراغش بروم. ناگفته نگذارم که او برای اولین بار به فرانسه سفر کرده بود و چند ماهی بیش از اقامتش نمی گذشت و در نتیجه چندان به چم و خم مقررات فرانسوی آشنائی نداشت، در حالیکه راقم این سطور تحصیلات پس از

لیسانس خود را در کشور مذکور بیابان برده بود و در مقام مقایسه آشنائی بیشتری با روال زندگی فرانسویان داشت. باری، فوراً بسراغ او رفتم. مشاهده کردم که با ماجرای عجیبی روبرو شده است. صبح که روزبه، پسر چهار ساله اش از آپارتمان خارج می شود، با سگ دست آموز همسایه روبرو می گردد. سگ از سرشوق جست و خیز کنان با پسرک بنای بازی را می گذارد ولی روزبه خردسال از جست و خیز سگ سخت وحشت می کند و بشدت فریاد می کشد. پدر با شنیدن فریادهای جانکاه پسر باشتاب از آپارتمان خارج می شود و برای دور کردن سگ بانوگ با اشاره ای به پوزه آن جناب! می کند و گرفتاری دکتر اکبری از این لحظه آغاز می شود. همسایه که خود را برای گردش دادن صبحگاهی سگ آماده کرده و با چنین صحنه « وحشیانه و دور از تمدن » روبرو شده بود، بلافاصله از دکتر اکبری شکایت به کلانتری و انجمن حمایت حیوانات می برد. دقایقی بعد ماموران رسیدند و جناب متخصص گوش و گلو و بینی را به جرم حمله و « کتک زدن » سگ جلب کردند. خوشبختانه در اثر توضیح مفصل و اینکه سگ همسایه بهنگام خروج از آپارتمان « پوزه بند » نداشته است که این خود در فرانسه، در حکم کاری خلاف است، و نیز با تذکراتی چند درباره قدمت روابط دوستی و فرهنگی میان فرانسه و ایران و کلی مسائل دیگر، خداوند سگ فرانسوی از شکایت خود صرف نظر کرد. ولی این تجربه ای شد برای دکتر اکبری که دوباره خود را در ایران تصور نکنند و به ساحات سگ های فرانسوی توهین روا ندارند! و اکنون هفت سال از آن ماجرا می گذرد. هر روز در روزنامه ها خبر از شلاق زدن عده ای از ایرانیان است.

آیا بهتر نخواهد بود که مرتکبین خلاف بزندان های دراز مدت محکوم شوند، و با همانطور که در بالا اشاره شد در رژیم گذشته مرسوم بوده و اکنون نیز در مواردی اجرا میشود، خلافکاران را درخفا شکنجه دهند، تیرباران کنند، ولی از شلاق زدن در برابر دیدگان راهگذران بهره نزنند که این کار، بویژه در شهرهای کوچک، نتیجه ای جز از میان بردن تمه شخصیت خلافکاران نخواهد داشت.

دکتر منوچهر بیات مختاری

چرا با مردم هم صدانمی شوید

آقای دکتر علی اصغر حاج سیدجوادی

نگارنده شما را به عنوان رئیس کمیته حقوق بشر در ایران و نه به عنوان مدیر یک نشریه و یا حتی یک نویسنده بلکه بخاطر یک انسان وطن پرست و انسان باشعاری مخاطب قرار می‌دهم که در تاریخ‌ترین و خطرناک‌ترین لحظاتی که برای این مملکت و این مردم ستمدیده در چند سال اخیر بوجود آمده دست به مبارزاتی زده‌اید که هیچکس باورش نمی‌شده که جان سالم از چنگ دژخیمان بدر برید. آری من شما را بنام یک مبارز راستین مخاطب قرار داده و می‌گویم چه گونه است که در کنار این همه آشوب و این همه فاجراهای حیرت‌انگیز که در این مملکت رخ می‌دهد و می‌رود که در آینده خیلی نزدیک به فاجعه بزرگی برای خلق‌های ستمدیده ایران بیانجامد، شما را در حال سکوت و رکود می‌بینم؟ چگونه است که شما این همه نمه‌های شوم و مملکت برابده را که از حلقوم کثیف عوامل ارتجاع و امپریالیسم و صهیونیسم در اقصی نقاط مملکت بلند شده و نفاق و تفرقه را بشدت هر چه تمامتر در سطوح مختلف مملکت پراکنده می‌کنند نمی‌شوید؟

چگونه با صدای کسانی که از جان و دل برای این مملکت و برای ملت نگویند بخت آن (که محکوم است همیشه در زیر سلطه نوعی دیکتاتوری و خفقان و اختناق فکری و روحی قرار گیرد) فریاد خطر می‌کنند هم صدا نمی‌شوید؟ شما که در زمان استبداد کبیر یعنی زمانی که سه‌مناک‌ترین و درنده‌ترین دژخیمان روی زمین در این آب و خاک بر جان و مال ملت مسلط بودند دژخیم کبیر یعنی محمدرضا شاه را و عمال سرسپرده‌اش را به محاکمه می‌کشیدید، شما که در وحشت‌انگیزترین روزهای انقلاب (که ارتش مزدور محمدرضا شاه داغ هزاران تن از عزیزترین انسانهای وطنمان را بردل مادرشان می‌گذاشت) ژنرال‌ها را با قلم خشمگین و کوبنده‌تان به ورطه رسوائی و حنیض ذلت می‌کشاندید، چگونه در مقابل این همه ماجرای غم‌انگیز که بر ملت می‌گذرد سکوت کردید؟

من مقالات شما را هر هفته در جنبش می‌خوانم، اما نوشته‌هایتان بیشتر به اندرزهای حضرت مسیح شباهت دارد، تا نوشته مرد مبارزی بنام علی اصغر حاج سیدجوادی. من در شکنتم که شما چگونه از

حساس‌ترین دستگاه یعنی رادیو تلویزیون و به هیچ‌شمردن افکار و عقاید مردم توسط یک دیکتاتور مسخره بنام قطب‌زاده و تسخیر وزارت‌خانه‌ها و دولت به اصطلاح انقلابی ایران وسیله روحانیون و بالاخره دهها عامل نگران‌کننده دیگر می‌گذرید و فریاد خشم‌تان بلند نمی‌شود. آیا همه این وقایع که نظیرش در هیچ انقلابی مشاهده نشده و تاریخ به یاد ندارد شما را نمی‌ترساند؟ آیا فکر نمی‌کنید که دست‌هایی در کار است تا همه چیزها را به ورطه سقوط و بدنامی بکشاند؟

فکر نمی‌کنید در مجلس به اصطلاح خیرگان هم عین رفتارندم گذشته آنچه را که خودشان می‌خواهند نه یک کلمه کم و نه یک کلمه زیاد به تصویب برسانند و خاکستر رسوائی را بر سر همه روشنفکران و مبارزین این مملکت بریزند؟ آیا نمی‌شنوید که مرتب می‌گویند نه دانشمند، نه نویسنده، نه انقلابی، نه روشنفکر، نه استاد فقط و فقط مسجد و محراب؟

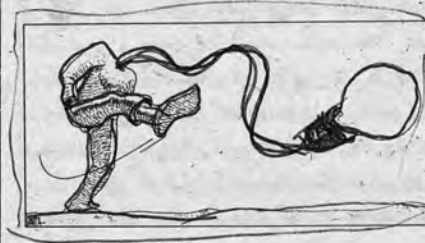
آیا نمی‌بینید که علنا قول‌ها را فراموش می‌کنند یا زیر پا می‌گذارند و علنا به مردم دروغ می‌گویند و علنا حقوق مردم را لگد مال می‌کنند؟ حتی اقلیت مسیحی را به حال خودشان نمی‌گذارند و باشگاه‌شان را می‌بندند. حتی به‌خانه‌های مردم، به کتاب‌فروشی‌ها، به دهکده‌های روزنامه‌ها و وحشیانه یورش می‌برند و به ضرب و شتم و غارت و چپاول و آتش‌سوزی می‌پردازند؟ من برای شما از چه بگویم که خودتان از آن بیخبر باشید؟ همه چیز را خوب می‌دانید و من در حیرتم که چرا نظاره‌گر این اوضاع نکبت‌بار شده و مردم را و مبارزین به حق را برای درهم کوبیدن این همه توطئه آگاه نمی‌کنید؟ به فرض اینکه شما و چند نفر دیگر امثال شما برای تصویب قانون اساسی انتخاب شوید آیا در جمع هواداران ارتجاع غرق نمی‌شوید؟ آقای حاج سیدجوادی شما آنقدر که در رژیم فاسد و ننگ‌بار پهلوی برای آزادی و استقلال احساس درد می‌کردید، در حال حاضر هم باید بیمناک و نگران باشید. اکنون شما و امثال شما در مقابل تاریخ و در مقابل ملت ایران مشغول و متهمد هستید. بیانیید به خاطر خدا کاری کنید که خلق ستمدیده ایران بیشتر از این در چنگال رحم استبدادهای رنگارنگ قرار نگیرد.

بهر روز رسالت

چاپ مصاحبه دکتر حاج سیدجوادی در تهران بصورت سبب شده است، نامه‌هایی خطاب به ایشان به دفتر مجله برسد. آنچه در پی می‌آید، یکی از این نامه‌هاست. به عقیده ما (تهران‌مصور) این نامه بیش از آنکه خطاب به نویسنده و روشنفکر خصوصی باشد، نشان دهنده توقعات و انتظارات مردم ما از روشنفکران جامعه خویش است، و هم از این نظر است که چاپش می‌کنیم.

از ذکر این نکته نیز ناگزیریم که پس از چاپ مصاحبه آقای حاج سیدجوادی نامه‌هایی که خطاب به ایشان رسیده، بسیار بوده و این نشانه آن است که حاج سیدجوادی در میان مردم از اعتبار و ویژه‌ای برخوردار است و هم از این رو انتظار از او زیاد.

ضمناً این نامه پیش از آنکه حاج سیدجوادی اعتراض خود را به مجلس خبرگان علنی کند، به دفتر مجله رسیده است و چه بسا اکنون عقیده نویسنده دست کم تا حدی تغییر کرده باشد.



کنار حوادث غم‌انگیزی نظیر برهم‌زدن میتینگها و اجتماعات دانشگاه‌ها وسیله چاق‌بندستان و مزدوران مرتجع شناخته‌شده یا دستگیری امثال سعادت‌ها و شیبانی‌ها و خاکسارها، یورش مسلحانه دارودسته آیت‌الله‌زاده کذابی به فردگام و برگشت او بدون سرو صدا، یا قتل‌عام خلق‌های ستمدیده کرد و عرب و ترکمن وسیله پاسداران به اصطلاح اسلامی ارتش ضدخلق یا نمه‌های شوم مرتجعین و ملانماهایی که زیر پوشش اسلام برای سقوط هر چه بیشتر مظاهر فرهنگی و ملی و سنن این مرزوبوم می‌کوشند یا تیرباران زنان بدبختی که تحت شرایط نامساعد اجتماعی به فحشا کشیده شده (علیرغم کسانی که هر روز و هر ساعت کارشان گناه و تجاوز به حقوق دیگران است) تنهاگناهشان خودفروشی است و یا اختناق و سانسور شدید در



ع - ۱ - گناباد

باطمینان به مطالب آن مجله از رفتار و اعمالی که پاسداران عدل اسلامی در شهرستان گناباد با غرور انجام داده به عرض می‌رسانم در روز ۲۴ شهریور یکی از محکومین دادگاه انقلاب را که قبلاً به ۶۰ ضربه شلاق محکوم شده بود می‌خواستند حد شرعی بزنند. محکوم درمانده، نامه‌ای به دادستان دادگستری می‌نویسد مبنی بر اینکه مریض هستم، دادستان از پزشک قانونی می‌خواهد که او را معاینه و نتیجه‌اش را اعلام کند. بعد از معاینه چگونگی فشار خونی بالا و طیش قلب او زیاد بوده، دستور استراحت و دارو می‌دهد. بعد از چند دقیقه مسئولین کمیته امام به اطاق پزشک آمده و به او اعتراض می‌کنند که حکم باید اجرا شود ولو اینکه محکوم بمیرد (آیا اگر مجازاتش مرگ بود دادگاه گذشت می‌کرد؟) دادستان و دکتر هم می‌گویند که شما بروید حکم را اجرا کنید ولی مسئولین کمیته می‌فرمایند که دکتر بنویسد او سالم است، یا ناراحتی مصنوعی است؟ و چون نتیجه‌ای نمی‌گیرند چند نفر از روحانیون مردم را تحریک کرده و آنها به اداره بهداشتی آمده شمار می‌دهند: «دکتر و دادستان ضد انقلابند»، «مرگ بر ضد انقلاب». بعد از چند ساعت قرار شد محکوم را به بیمارستان برده و در آنجا استراحت کند و مجدداً معاینه شود. بعد از اینکه او را به بیمارستان برده و ناراحتی تأیید می‌شود در حدود ساعت ۴ بعد از ظهر پاسداران انقلاب اسلامی مسلح با عده‌ای انقلابی به بیمارستان حمله برده و باعث شکستن شیشه‌های بیمارستان می‌شوند (نظیر اعمال طاغوت که حتی به بیمارستانها حمله می‌کرد) سرانجام چون پزشکان تأیید نمی‌کنند که نامبرده سالم است، از خودش رضایت نامه‌ای می‌گیرند که شلاق بخورد،

البته یواش! و حکم اجرا می‌شود آیا در حکومت اسلامی حمله به بیمارستان با افراد مسلح آزاد است؟

حبیب‌الله نوربخش - بهبهان

سلام موفقیت شماها را خواستارم... از اینکه نتوانستم این نامه را خلاصه کنم پوزش می‌طلبم. دلیلش این است که اگر آنرا خلاصه‌تر از این می‌کردم، مطالب ناقص می‌شد. بعد از مدتها درگیری و مشاجرات، حضرت آیات عظام شهرما رضایت دادند سینمای شهر بهبهان باز شود، آنها چه باز شدنی، تحت کنترل شدید و سانوری به مراتب شدیدتر از زمان طاغوت. یک روحانی در این شهر هر فیلمی را پیش از اینکه در این شهر نمایش داده شود، تماشا می‌کند و هر جای فیلم که به مذاق مبارکش خوش نیامد می‌گوید سانور کنید! و اگر اصلاً فیلم را نپسندید می‌گوید نمایش بی‌نمایش... این دستگاه سانور شهرما مانع نمایش هر فیلمی که کمی جنبه تفریحی داشته باشد، می‌شود. برای مثال فیلم‌های صمد را هم مانع می‌شوند. فقط فیلم‌هایی که در آن زن‌های باحجاب باشند و در فیلم مرتبا اسم خدا و پیغمبر را بیاورند یا بعضی از فیلم‌هایی که خودشان پسندیدند به نمایش می‌گذارند. دیگر کاری به علاقه و خواست و سلیقه مردم این شهر ندارند. گور پدر مردم این شهر... از آنجایی که تنها تکیه‌گاه ما و امید ما مجله و روزنامه‌هایی هستند که هنوز تن به سانور ندهاده‌اید بر آن شدم که برایتان نامه بنویسم تا لاقلاً چند صد نفری در این مملکت به درد دل ما آگاه باشند، چه کسی جرات دارد در اینجا حرف بزند. من برایتان قسم می‌خورم که در این شهر در زمان پهلوی آنهم پیش از جریانات انقلاب و در زمان اوج شاه و ساواک بهتر و راحت‌تر می‌توانستیم حرف بزنیم و درد دل کنیم چرا که

ساواکیهای شهر ما محدود بودند و گذشته از این لاقلاً در خانه خود پیش اعضای خانواده خود می‌توانستیم راحت حرف بزنیم و درد دل کنیم، و از وضع مملکت و سیاست و نیرو، آآن جلو خواهر و برادر خود هم که کمی عقیده متفاوتی دارند نمی‌توانیم حرف بزنیم و اجباراً باید خفه‌خون بگیریم. در کوچه و در خیابان آنقدر ساواکی جدید یا به قول بچه‌ها ساواخی فراوان هستند که حدی ندارد. حالا مسئله سانور سینما به دردک، همین مجله تهران‌مصور را می‌بایست با هزار ترس و لرز خرید. باید مراقب باشیم که در موقع خرید آشنائی ما را نبینند و خلاصه مثل اینکه قاچاق هروئین می‌کنیم. بعضی از روزنامه و هفته‌نامه‌ها مانند آهنگر را که اصلاً اجازه انتشار در این شهر نمی‌دهند... این را به چه کسی بگوئیم که در این شهر حتی به شهدای سازمان مجاهدین خلق چون بدیع‌زادگان و خنیف‌نژاد و غیره توهین می‌کنند...

آلاله محمدی - تهران

می‌خواهم بنویسم، ولی نمی‌دانم از کجا شروع کنم. آن زمان فکر می‌کردم که چگونه بامش می‌توان در مقابل سفیر گلوله پیروز شد، ولی چه بیهوده می‌انگاشتم ما پیروز شدیم. در مقابل خون ۱۶۰ هزار شهید که خون خویش را در راه آزادی و اسلام فدا کردند؟ حال چه داریم؟ هیچ! خون تمام آنها به در رفته است. غنچه انقلاب قبل از شکستن پژمرده شد. ما نتوانستیم از انقلاب خویش بخوبی پاسداری کنیم! ما نتوانستیم اسلام واقعی؟ اسلام علی را به جهانیان بشناسانیم. مساوات، برابری، برادری و عدالت شعار اسلام است ولی حالا کدامیک از آنها را میتوان یافت. عجم و عرب، مسلمان و نامسلمان ندارند،

ما همه یکی هستیم، با هم بیاختیم، با هم جنگیدیم، با هم خون دادیم، با هم باید از ثمرات انقلاب استفاده کنیم.

علی احمدی - تهران

بادیدن عکس نماز جمعه و ایستادن معین فر وزیر مشاور و رئیس سازمان برنامه و بودجه و رئیس سازمان امور اداری و استخدامی کشور در کنار مجاهد کبیر حضرت آیت الله طالقانی سنوالی برایم پیش آمد. خواهش مندم با چاپ این نامه به این وزیر کبیر توجه دهید که آیا در بین صفوف چند صد هزار نفری نماز جمعه جز در صف اول آنهم پشت سر حضرت آقای طالقانی جای دیگر نبود؟ والله مردم ایران دیگر حوصله داشتن زاهدی و ولیان دیگری در حکومت جمهوری اسلامی را ندارند! چه بهتر آقایان وزرا نماز واجب روزانه را در منزل بخوانند و دست از تعلق و تظاهر برای کسب قدرت در حکومت دولت بردارند.

جعفر علی آبادی

در «تهران مصور» شماره هشت تیرماه ۱۳۵۸، در مصاحبه‌ای که با آقای محمد علی سیانلو داشتید: سیانلو در پاسخ یکی از سئوالات مصاحبه کننده: «گفته است: «دیدید که نمایش عباس آقای سلطان پور را چطور بهم زدند؟ هر چند سلطان پور نباید اعتراضی داشته باشد زیرا خود او چند سال پیش دسته‌ای گرد خود جمع کرده بود و درست مثل حزب الله به تئاترها حمله می کرد و نمایش‌ها را بهم می زد.» و در ادامه گفته است: «اما بهر حال حمله به سالن نمایش چه از سوی سلطان پور و چه از سوی دیگران کاری نادرست است.»

... حال می خواهم بیرسم که منظور آقای

سیانلو از «جمع کردن عده‌ای گرد خود و حمله به تئاتر»، (درست مثل حزب الله‌ها) که توسط آقای سلطان پور صورت گرفته است: چیست و چرا توضیحی بیشتر در این باره نداده است؟ روشن کنند آن گروه‌ها که آقای سلطان پور راه می انداخت کدام بوده‌اند؟

محسن نیک نفس - تهران

آقای بهنود

پس از عرض سلام در مورد مقاله شما زیر عنوان نیم درصدی‌ها زیاد می‌شوند خواستم عرض کنم نیم درصدی‌ها اگر هم زیاد نشوند روز بروز دارند مهم و قابل توجه می‌شوند. هر هفته تظاهرات چند میلیونی برای مقابله با آنها و مخالفت با آنان تشکیل می‌شود. هر روز چند ساعت از وقت رادیو و هرب چندین برنامه تلویزیون برای مبارزه با آنان بخورد مردم داده می‌شود.

بیچاره آن ۹۹ درصد مردم کار و زندگی خود را کنار گذاشته و بر علیه آن نیم درصد شعار می‌دهند نه صد و نه و پنج نفر در تظاهراتی شرکت می‌کنند که باید به ۵۰ نفر فحش داده شود. نه صد و نه و پنج نفر به خیابانها می‌ریزند که بگویند آن ۵۰ نفر اشتباه کرده‌اند، یا دروغ می‌گویند و غیره و مهم‌ترین مسئله این است که همه مدعیان و بزرگان و معترضین هم جزو همین نیم درصدی‌ها هستند که تمام اوقات مردم را بخود اختصاص داده‌اند. معلوم می‌شود تازه دارند می‌فهمند: هل یستوی الذین یعلمون ولا یعلمون.

آرما لبخند - آبادان

آقای بهنود

متأسفانه برداشت شما از برخی

موضوعات تعجب آور است. در مقاله‌ی «ضرورت نیرومند شدن...» شما نکات نادرستی هست: ۱ - قدرت

شما خود ناظر اعمال دولت موقت تا این لحظه بوده و همچنان که تاکید کرده‌اید این دولت نه انقلابی است و نه طرفدار زحمتکشان و خلقهای ستمدیده‌ی ایران. بنابراین قدرت بیشتر برای چنین دولتی تنها این نتیجه را دربر خواهد داشت: خفقان و سرکوبی شدید آزادی خواهان و انقلابیون راستین. مگر اینکه منتظر باشید ممجزه‌ای رخ دهد و ماهیت دولت ناگهان عوض شود.

۲ - آرامش

نمی‌فهمم، چه منظوری می‌توانید از نوشتن این جمله داشته باشید: «روحیه انتقام جویی را باید از خود دور کرد؟» نکند منظورتان این است که روستاییانی که از ده و زمین خود رانده شده‌اند، دارای محقرشان غارت و آتش زده شده و پولهای کلانی که به مالکان پرداخته‌اند، نباید در پی انتقام جویی و خلاصی از شر فئودالیزم کهنه و مرتجعانه باشند؟ یا آوارگان کردستان باید برشان را پایین بیندازند و این پس گردنی را تحمل کنند؟ آرامش یعنی این؟ یعنی ملت ایران خفقان بگیرد و دولت قوی شود و به زور گوئی بپردازد؟ اگر فکر می‌کنید می‌توانید ناسیونالیسم را در دولت مردان و سران ارتش پیدا کنید اشتباه می‌کنید. ناسیونالیسم ماهی وحدت هست، اما نه با روش شما. اگر تصور می‌کنید که وقتی دولت قوی شود فرادولتها را از صحنه بیرون می‌کند و سپس به سازندگی می‌پردازد، باز هم در اشتباهید. فرادولت از دولت جدا نیست. دیگر چیزی از دولت است، مواظب باشید آن این را از صحنه نیندازد بیرون، نه این آن را!

اعراب از جنگ علیه سادات منصرف شده‌اند

در خاورمیانه علائم غیر قابل انکاری وجود دارند مبنی بر اینکه مبارزه اعراب علیه انور سادات جنبش اولیه خویش را ندارد و اعراب که با قرارداد صلح مصر و اسرائیل مخالفت می‌کنند قادر نیستند که بر اقدام بعدی خود توافق کنند. الجزایر که تحت رهبری بومدین محسوک اصلی در ساخت جبهه مقابله مبارزان عرب علیه سفر سادات به بیت المقدس بود، یکی از چند کشور منطقه است که در آن گرمی و شور و نشاطی به سردی گرائیده و یا از مسیر خود منحرف شده است.

الجزایر تحت رهبری شاذلی بن جدید - که معتقد به جنبه عملی هر چیز است - اولویت را به رسیدگی خواست‌های روزانه مردم که هر آن امکان انفجار آن می‌رود - به عنوان مثل ایجاد مسکن برای ۱۸ میلیون شهروند داده است. در حقیقت تنها یک جنبه از سیاست خارجی است که دولت را به خود مشغول می‌دارد و آن نبرد در صحرای غربی است که اگر در باره آن صحیح اقدام نشود می‌تواند تبدیل به جنگی علیه مراکش بشود.

یک سفیر گوسزد می‌کند: شاذلی از آن الجزایری‌هایی است که معتقدند دوران پیروزی و جهان‌سومی بودن الجزایر به سر رسیده است. بومدین در مسائل بزرگی مانند خاورمیانه غوطه‌ور بود. ولی من معتقدم که شاذلی به مسائلی که مردم درباره اش حرف می‌زنند گوش می‌کند حرف‌هایی که مطمئن نیستم بومدین آنها را شنیده باشد.

پدیده برگشت به مسائل داخلی فقط به الجزایر محدود نمی‌شود. پرزیدنت حافظ الاسد از سوریه در سه‌ام اصلی گرفتار است: ناآرامی در حال گسترش شیعیان که قتل عام وحشیانه ۶۳ نفر از



دانش‌آموزان مدرسه افسری نمونه آن بود، بی‌میلی اتحاد شوروی برای تحویل جنگنده‌های پیشرفته و مقابله با جت‌های اسرائیلی در لبنان پیوند عراق و سوریه برای تشکیل جبهه واحد علیه اسرائیل، با رویدادهای اخیر عراق کاملاً منتفی شده است بنظر می‌رسد که عراق بایک ارتش بزرگ و مقدار زیادی نفت می‌خواهد بجای اینکه یکی از اعضای بلوک متشکل از سوریه، الجزایر، لیبی، یمن جنوبی و جبهه آزادی‌بخش فلسطین باشد، این بلوک را رهبری کند.

سردبیر روزنامه‌ای در بیروت اظهار می‌داشت «با خروج مصر از صحنه رهبری، جهان عرب آماده قایم‌شدن است. این یک بازی انتظار است. یا باید سادات را سرنگون کرد یا یک جبهه نظامی قوی در مقابل اسرائیل ساخت امری که به نظر نمی‌رسد در حال حاضر امکان‌پذیر باشد و یا اینکه خود را در روند صلح درگیر ساخت. هیچ‌کس معتقد نیست که کمپ‌دیوید مساله فلسطین را حل خواهد کرد. بنابراین تمامی منطقه به همان رگور قبل از قرارداد صلح مصر و اسرائیل بازگشته است. سرهنگ هم‌رزمانی رهبر لیبی یک گردش گردبادوار را در پایتخت‌های کشورهای عربی به پایان رسانیده است که هدف آن اصرار در ساختن یک جبهه نظامی معتبر برای روبرویی با اسرائیل بود. بنظر می‌رسد که این نظریه به سردی در ایالات صادرکننده نفت خلیج و سردتر از آن در دمشق و بغداد پذیرفته شده است.»

بایوستن به بلوک ضد مصری بارادیکال‌های عرب، ملت‌های میانه‌رویی مانند مغرب و عربستان سعودی تا اندازه‌ای از میزان لطمه به سادات کاسته‌اند، زیرا حرکات بلوک بایستی انعکاس کلی کشورهای باشد که آنرا هدایت می‌کنند.



از مجله فرچون

آمریکا صلح خاورمیانه را میخرد

کندی نیویورک اشغال کرده و جمعه اسکادران هواپیمای جنگی را در خود جای دهند. اسرائیلی‌ها ادعا کرده‌اند که حداقل به‌سال وقت برای ساختن نمونه این پایگاهها در نبرون مرز خود احتیاج دارند. ولی قرارداد اولیه به‌مصر اجازه می‌دهد که سینا را در عرض سه‌سال دوباره بدست آورد و پرزیدنت سادات نمی‌خواهد که جنگنده‌های اسرائیل مزاحم این حق بشوند.

سرانجام جیمی کارتر قولی داد که مذاکره کنندگان تصمیم گرفتند که بهتر است به‌آن اطمینان داشته باشند. او قول داد که ایالات متحده پایگاهها را در مدت ۳۰ ماه (۳ سال منهای ۶ ماه برای بکار انداختن آنها) برای اسرائیل خواهد ساخت و حتی بیشتر از آن مخارج آنها را نیز بایک امتیاز ۸۰۰ میلیون دلاری خواهد پرداخت. با حل شدن این موضوع (حداقل در روی کاغذ) قرارداد به‌امضاء رسید.

ماموریت جانسون انجام یک کار ساختمانی است که دارای یک ریتم «راک‌اند رول» وارد یک جنبش عظیم می‌باشد. اگر قرار بود فرودگاهها در تکراس ساخته شوند تقریباً بسیار مشکل بود که کار در موقع معین تمام شود ولسی مسائل پیچیده‌تری نیز وجود دارند:

«هیچ مقطعه‌کار اسرائیلی را نمی‌توان مورد استفاده قرار داد». اسرائیل روی این‌ساله پافشاری می‌کند زیرا کشور به‌بلای یک تورم شدید گرفتار شده است و بدام انداختن انجام دهندگان کارهای ساختمانی در یک کار نظامی زیر نظر ایالات متحده به‌تشدید این تورم کمک می‌کند. در عرض دو سال گذشته هزینه زندگی در اسرائیل ۱۳۲ درصد افزایش یافته است و هزینه ساختمان ۱۳۹ درصد رقم واقعی حتی از این رقم هم بیشتر است. بنابراین

یک ژنرال آمریکائی دو پایگاه هوائی برای نیروی هوائی اسرائیل می‌سازد تا جانشین دو پایگاه اسرائیلی در صحرای سینا شود.

مسئولیت بزرگی بردوش یک ژنرال ارتش ایالات متحده، جیمز ا. جانسون سنگینی می‌کند. وی که «وست پوینت» را در سال ۱۹۴۷ به پایان رسانیده و سال ۱۹۵۹ در کره و سال ۱۹۷۲ در ویتنام بوده ماموریت دارد که زمین را برای عقب‌نشینی اسرائیل از شبه‌جزیره سینا براساس قرارداد صلح بین مصر و اسرائیل که بوسیله رهبران این دو کشور و فرمانده خود ژنرال، یعنی جیمی کارتر پیاده شده است آماده سازد.

عقب‌نشینی کامل اسرائیل که قرار است در ظرف سه سال انجام گیرد به مقدار زیادی مربوط به توانائی ژنرال جانسون به‌انجام یک وعده مهم است. ژنرال که در حال حاضر معاون هیئت‌مهندسين ارتش ایالات متحده شده است. تراز است دو پایگاه عظیم هوائی برای نیروی هوائی اسرائیل باز دارد که جانشین دو پایگاه اسرائیلی در سینا خواهد شد که اسرائیل هنگام تصرف این کویر خشک بسیاری دفاع ساخته بود.

این کار مشکلترین وظیفه‌ای است که تا حال این ژنرال مجبور به انجام آن شده است.

«انعام برای صلح از طرف ایالات متحده»

در طول پخش سریال خبری تلویزیون مهیج و گیج‌کننده «آنچه در کسب‌دیوید می‌گذرد» یکی از مشکلات بزرگ مقاومت سرستانه مناخیم بکین نخست‌وزیر اسرائیل برای واگذار کردن این پایگاههای عظیم بود. هر یک از این پایگاهها مساحت بیشتری را نسبت به فرودگاه جان. اف.

اعراب قویا پافشاری می‌کنند که اگر بخوبی در صلح و جنگ موثر باشند اتحاد ضروری است ولی در زمانی که نه صلح و نه جنگ وجود دارد رخنه‌هایی از ابهام بوجود می‌آید.

هنگامیکه یک خبرنگار کوییتی از ملک خالد پادشاه عربستان سعودی پرسید «آیا اقدامات ضد ساداتی شکست خورده‌اند یا نه؟» وی پاسخ داد «ما می‌خواهیم شما را مطمئن سازیم که دلیل اولیه و مهمترین دلیل تحریم رژیم مصر توسط اعراب، علاقه ملت عرب به کاراکتر و نقش مصر است. هدف اصلی این اقدامات روشن کردن این مساله است که هم اعراب و هم مسلمانان چیزی کم‌تر از یک توافق جامع در خاورمیانه را قبول نمی‌کنند و اینکه آنها آماده مخالفت و رزیدن با هر چیزی کمتر از آن می‌باشند.»

استنباط از این وضع اینست که باید به‌جای جنگ امکان مذاکره وجود داشته باشد و با سرعفات رهبر «بی. ال. او» تاحدودی منطبق ملاقات با برو نوکرایسکی و ویلی برانت که رهبران سوسیالیسم بین‌المللی می‌باشند - را دروین قبول کرده است.

بعضی از گروههای چپ‌گرای فلسطینی این ملاقات را تطبیح کرده‌اند. با توجه به اینکه آقای کرایسکی به‌عنوان میانجی در آسان کردن مذاکرات اولیه مصر و اسرائیل نقش داشته است، آنان می‌ترسند که وی حامل پیغامهایی از طرف ایالات متحده به عرفات باشد.

پیشنهادهایی بین واشنگتن و دی. ال. او ردوبدل شده است و صلاح خلاف معاون عرفات در الفتح که بنام ابویاز شناخته می‌شود چنین می‌گوید «ما از ایالات متحده دعوت می‌کنیم که با ملاقاتی با هر مقام رسمی دی ال او چه به‌طور علنی و چه محرمانه موافقت کند.»

اقدامات اقتصادی اعراب علیه سادات حقیقتاً به اقتصاد مصر فشار می‌آورد. ولی فشار تا آن حد نیست که به یک استراتژی چه‌برای صلح چه برای مقابله با اسرائیل بیانجامد. اعراب میانه‌رو، حتی تصور این راهم ندارند که رئیس‌جمهوری مصر را پائین بکشند، بلکه فقط می‌خواهند وی را «تنبیه» و «تحقیر» کنند.

هزاران متخصص مورد احتیاج برای ساختن فرودگاهها بایستی از کشورهای فیلیپین، پاکستان، آفریقای جنوبی، کسره و سایر کشورهای که متخصص به خارج می‌فرستند آورده شدند. میزبان فقط اصرار می‌کند که این کارکنان از کشورهای باشند که با اسرائیل مناسبات دیپلماتیک دارند.

« تمام مقاطعه‌کاران باید از خارج آورده شوند ». پرداختها ر حسب دلار امریکائی خواهد بود و بیشتر مصالح ساختمانی ماشین‌آلات و اجزاء آنها نیز باید از خارج از اسرائیل خریداری شود. ژنرال جانسون تقاضای یک نوع حق تقدم را که در زمان جنگ وجود دارد و بانام « دی. ایکس. بزرگیت » شناخته می‌شود کرده است که این حق هیئت مهندسين را قادر می‌سازد که زودتر از دیگران از هر کارخانه‌ای هر مصالحی را در هر موقع معین تقاضا کند.

مهندسين امریکائی

قبلا مسلم فرص شده است که هزینه ساختن فرودگاه توسط ایالات متحده از ۱ میلیارد دلار تجاوز خواهد کرد و گریته اسرائیل یک دلیل مهم برای پائین نگاه داشتن هزینه‌ها دارد ولی حتی این آخرین تخمین نیز کمتر از رقم واقعی است.

بعنوان قسمتی از این حرکت تشویقی برای رها ساختن سینا، ایالات متحده موافقت کرده است که ۲۲ میلیارد دلار به اسرائیل قرض دهد که هرگونه هزینه اضافی برای ساختن فرودگاه از این مبلغ تامین خواهد شد. ولی آیا مقاطعه‌کاران ایالات متحده قادر خواهند بود که با همین هزینه و در سر موقع این کار را تمام کنند؟ اگر چنین شود این کار به تاریخ خاورمیانه خواهد پیوست.

بسیج برای این طرح عظیم حتی قبل از آنکه یک صورت حساب که هزینه‌های مالی را برآورد می‌کند به‌کنگره داده شود شروع شد. هیئت مهندسين که توسط نیروی هوائی امریکا به آنها آماده‌بانی داده شده است و قرار است در کار نظارت کنند و مستقیما با نیروی هوائی اسرائیل و وزیر دفاع آن تماس داشته باشند، یک بیانیه برای فراخواندن فوری مقاطعه‌کاران در سیزدهم آوریل منتشر کرد و در اول ماه مه یازده شرکت و کمپانی‌های معاملاتی مشترک طرح و پیشنهادهای خود را ارائه دادند. « فینالیست در برض ین هفته انتخاب شدند در روز به آنها مصاحبه شد. در شانزدهم مه، مقرری‌های جداگانه‌ای برای دو پایگاه هوایی تعیین شد. برندگان شرکتهای مشترکی بودند که در اس آن‌ها کمپانی پرنین از فرامینگهام ماساچوست (برای پایگاه اودا) و گای. اف.

اتکینسون از سان فرانسیسکو (برای پایگاه رابون) قرار داشتند برای وفای به عهد مقاطعه‌کاران دو دوشیفت، شب‌وروز، کار خواهند کرد.

محل دو پایگاه از هم دورند و از نظر شرایط ساختمانی متفاوت. بنابراین وظیفه شاقی به‌گرددن ژنرال امریکائی افتاده است.

چنین بنظر می‌رسد که تخنیه سینا توسط اسرائیل اگر بخاطر فرودگاه اهدائی جیبی کارتر نبود هرگز به مرحله اجرا در نمی‌آمد ولی چیزی را که این ماجرای مهندسی - نه برای اولین بار ثابت خواهد کرد اینست که صلح رامیتواند با پول خرید بلکه با دخالت کردن و گرفتار شدن در موضوع است که می‌توان آنرا بدست آورد؛ البته و این بار یک دخالت تکنیکی. اگر پایگاههای رامون و اودا تابست و پنجم آوریل سال ۱۹۸۲ - سه سال پس از تصویب قرارداد صلح - آماده نباشند، ایالات متحده گناهکار شناخته می‌شود و باید راه حل جدی ابداع کند که این امر یک طنز سیاسی خواهد بود.

در ساختن فرودگاهها یک طنز دیگر نیز وجود دارد: متخصصین هیئت مهندسين که امریکا در اسرائیل از آنها استفاده می‌کند مدتها برای یک کشور متخاصم اسرائیل یعنی عربستان سعودی کار می‌کرده‌اند.

نوترجی کرم مخصوص ترک پا

موثرترین کرم برای زیبایی و لطافت پوست



نوترجی کرم نرم کننده دست و پا

برای حفظ سلامت، نرمی و زیبایی پوست تهیه شده و در التیام ترک دست و پا مؤثر است.

محصولی ممتاز از لابراتوارهای آرایشی بهداشتی نوترجی

مرکز بخش: ۹۸۰۳۷۰



خانه کوچک

جا کتابی و وسایل تزئینی برای مبلمان منزل
آدرس: آنا تول فرانس نرسیده به بلوار

شماره ۱۰۳
تلفن ۶۵۱۸۴۴

پیش بسوی مریوان

زندگی یا مرگ

برای زندگی از جاده‌ای سخت عبور
می‌کنم .
جاده سنگلاخ است .
آنچه از این راه دشوار بدست می‌آورم .
یا زندگی است .
یا مرگ .
زندگی تنها زنده ماندن نیست :
اگر آزاد نباشی
زندگی را برای چه می‌خواهی ؟

از يك شعر کردی

راه‌پیمائی « همبستگی مردم کردستان »
با مردم مریوان ، از سنندج تا مریوان .

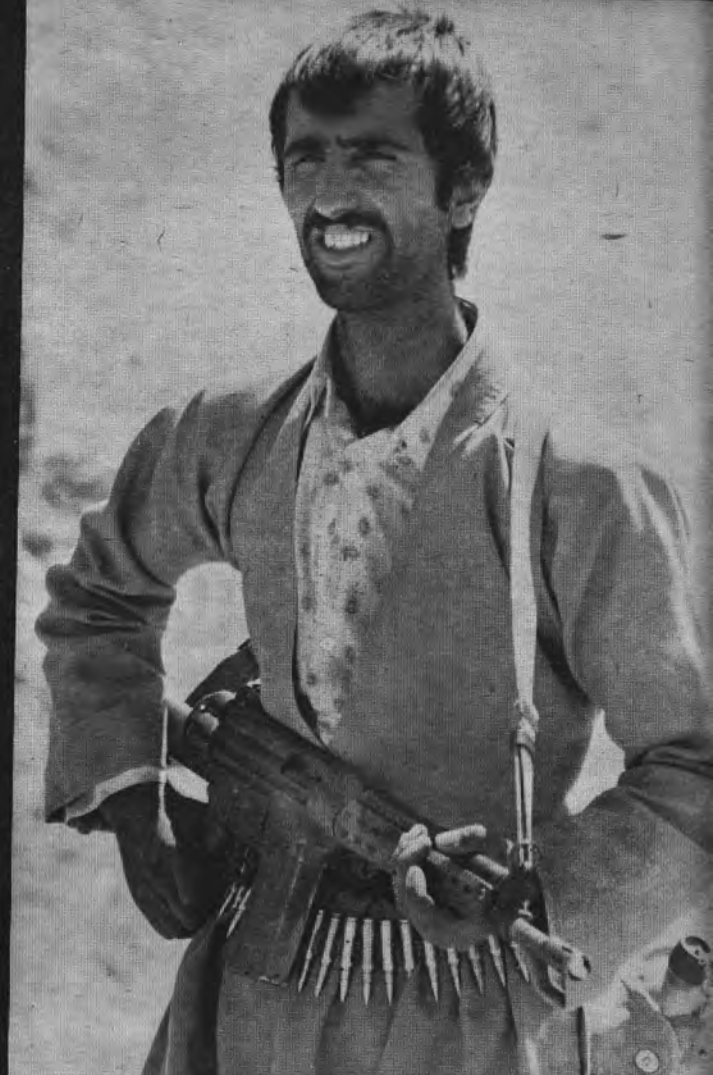
راه‌پیمائی اعتراض کردها



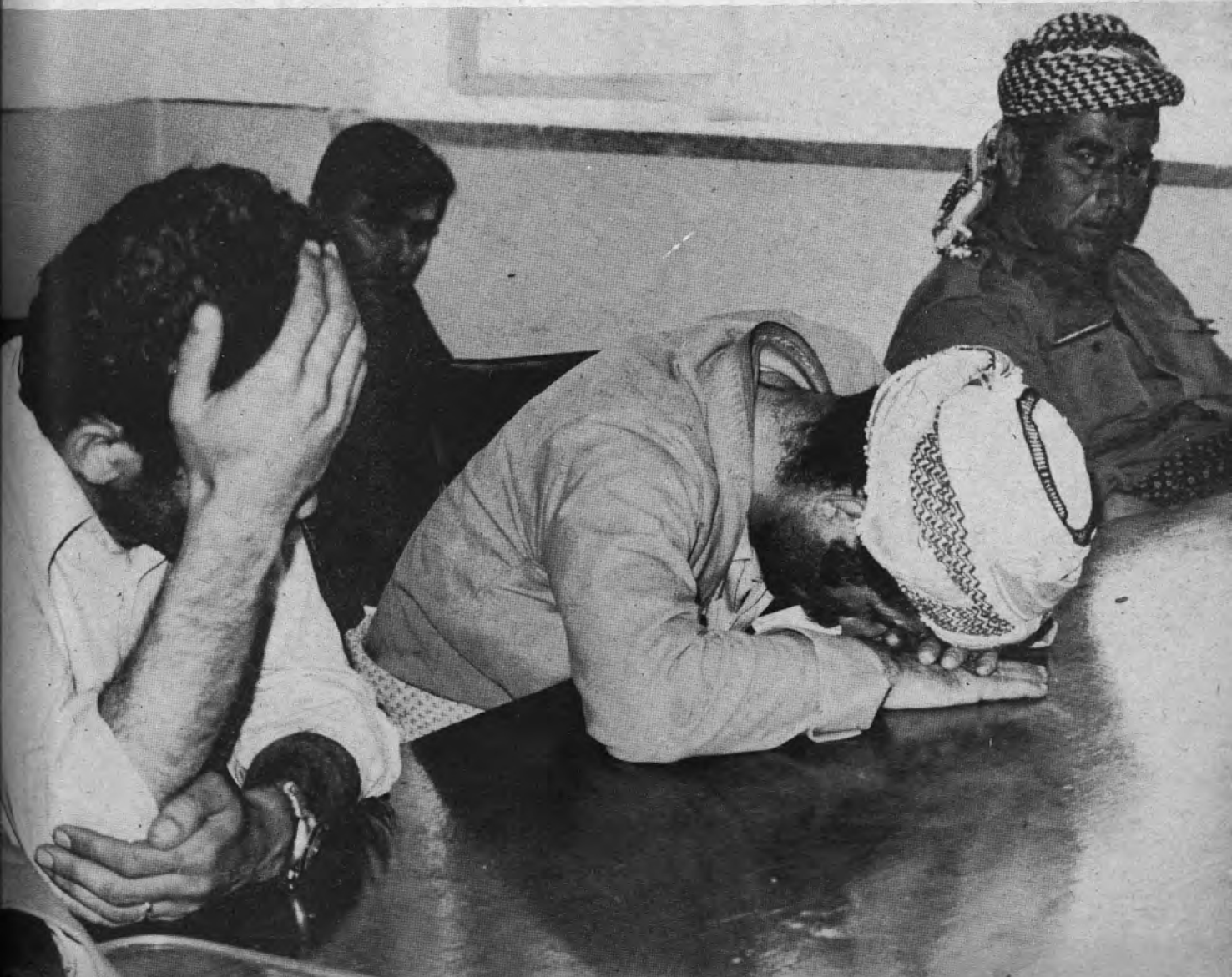
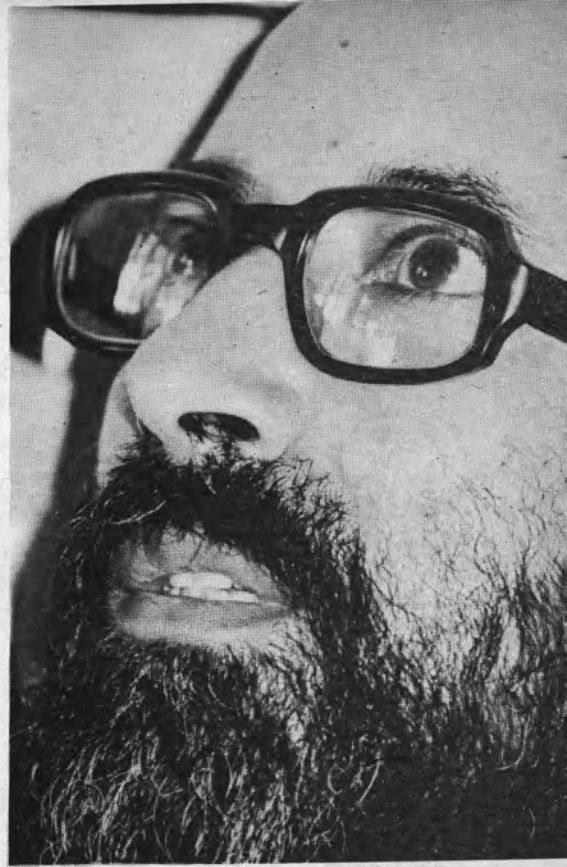








لحظاتی از مذاکره



از ۱۶ هزار تن جمعیت مریوان
۷ هزارتن در اردوگاه مستقر بودند

اردوگاه مریوان تجلی گاه روح همبستگی

کاربین کمیته‌ها تقسیم شده و همه از کوچک و بزرگ در چارچوب کمیته‌ها فعالیت دارند

نه با دولت سر جنگ داریم، نه تسلیم پاسداران می‌شویم.



یأسی نیست. آن گونه که به قاعده، باید در «آواره» دید. اینان سرزنده و دلشادند. محکم و استوار.

نمی‌توان آواره‌شان نامید و همان بهتر که دوری مردم «مریوان» را از شهرشان، به نام واقعی‌اش، «کوچ اعتراض» بخوانیم.

«کوچ اعتراض» مردم مریوان که حدود ۳ هفته پیش آغاز شد، سلسله‌ای از زنجیر مبارزات دلیرانه‌ی خلق کرد به طور اعم و مردم این شهر به‌طور اخص علیه امپریالیسم، وابستگان داخلی آنها، و مرتجعین است.

«کوچ اعتراض» پس از حادثه‌ی ۲۳ تیر ماه مریوان و پی‌آمدهای آن، به عنوان مقطعی از مبارزات مردم مریوان، بسیار پر اهمیت است.

آن حادثه، و ریشه‌هایش

رادیو تلویزیون ۱۱ همچنان موضع خصمانه‌اش را در برابر خلق کرد حفظ کرده بود و هرروز در سمپاشی علیه این خلق ستم‌دیده - که زمین‌هی یورش و سرکوب آنها را فراهم می‌کرد - قدمی پیش‌تر می‌گذاشت. همچنان که اکنون نیز ۱۱ همین روش ادامه دارد.

۲۳ تیر ماه، روز اعتراض مردم مریوان به رادیو تلویزیون بود. مختصر آن که در



جریان تظاهرات و راه‌پیمایی، برخوردی میان مردم مسلح‌که از مقابل ستاد سپاه پاسداران (اعزامی) انقلاب اسلامی می‌گذرند، با پاسداران مستقر در ستاد ۱۱ پیش می‌آید.

درباره‌ی چگونگی آغاز این درگیری مسلحانه، روایتها گوناگون است: بدیهی‌ست که مردم، آغازکننده‌ی درگیری را پاسداران می‌دانند و پاسداران، آغازکننده را مردم.



بحث بر سر این نیست که درگیری از کدام سو آغاز شد زیرا این برخورد، دیر یا زود پیش می‌آمد زیرا شرایطی غیر قابل قبول به مردم مریوان تحمیل شده بود که از آنها حق تصمیم‌گیری را درباره‌ی خود و شهرشان سلب کرده بود. شرایط تحمیل شده، جهتی داشت که می‌کوشید مردم مریوان را از ادامه‌ی مبارزه‌شان علیه استعمارگران باز دارد. خلق کرد - و از آن جمله مردم مریوان - سالها به سبب بودن قدرت در انحصار فئودال های منطقه و حمایت حکومت مرکزی از آنها تحت ستم بوده‌اند. اما مبارزه‌شان - هر چند با افت و خیزهایی - هرگز متوقف نشده است. گروهی از آنان، پنج سال پیش در اوج اقتدار حکومت پلیسی و سرکوبگر محمدرضاشاه، زمینهایشان را که به چنگ فئودالها افتاده بود، تصرف کردند و شخم زدند و در برابر اقدامهای ارتش و ساواک نیز پس نشستند. دادگستری دست‌آموز و مترسک‌گونه و ضد خلقی رژیم دهقانانی را که زمینهای خود را تصرف کرده بودند، متجاوز شناخته بود و زمینه را برای پس‌گرفتن زمینها آماده کرد اما دهقانان مریوان با اشغال فرمانداری این شهر، به مبارزه‌شان ادامه دادند. در شهریور ماه سال گذشته، مبارزه‌ی دهقانان ستم‌دیده‌ی مریوان برای احقاق حق و شکلی تازه یافت: آنان با تهدید حکومت به ترك وطن، راه‌پیمایی اعتراض‌آمیز خود را به سوی مرز آغاز کردند. و این هنگامی بود که قیام ملت ایران، گام به سوی اوج می‌پیمود و دهقانان مریوان، با نیروئی بیشتر که از قیام همه‌ی مردم ایران قدرت گرفته بود، برخاسته‌هایشان پای فشرده. تا این که حکومت، به ناچار تسلیم شد و دهقانان سند مالکیت زمینهایشان را گرفتند. این مبارزه در طول انقلاب همچنان ادامه

و گسترش یافت. مردم مریوان در این مدت، در برابر نیروهای سرکوبگر نظامی شاه، قیاده موقت و تفنگداران و جماعتداران « جاف » و همه‌ی کارشکنی های فئودالها و مرتجعانی که منافعتشان با قیام مردم به خطر افتاده بود، مقاومت کردند و پس از سرنگونی رژیم، از آن جهت که مردم از تجربه‌های گذشته پند گرفته بودند، تن به این ندادند که دستاوردهای انقلاب، به‌آسانی از کف برود. دهقانان مریوان، در شانزدهم اسفند ماه سال گذشته، اتحادیه های دهقانی را برای مقابله با توطئه های پیگیر فئودالها تشکیل دادند و مردم مریوان نیز چون اهالی سایر شهرهای کردستان، کوشش برای تشکیل شورای شهر را از نمایندگان منتخب و مورد اعتماد خود، آغاز کردند. این اقدامها، بخشی از آرمان کردها است که با عنوان « خودمختاری » برای در دست گرفتن سرنوش خود، بر آن پای می‌فشارند.

به این ترتیب، جبهه‌بندیها آشکارتر می‌شود: دهقانان و کارگران و سایر قشرهای ستم‌دیده که از حمایت روحانیت مترقی و روشنفکران نیز برخوردارند در يك سو و فئودالها که حمایت روحانیان مرتجع و قیاده موقت را نیز پشتوانه دارند، در سوی دیگر.

هر دو جبهه، مسلح نمی‌خواهیم با دولت جنگ کنیم

حادثه‌ی ۲۳ تیرماه مریوان نقطه‌ی انفجار



این تضاد است: دولت به‌خواست مردم گردن نمی‌دهد که اداری شهر را به شورای منتخب آنها و امنیت شهر را به افراد مورد اعتمادشان بسپارد. همزمان رادیو تلویزیون نیز جرعه را می‌زند و شعله در می‌گیرد. حرف مردم این است که در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی - که يك سوی درگیری ۲۳ تیر ماه بود - عوامل فئودالها و عناصر ساواک رخنه کرده‌اند و نمی‌پذیرند که حفظ امنیت شهر به عهده‌ی آنها باشد.

« پس از تصرف ستاد پاسداران، خودمان کارتهای زیادی دیدیم که عنوانهای گروه ترور و گروه اخبار را داشت و به نام افراد مختلف صادر شده بود. این کارتها را به‌عنوان مدرک در اختیار داریم. معنی این کارها چیست ؟ »

این حرف یکی از کردها است که از توطئه‌های مرتجعان علیه خلق کرد به شکل نفوذ عوامل ارتجاع در ارگانهای دولتی می‌گوید و نمونه می‌آورد:

« انور خسروی فرماندهی سپاه پاسداران از بیک‌زاده‌های مریوان است. محمد عثمان‌پور، مامور ساواک برای کنترل کتابخانه‌های مریوان بوده. دو برادر - احمد و محمد امین کانی سانانی - یکی معلم و خیر چین ساواک و دیگری مامور کنترل ساواک در مخابرات مریوان بوده‌اند که حالا همگی در میان پاسداران رخنه کرده‌اند و توطئه می‌چینند. اما کتمان نمی‌کند که: « همه‌ی پاسداران این طوری نیستند. بعضی از آنها آدمهای پاک و صادقی هستند که آلت دست شده‌اند. » وهمچنان اصرار می‌ورزد: « ما می‌خواهیم امنیت شهر به وسیله‌ی افراد منتخب و مورد اطمینان مردم تامین شود. » پس از برخورد مسلحانه‌ی ۲۳ تیر ماه که چندین نفر از طرفین کشته و مجروح شدند، دولت و مقامهای مسئول در جهت سلب حقوق مردم مریوان، « چشمه‌ی دیگری آمدند! و آن، دخالت ارتش در شهر بود.

در نخستین دور مذاکرات شورای موقت انقلاب اسلامی مریوان - منتخب مردم - با مسئولان دولتی و فرماندهان پادگان مریوان، نماینده‌ی شورا به شدت به این اقدام دولت - دخالت ارتش در امور شهر - اعتراض می‌کند و می‌گوید که مردم مریوان، به‌عنوان اعتراض، شهر را ترك خواهند کرد زیرا نه با دولت سر جنگ دارند و نه می‌توانند حضور ارتش و پاسداران اعزامی را در شهر تحمل کنند.

این طور وانمود کنند که عده‌ای از دشمنان ایران از خارج به ما اسلحه می‌رسانند که ما علیه دولت بچنگیم. در حالی که این طور نیست. ما سالها ظلم دیده‌ایم و حالا ناچاریم با قرض و کم خرج کردن هر طور شده اسلحه بخریم که دوباره آن ستمگرها نتوانند سوار ما بشوند. این تفنگها مال خود ماست و به هیچ کس، پس نمی‌دهیم.»

با این حال ۷ مقامهای دولتی در مرکز و مسئولان سپاه پاسداران انقلاب و پادگان،

دروغ می‌گویند و در مورد مردم مریوان سپاسی می‌کند...»

یکی از زنده‌های کرد که مسلح است و جزو حافظان اردوگاه به شمار می‌آید، می‌گوید: «انگار رادیو تلویزیون دست بردار نیست. باز هم خیرهای مربوط به کردها را تحریف می‌کند و دروغ تحویل مردم می‌دهد تا بهانه‌ای باشد که ارتش را روی سر ما خراب کند. نمی‌دانم آن گزارشی که در باره‌ی حادثه‌ی مریوان تهیه شده بود از تلویزیون دیدید یا نه. مثلا می‌خواستند

پس از آن ۷ با منتشر شدن شایعه‌ی حمله‌ی ارتش به شهر در سحرگاه روز بعد، کوچ اعتراض مردم مریوان قطعی می‌شود و مردم، با بستن باروبنه‌های اندک، کاشانه‌شان را ترک می‌گویند و دسته دسته راهی خارچ شهر می‌شوند و بزودی ۷ شهر خالی می‌شود اما کرد های مسلح، مریوان را زیر کنترل دارند. در حالی که پاسداران و نظامیان، در پادگان مستقر هستند و هرآن احتمال برخورد آنان می‌رود ۷ همچنان که یک بار چنین شد و یک کرد کشته و یکی زخمی، و چند تن از پاسداران

نیز مجروح شدند.

روح تعاون در اردوگاه

در هر گوشه‌ی اردوگاه، روح همبستگی و تعاون مردم مریوان متبلور است. تقسیم کار و سازماندهی برای اداره‌ی اردوگاه، دقیق و حساب شده است. البته همه‌ی مردم مریوان، در اردوگاه به سر نمی‌برند. عده زیادی از آنها به شهرها و روستاهای اطراف رفته‌اند و از ۱۶ هزار تن جمعیت شهر، حدود ۷ هزار تن ساکن اردوگاه هستند. برای نظم بخشیدن، کارها بین چند کمیته تقسیم شده و همه - زن و مرد ۷ کوچک و بزرگ - در چارچوب وظایف این کمیته‌ها فعالیت می‌کنند.

علاوه بر مردان مسلحی که شهر را زیر کنترل دارند ۷ عده‌ای زن و مرد مسلح نیز در سنگرها، امنیت اردوگاه را تامین می‌کنند. کمیته‌ی کار، آب را به وسایلی ماشین از چشمه می‌آورد و کمکهای جنسی رسیده را که اهالی شهرها و روستاهای اطراف فرستاده‌اند ۷ بیسن اردو نشینان تقسیم می‌کند.

اردوگاه در محوطه‌ای در پانزده کیلومتری مریوان واقع است. تپه‌هایی با درختهای انبوه، اردوگاه را احاطه کرده است و در اطراف میدانگاهی، چادرها برپا شده است. مردم با روحیه‌ای محکم و استوار، به یکدیگر کمک می‌کنند و کمیته‌ی اطلاعات، خبرها را به آنها می‌رساند. هر روز عصر، مردم در میدان اردوگاه جمع می‌شوند تا مسئول کمیته‌ی اطلاعات، تازه‌ترین خبرها و پیامهای پشتیبانی گروههای سیاسی را بخواند. در گردهم‌آئیهای عصرانه ۷ سرود های ملی کردها را، مردم یکصدا می‌خوانند و نظرشان را در باره‌ی حوادث می‌گویند. دور تا دور میدان بروی چادرها، شعار های پارچه‌ای به چشم می‌خورد: «تا بازگشت پاسداران اعزامی به شهر باز نمی‌گردیم - مردم مریوان» ۷ «نه با دولت سرچنگ داریم ۷ نه تسلیم پاسداران می‌شویم»، «رادیو تلویزیون



همچنان براین عقیده پا می‌فشارند که تحریک عوامل بیگانه و عوامل ضد انقلاب ۷ مردم مریوان را به کوچ اعتراض واداشته است. آنها می‌گویند دستهایی در کار است - البته نه دست توده‌ی خلق کرد - که کردستان به‌عنوان مقدمه‌ی تجزیه، به آشوب کشانده شود. به همین جهت، حضور ارتش را در شهر ۷ ضروری می‌دانند. با این حال ۷ اکثریت نظامیان پادگان مریوان که سربازان و درجه‌داران هستند، براساس تجربه‌ی تلخ گذشته‌ی نه چندان دور - همین هفت هشت ماه پیش ۷ - قلبا از حضور در شهر و رودروئی با مردم گریزانند اما همان «اطاعت کورکورانه» را که همچنان بر نظام ارتش حکمفرماست ۷ دلیل ناچاری خود می‌آورند.

هرچه هست ۷ کوچ اعتراض مردم مریوان، شکلی عالی از مبارزه است. آنها می‌گویند: «یک قدم عقب نمی‌نشینیم چون عقب نشینی ما به منزله‌ی جرات دادن به ارتجاع برای هجوم است. حتی اگر شکست هم بخوریم و همگی نابود شویم ۷ حماسه‌مان در دل مبارزات خلق کرد ساودانه می‌شود ۷ تجربه‌ای برای مبارزات نسل آینده.»



گفتگو با
فریدون
کشاورز

با فریدون کشاورز یکی از
بنیان‌گذاران حزب توده و از
اعضای کمیته مرکزی آن حزب که
بعدها به دلایلی که در کتاب من
متهم می‌کنم او آمده است از
عضویت در حزب توده استعفا
کرد در ژنو به گفتگو نشستیم و
آنچه می‌آید بخشی از این مصاحبه است

ارتش برای انقلاب

شما دهها سال است که علیه رژیم پهلوی مبارزه کرده‌اید. اکنون که رژیم پهلوی به دنبال قیام مردم‌سرتگون شده است چه برداشتی از اوضاع دارید؟ در باره رژیم پهلوی زیاد حرف زده شده است. رژیم گذشته متکی به قشر سرمایه‌داری وابسته بود و در سالهای اخیر چنان عدم رضایتی در میان مردم بوجود آورده بود که دیگر نمی‌توانست به سلطه خود ادامه دهد. اما سازمانهای سیاسی ایران همگی ضعیف بودند. جبهه ملی اساساً سازمان منظمی نداشت و گرفتار اختلافات داخلی خود بود.

حزب توده به مناسبت اشتباهات مکرر و خیانت‌هایی که در رهبری آن به خصوص در دوران مخفی بودن حزب اتفاق افتاده بود، حیثیت و اعتبار لازم را نداشت. دوسازمان مسلح یعنی چریکهای فدائی خلق و مجاهدین خلق که با فدکاری بسیار قابل ارزش جانپازی کرده بودند و مشعل مبارزه را روشن نگه داشته بودند، نمی‌توانستند برای سرنگونی شاه توسعه و گسترش لازم را داشته باشند و توده‌ها را بسیج و سازماندهی کنند البته آنها خود چنین ادعایی نداشتند. آنها می‌خواستند مشعل مبارزه را زنده نگه دارند و اثبات کنند که رژیم علیرغم ظاهر آن ضربه‌پذیر است و ملت نیز در حالت ضعف مطلق نیست و به نظر من آنها به این دو هدف رسیدند. روحانیون از سالهای ۱۳۴۲ در مساجد مبارزه را آغاز کرده بودند و بخصوص پس از ۱۳۴۱ و وقایع ۱۵ خرداد و با استفاده از سنن مذهبی توانستند مردم را بسیج کنند. مبارزه ملت ایران در جریان قیام به اوج خود رسیده

بود و روحانیون به رهبری آیت‌الله خمینی که با سرسختی و پی‌گیری خروج شاه را از ایران مطرح می‌کرد مردم را رهبری کردند. پیروزی ملت ایران بر رژیم سفاک و تا دندان مسلح شده شاه مخلوع بی‌تردید یک پیروزی تاریخی و یک پدیده تاریخی است. انقلاب ایران با آنکه از نظر محتوا یک انقلاب ضد استعماری است با اشکال کلاسیک تفاوت داشت و کپی انقلابات دیگر نبود. اکثریت مردم ایران، تمام طبقات و قشرها پیروان تمام مذاهب و مکتب‌های مختلف با اتحاد خود حساسه‌آفرین شدند. در روزهای انقلاب اتحاد همه نیروها با خون به هم آمیخته شهیدان همه طبقات و قشرها بسته شد و چه حیف خواهد بود که امروز ندانم‌کاریهای مسئولین حکومت و سازمانهای سیاسی این اتحاد را تضعیف کرده و راه را برای استقرار یک رژیم دیکتاتوری نظامی که با وجود ظواهر امر در یک آینده نه چندان دور بوجود خواهد آمد، صاف و آماده سازد. عراق سالهای ۱۹۵۸ - ۱۹۵۹ را به یاد آوریم که انقلاب به رهبری عبدالکریم قاسم رهبر ملی عراق رژیم سلطنتی را سرنگون کرد، اما پس از انقلاب به تدریج اختلافات بین نیروهای ملت و جبهه انقلاب را ضعیف و سرانجام ساقط کرد. رابطه قاسم با کردهای عراق از طرفی و با حزب کمونیست از طرف دیگر به علت اشتباه هر دو طرف و نداشتن نرمش و حوصله و تحمل انقلابی تیره شد. از طرف دیگر رابطه کردها و حزب کمونیست نیز شاید به تحریک عمال خارجی که در بین آنها نفوذ کرده بودند نیز تیره شد. هر کدام از این سه نیرو خود را به تنهایی قوی می‌پنداشتند و فکر می‌کردند هیچ

نیرویی نمی‌تواند آنها را شکست دهد. اختلافات بتدریج تشدید شد و حکومت قاسم به سرکوب نیروهای پرداخت که در مبارزه علیه سلطنت متحد او بودند. با تشدید تضادها و از درون این اختلافات و برزمینه آن کودتای نظامی و ارتجاعی شکل گرفت.

رهبری انقلاب یعنی قاسم بدست کودتاچیان کشته شد. حزب کمونیست قتل عام شد و کردها مجبور شدند به کوهها فرار کنند. ما باید از تجربه عراق بیاموزیم و خدا کند که رهبران انقلاب ایران و روحانیون واقعا مردم‌دوست و سازمانهای سیاسی واقعا ملی از تفرقه بپرهیزند. برای حفظ وحدت و نرمش و بردباری روحانیون ایران و در راس آنان آیت‌الله خمینی که در روزهای انقلاب به جای پدر ملت بودند باید هشیار باشند.

بازگشت شاه

شاه از ایران فرار کرده و به کشور های خارجی پناه برده است، اما هنوز دسیسه های امپریالیستی ادامه دارد. به نظر شما آیا شاه امکان بازگشت به ایران را دارد؟

شاه به ایران مراجعت نخواهد کرد. من در این امر کوچکترین تردیدی ندارم. اربابان خارجی او دیگر شاه را به ملت ما تحمیل نخواهند کرد. حتی اگر قدرت این کار را داشته باشند. مردم ایران نیز شاه را به هیچ عنوان قبول نخواهند کرد. رژیم سلطنتی و نه فقط سلطنت پهلوی برای همیشه در ایران از بین رفته است. در ماههای اول انقلاب بخشی از قوای ارتجاعی

از جنبش عراق بیاموزیم
شاه هرگز به ایران باز نخواهد گشت
ارتش برای انقلاب خطر بزرگی است
قانون اساسی باید توسط تمام نمایندگان
ملت مورد بحث قرار بگیرد
مجلس خبرگان کافی نیست

خطر بزرگی است

در درون آن عمل می‌کند. در بین نیروهای مذهبی طیف وسیعی که از مجاهدین خلق تا سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی را در برمی‌گیرد، دیده می‌شود. از نظر طبقاتی این تضادها چه خاستگاهی دارند و این ناهمگونی در هیات حاکمه کنونی چه نتایجی برای آینده انقلاب ایران خواهد داشت؟

روحانیت از نظر سیاسی یکپارچه نیست و حامل تمایلات سیاسی گوناگونی است که نه تنها منشاء طبقاتی دارد بلکه انگیزه های فردی و خصوصی نیز در آنها موثر است. از سوی دیگر اختناق ۵۰ ساله گذشته مانع رشد سازمان های متشکل سیاسی در سطح گسترده شده بود. روحانیون علیرغم ناهمگونی درونی خود قدرت را در دست دارند، اما برای اداره مملکت به تکنوکراتها، متخصصین تحصیل کرده دانشگاه های داخلی و خارجی نیازمندند و بیشتر کادر های متخصص در غرب و با روش غربی تربیت شده اند. در گذشته نیز این تکنوکراتهای تربیت شده غرب بودند که مملکت را اداره می‌کردند و این به آن معنی است که فساد و ظلم، استبداد و رشوه‌خواری و دزدی موهون خدمات ایسن و تعلیم‌دیدگان غرب است و اگر آیت‌الله خمینی با این نوع غربزدگی و غربزدگان مبارزه می‌کند حق دارد. باید آنها را برکنار کرد و معیار و مبنای برکناری آنان باید درجه همکاری آنها با رژیم گذشته باشد و نه عقاید سیاسی یا مذهبی آنان. زیرا چه بسا روحانیونی هم‌وجود داشته‌اند که رژیم گذشته را تأیید و تقویت کرده‌اند و روشنگرانی نیز وجود داشتند که

و وابستگانش و وابستگان رژیم پهلوی وجود دارد. فکر نمی‌کنید خطر دیگری مانند فاشیسم به معنی جنبشی که طرفداران گسترده دارد، مثل ایتالیای موسولینی در ایران انقلاب را تهدید می‌کند؟

در ایران يك مبارزه طبقاتی شدید وجود دارد و دسته‌هایی که به نام حفظ انقلاب درجهت سلب آزادیهای دموکراتیک حرکت می‌کنند و خود را به روحانیون و آیت‌الله خمینی منسوب می‌کنند، زمینه ظهور فاشیسم هستند و اگر وضع به همین صورت که هست ادامه پیدا کند بتدریج دست‌آورد های انقلاب ایران از بین خواهد رفت. اگر آزادی بیان، عقیده، مذهب، اجتماعات و احزاب بطور کامل رعایت نشود، اگر سیستم تک حزبی یا چیزی شبیه به آن بوجود آید، در این صورت خطر فاشیسم وجود دارد. درست است که اکثریت مردم به دستور آیت‌الله خمینی به جمهوری اسلامی رای داده و آنرا پذیرفته‌اند، اما مسئولین حکومت باید متوجه این نکته باشند که از قدرت خود سوء استفاده نکنند زیرا قدرتی که دائما در کنترل مردم نباشد، قدرتی که اجازه انتقاد ندهد، ناچار به دیکتاتوری منجر خواهد شد و چون قدرت در شرایط کنونی در دست روحانیت است آنها وظیفه سنگینی برعهده دارند و باید تحمل انتقاد از کارهای مملکت را داشته باشند.

بعد از قیام حداقل بخشی از جناح مخالف سابق یعنی روحانیون به قدرت رسیده‌اند اما هیات حاکمه کنونی یکدست نیست و تضادها و گرایشهای گوناگون

ایران سرکوب شدند. اعدامها، تصفیه‌ها، بسته‌شدن سنا و شورا بخشی از نیروهای ارتجاع و طرفدار امپریالیسم را تضعیف کرد اما نباید فراموش کرد که ارتش ایران همچنان دست نخورده باقی مانده است و متقاعد کردن عده‌ای از افسران ارتش و اخراج عده‌ای دیگر به نظر من برای انقلابی کردن ارتشی که سالها از سوی آمریکا اداره می‌شده است کافی نیست. ارتش برای انقلاب خطر بزرگی است. در ادارات دولتی نیز عده‌ای از مدیران و روسای کل که در رژیم گذشته امتیازات بسیاری داشته‌اند و پس از انقلاب این امتیازات را از دست داده‌اند، صادقانه به رژیم جدید خدمت نخواهند کرد. از طرف دیگر گرچه ساواک منحل شده است، اما افراد آن به هر حال مخالف انقلابند و منتظر فرصت.

شاه نیز اگرچه هرگز نخواهد توانست به ایران باز گردد اما با ثروت سرشاری که غارت کرده است به انواع تحریکات دست خواهد زد و نه تنها شاه بلکه عده‌ای از سرمایه‌داران بزرگ ایران که وابسته به امپریالیسم هستند و از ایران خارج شده‌اند هم کوشش خواهند کرد که به ایران باز گردند. مجموع این نیروهای ارتجاعی قدرت خطرناکی است که انقلاب ایران را تهدید می‌کند.

رهبری انقلاب به جای آنکه فرزندان باوفای انقلاب را که در سیاهترین ایام خفقان در راه مبارزه جانبازی کرده‌اند ناامید و مایوس کند باید دست به اقدام اساسی علیه مجموعه نیروهای ضد انقلاب بزند. جز خطری که از جانب امپریالیسم

گرسنگی کشیدند اما زندان و شکنجه را تحمل کردند و با رژیم شاه مبارزه کردند. هدف از مبارزه دموکراسی بود و دموکراسی یعنی رعایت آزادی های مصرحه در حقوق بشر.

من در اعلامیه ای که در آبان ۵۷ منتشر کردم و يك نسخه از آنرا همراه با کتاب «من متهم می‌کنم» برای آیت‌الله خمینی فرستادم، گفته‌ام که بعضی از اطرافیان آیت‌الله خمینی نسبت به جمعیت‌ها و گروه‌هایی که عقاید دیگری دارند و بویژه نسبت به طرفداران سوسیالیسم روش سرکوب‌گرانه دارند. و نتیجه این روش چیزی جز تفرقه‌اندازی نیست. به نظر من هیچکس حق ندارد از آزادی اجتماعات، عقیده، بیان و مذهب جلوگیری کند.

مجلس خبرگان

یکی از برنامه‌های اساسی انقلاب که از طرف رهبری انقلاب نیز طرح و وعده داده شده بود و یکی از خواستهای مهم مردم ما بود تشکیل مجلس موسسان بود. اما اکنون رهبری از برنامه خود عدول کرده است و تشکیل مجلس موسسان منتفی شده و مجلس خبرگان به جای آن تشکیل خواهد شد. برداشت شما از این روند چیست؟

قانون اساسی يك کشور در حقیقت استخوان‌بندی و مبنای تمام قوانین دیگر آن است؛ اما به نظر من تصویب قانون اساسی با فراندوم و یا مجلس خبرگان صحیح نیست زیرا هم‌پرسی در مورد قانون اساسی این معنی را دارد که باید به مجموعه قانون رای مثبت یا منفی داد، در حالیکه هر يك از مواد قانون اساسی نیاز به بحث و شور دارد. قانون اساسی باید ماده به ماده توسط نمایندگان واقعی ملت و تمام مردم مورد بحث قرار گیرد - به نظر من برای تصویب قانون اساسی حتما باید مجلس موسسان تشکیل شود - مجلس خبرگان هر چند مفید است اما کافی نیست.

شما از ضرورت دموکراسی حرف زدید. به نظر شما روش رهبری حزب توده که در جهت تأیید کامل سیاست رهبری کنونی سمت‌گیری کرده است چه تأثیری در تحقق و یا نابودی دموکراسی در ایران دارد؟

من نظرات خود را در مورد رهبری کنونی حزب توده در کتاب خود «من متهم می‌کنم» طرح کرده‌ام. ماهیت رهبری فعلی حزب توده ایران نشان می‌دهد که سرپرستی این رهبری به روحانیون جز تزویر، حيله و ریا چیزی نیست

رهبری حزب توده وابسته به دولت شوروی است و هر حزبی که وابسته به يك دولت خارجی باشد نمی‌تواند در داخل مملکت آزادی عمل داشته باشد. نگاهی به اعمال و مواضع رهبری حزب در مهاجرت، در مدت ۲۲ سال، نشان می‌دهد که آنها کاری جز دنباله‌روی از شوروی نداشته‌اند. باید از حزب توده پرسید، برنامه شما در شرایط فعلی ایران چیست؟ دبیر حزب پاسخ می‌دهد که «همان برنامه جمهوری اسلامی» اما او دروغ می‌گوید حرف‌های آنها تا قبل از خلع شاه با مواضع امروزی آنها کاملاً تضاد دارد. رهبری حزب توده هم علیه سنت‌های حزب توده رفتار می‌کند و هم مردم ایران را فریب می‌دهد. به نظر من ما باید سوسیالیسم علمی را جایگزین مارکسیسم - لنینیسم کنیم. امروزه نهضتی بنام کمونیسم وجود دارد، اما با توجه به تضاد های درونی در این نهضت باید آنها باز ارزیابی کرد. باید به سرچشمه بازگشت و دید اصول در اصل چه بوده و از اصول اصیل دفاع کرد. اما راجع به حزب توده باید بیفزایم که حزب توده نمی‌تواند با جمهوری اسلامی موافق باشد زیرا اصول ایدئولوژیکی آن با اصول جمهوری اسلامی مغایر است. و چاره‌ای نیست جز آنکه بگویم رهبری حزب توده نمی‌خواهد به روحانیون «حقه» بزند.

پاسخ به کیانوری

شما در کتاب خود «من متهم می‌کنم» علیه رهبری حزب توده و بویژه کیانوری دبیر اول حزب اتهاماتی را مطرح کرده‌اید کیانوری در مصاحبه‌هایی که با مطبوعات ایرانی کرد اتهامات شما را نادرست و واهی اعلام کرد جواب شما به کیانوری چیست؟

من مصاحبه‌های او را هنوز ندیده‌ام ولی شنیده‌ام که در باره من گفته است که «کشاورز يك‌واژه سیاسی است» من در پاسخ به این اتهام کیانوری ملت ایران را به قضاوت می‌خوانم. من اتهامات خود را با ذکر دلایل در کتاب خود مطرح کرده‌ام و تأکید دارم که این اتهامات نه تنها از طرف من بلکه از طرف گروه زیادی از کادرهای حزب در پلنوم چهارم مطرح شده است جواب حرف‌های مستدل من انگزدن نیست تاریخ را نمی‌توان با واژه سیاسی گشتن فریب داد سوابق سیاسی مرا مردم می‌دانند من عضو عالیترین مقامات رهبری حزب بوده‌ام کیانوری می‌گوید که مرا در سال ۱۹۷۵ از حزب اخراج کرده‌اند اما تا سال ۱۹۷۸ این خبر را منتشر نکرده‌اند چرا سه سال تأخیر کردند؟ آیا این

تأخیر به دلیل اعتبار سیاسی من نبود. کمیته مرکزی در مجله مردم بیوگرافی مرا با تعریف و تمجید بسیار نوشت مردم باید قضاوت کنند که چه کسی واژه سیاسی است و چه کسی می‌خواهد خود را با زور و پول مقامات خارجی به يك حزب و به مردم ایران تحمیل کند.

راجع به حزب توده در شرایط فعلی چه نظری دارید منظورم حزب توده بعد از قیام است.

تردید نیست که عده‌ای از جوانان، زحمتکش و کارگران ایران به حق به گذشته حزب توده به خاطر نکات مثبت آن احترام می‌گذارند اما کادرهای جدید باید دقت داشته باشند و به روش‌های رهبری از مهاجرت بازگشته آلوده نشوند ممکن است به من بگوئید که بیش از حد لازم راجع به کیانوری و... حرف می‌زنی این درست است اما گناه از من نیست اگر به اسمی رهبران حزبی از ۴۰ سال پیش تاکنون نگاه کنید فقط چند اسم می‌بینید که سرنوشت حزب را در دست داشته‌اند.

پس از سقوط شاه در میان برخی نیروهای مترقی و گروه‌های اجتماعی دگرگونی‌هایی بوجود آمده است. مثلاً کوشش‌هایی در جهت وحدت و یسا ایستادگی در مقابل فشارهای ضدانقلابی در بین این نیروها دیده می‌شود. توصیه شما به عنوان يك مبارز با تجربه برای نیروهای انقلابی چیست؟

در ایران باید آزادی‌هایی اولیه مراعات شود باید آزادی بیان، عقیده، مذهب، اجتماعات به معنای وسیع آن وجود داشته باشد.

کلیه احزاب به جز آن احزابی که گردانندگان و یا اعضاء آن عمال خارجی و سرپرندگان رژیم ساقط شاه هستند باید آزاد باشند. مردمی که ۵۰ سال زیر یوغ استبداد زندگی کرده‌اند باید فرصت اینرا پیدا کنند که تهرین آزادی کنند. به نظر من وظیفه تمام سازمان‌هایی که شیفته آزادی هستند و حکومت مردم بر مردم را می‌خواهند این است که در شرایط کنونی به یکدیگر نزدیک شوند و براساس يك برنامه حداقل که به هیچ وجه برنامه سوسیالیستی و یا کمونیستی نمی‌تواند باشد توافق کنند اساس این برنامه حداقل حفظ و گسترش آزادیها است. اتحاد بایستی حول يك برنامه در يك جبهه وسیع عملی شود و احزاب و سازمان‌های سیاسی مترقی بایستی صادقانه و صمیمانه در این اتحاد باهم همکاری کنند - اتحاد تنها راهی است که ملت ایران را از دموکراسی و آزادی برخوردار می‌کند.

پایان

مرثیه‌ئی بر «مرثیه»

به مناسبت موفقیت فیلم مرثیه ساخته امیر نادری در سطح جهانی، این هفته از پرویز نوری سینما نویس قدیمی نقدی درباره این فیلم داریم.

م . ش

پ. نوری

تکبت‌بار و مصیبت‌آمیز له شدند و صدایشان در شلوغی و هیاهوی جامعه‌ئی مخرب، محو و نابود گردید و از آن نیز کمتر نشانه‌ئی باقی نماند.

چنین شد تا فرصتی پیش آمد و فیلم باذکر آنکه داستانش مربوط به بیست‌سی سال قبل است، اجازه گرفت و در یک زمان نامعین و غیر قابل پیش‌بینی در یکی از سینماهای تهران بنمایش درآمد بی‌آنکه کسی بداند و بفهمد که این فیلم کدام فیلم است و آیا باید به تماشای آن رفت؟

... و «مرثیه» همچنان، هنوز هم، در سکوت و خاموشی باقی مانده است. هربار که درجائی ظهور می‌کند، اعجاب و شگفتی می‌آفریند، و در هر فستیوالی که شرکت می‌کند تحسین تماشاگرها و منتقدین و مفسرین سینمایی را برمی‌انگیزد. اگر قرار باشد سرنوشت فیلم‌های خوب ما این چنین بشود، و اگر قرار باشد درباره‌ی آنها این زمان هم حرفی به میان نیاید، پس چگونه می‌توانیم متوقع باشیم تا سینمایی درست و حسابی داشته باشیم. فیلم نادری، می‌تواند - اگر بی‌تفاوت باقی بمانیم - مرثیه‌ئی باشد بر فیلم خوب و فیلمسازهای خوب خودمان ... و این، دردناک است.

ایرانی، به وجود آمد و سرانجام وقتی به فرهنگ و هنر فرستاده شد تا پروانه‌ی نمایش بگیرد آنجا با خشم و غضب هیئت سانورچی مواجه گشت و بکلی مردود شمرده شد و این درست مقارن شروع نهمین دوره‌ی فستیوال بین‌المللی تهران بود و البته، تلاش برای راه‌یابی به این فستیوال همیشه غیرممکن بنظر میرسید خصوصاً برای فیلمی که در فرهنگ و هنر هم سابقه‌ی چندان خوبی نداشت و عاقبت کار بدانجا رسید که هیئت انتخابی فستیوال ترجیح دادند اصلاً زحمت تماشای فیلم راهم به‌خود راه نهند و چرا حالا که فیلم تمام رنگی و پراکسیون و نمایشی و بی‌ضرری مثل «کندو» جلوشان هست، بیخود برای خودشان در درس و زحمت تولید کنند!

«مرثیه» همچنان طی دوسال در بوتهی فراموشی باقی ماند. چندبار گوشه‌وکنار بطور خصوصی بنمایش درآمد. در استودیوهای مختلفه، خیلی‌ها فرصت آنرا یافتند تا بفهمند که فیلم از چه می‌گوید و چگونه می‌گوید. خیلی‌ها تحسین کردند و خیلی‌ها سروصداشان درآمد. «مرثیه» - چه می‌خواستند و چه نمی‌خواستند - یک فیلم نمایانگر بود، یک فیلم افشاکنده. فیلمی که می‌توانست (و توانسته) به‌عنوان سند محکوم‌کننده‌ئی از جامعه‌ی پوسیده آن دوران ما، باقی بماند. می‌تواند فیلمی باشد برای نسل‌های بعد، و می‌تواند مرثیه‌ئی باشد برای آنها که بی‌صدا و دم فرو بسته در این محیط تیره و مرگبار، زیستند و خم‌شدند و شکستند. «مرثیه» تصویری غبار گرفته از آدم‌هایی است که لای چرخ زندگی

خبر خیلی ساده بود: فیلم «مرثیه»ی امیر نادری در فستیوال بین‌المللی «سینمای مولف» سن‌رموی اسمال، جایزه‌ی هیئت داوران را بدست آورد. و خیلی هم ساده، این خبر اصلاً جانی پخش نشد. این جایزه یکی از سه جایزه‌ئی بود که اسمال فستیوال به سه فیلم عمده‌ی خود میداد: دو جایزه را تواما یک فیلم روسی و یک فیلم نروژی بدست آوردند و جایزه‌ی سوم نصیب فیلم نادری شد.

در نامه‌ی مدیر فستیوال خواندیم که فیلم نادری بدون زیرنویس و حتی بدون بروشور و خلاصه‌ی داستان به زبان غیر، به فستیوال راه یافت و این اولاً خودش عجیب بود، و ثانیاً جایزه گرفتن آن غیر قابل تصور.

اینها برمیگردد به ماجرای ساخته شدن و بنمایش درآمدن این فیلم کوچک و مهجور، فیلمی که اگر بهترین فیلم ایرانی پنج سال اخیر ما نباشد، لاقلاً یکی از آنهاست.

بد نیست حالا نگاهی داشته باشیم به دردرس‌هایی که این فیلم در طول سه چهار سال اخیر به خود دیده است. چگونه فیلم ساخته شد؟ اگر قرار باشد در باره‌اش از ابتدا تا انتها بنویسیم مطمئناً مثنوی هفتاد من خواهد شد ... همین قدر بگوئیم که فیلم با بودجه‌ای قلیل حدود سیصد هزار تومان با تشریک مساعی دوسه تهیه‌کننده‌ی حرفه‌ای آغاز گردید و بعد کار به پایان نرسید مگر با کمک‌های بازیگر اول آن (منوچهر احمدی) و کارگردان و سایر آنها که دستی در این کار داشتند. به هر حال، «مرثیه» در وضعیت بد مادی و در کوران بد فیلم خوب

و محدودیت آزادی را محدودیت شادی می‌داند در تحلیل نظام سرمایه‌داری - مارکوزه ناتوانی این نظام را در سازگار کردن شادی فردی و همگانی نشان داده و بر این امر تاکید می‌کند که در نظام اجتماعی مبتنی بر بهره‌کشی - رقابت که نفاق‌انگیز و بیگانگی‌زا است شادی و آزادی فردی معارض با شادی و آزادی جمع تنظیم شده و ناچار میل به لذت سرکوب می‌شود و این تضاد چنانچه سرخوردگی و نابودی فرد است.

در تلاش برای تحلیل اشکال نوین نفی آزادی و بیگانگی مارکوزه فریود را به یاری می‌گیرد. در مارکس جریان شکل‌گیری شعور طبقاتی امری است جمعی که در مبارزه طبقاتی تحقق می‌یابد. مفهوم «شعور کاذب» مارکس با مفهوم عقلانی کردن در فریود مشابهت داشته و هر دو مفهوم توضیح ناخودآگاه جمعی و فردی را با شیوه‌های متفاوت سمت‌گیری می‌کنند مارکوزه می‌گوید با استفاده از فریود و با اتکاء به این مشابهت مکانیسم تشکیل شعور طبقاتی را توضیح دهد و در فرآیند این بردی در کتاب عشق و تمدن به مفهوم «سرکوب مضاعف» دست می‌یابد و آنرا سرکوبی می‌داند که در جهت حفظ سلطه نظام حاکم بکار می‌رود. تحلیل او از دیالکتیک اندیشه و روان‌شناسی و روایت او از تاریخ فرهنگ و بویژه تاریخ

فلسفه هرچند روایتی فردی است اما از نظر بدعت‌گذاری و نوآوری قابل توجه است. مارکوزه در نقد جریان‌ات فلسفی معاصر، پدیدارشناسی هوسرل را تقلید محض از دنیای امور بالفعل و تقلیل آن به وجودهای از پیش فرض شده دانسته و اصالت تحصیل معاصر را نیز مکتبی می‌داند که حوزه ذات و حوزه فعلیت را یکی گرفته و تضاد و وحدت آنها را نفی می‌کند. و سرانجام در مقابل پدیدارشناسی مادیت مارکس، که پذیرنده دگرگونی ذات و جوهر است را می‌پذیرد.

مارکوزه تحول فرهنگی

تاریخ فرهنگ به روایت مارکوزه تحول فرهنگی
بورژوازی را در دو مرحله، دوره بندگی می‌کند در دوره شکوفائی سرمایه‌داری فرهنگ، بر اساس تمایزگذاری بین جهان ذهنی و معنوی از سوی و جهان مادی از سوی دیگر و شناسایی جهان معنوی به عنوان امری اساسا درونی و فردی، دگرگونی را ممکن و مطلوب اعلام کرده و خواهان دگرگونی فرد است. و این دوران مرحله اثبات و ایجاب است. مرحله دوم، مرحله دوران سلب و کناره‌گیری و تفویض، مرحله زوال سرمایه‌داری است. هنگامی است که بورژوازی نظام اجتماعی -

اقتصادی خریدستیز خود را از راه سیاسی کردن سراسر آن، محکوم کردن فرد به اطاعت از توقعات و ارزشهای نظام عمومی کرده و زندگی درونی فرد مورد هجوم قرار می‌گیرد. فرد نفی می‌شود و صور ارزشی نظام فردیت را به پذیرش منفعلانه و مفعول‌گونه تقلیل می‌دهد. در مقابل این تقلیل و تجزیه مارکوزه مکتب مارکس را قرار می‌دهد که به گفته او «به دو معنی نماینده حد نهایی آگاهی در تاریخ است» و حد آغازین آزادی و شادی.

مارکوزه در مارکسیسم شوروی اتحاد شوروی را باروش انتقاد ذاتی یعنی انتقاد بر مبنای منطق نظام موضوع نقد ارزیابی می‌کند. تحلیل او از زیباشناسی استالینی هنوز هم یکی از بهترین آثار است که تسلط متافیزیک و اندیشه غیر دیالکتیکی را بر اندیشه دیالکتیکی در تئوریهای استالین نشان می‌دهد. مکانیک‌نگری مبتنی بر یک محتوای واحد در یک سبک واحد که همچون یک اصل جزئی فراتاریخی و فرافردی پایه زیباشناسی دکماتیستی استالین بود در این تحلیل بر مبنای ضرورت اندیشه دیالکتیکی افشا می‌شود. دولت شوروی و بسط عظیم بورکراسی حزب یکی دیگر از موضوعات بررسی مارکسیسم شوروی است و مارکوزه بدرستی اشاره می‌کند که بورکراسی خاص و متمایز اقتصادی برای کارکنان خود پدیدار می‌آورد و به همین دلیل پایدار می‌ماند.

مارکوزه مرد و مرگ در جهان ناپدید و اقمیت، شاید تنها و حضور اصیل، قاطع و هنوز نیالوده‌ئی است که نه امکان خود فریب را در خود دارد و نه زمینه توهم. تاریخ نه پامرگ که بازندگی است که ویران می‌کند و پامرگ است که آرزوی انسان آرمان‌خواه در پهنه واقمیت‌های آرمان زدا شده رنگی از واقمیت به خود می‌گیرد مارکوزه گفته بود که «جامعه سرمایه‌داری کنونی ثروتمندترین و پیشرفته‌ترین جامعه در تاریخ است. این جامعه برای آدمی بزرگترین و واقع‌بینانه‌ترین امکانات هستی توأم با صلح و آزادی را عرضه می‌کند و یا باید عرضه کند. در عین حال جامعه ایست که امکانات صلح و آزادی را به موثرترین وجه سرکوب می‌کند این سرکوبی امروز بر جامعه به عنوان یک کل تسلط کامل دارد. از این رو فقط با تغییر ریشه‌دار ساخت این جامعه دگرگون تواند شد.»

مرگ بسا غوغاها را که خاموش می‌کند اما همچنان مساله - تحقق امکانی را که در ذات جامعه سرکوت‌گر کنونی است را باز می‌گذارد از واقمیت موجود تا حقیقت مطلوب تنها تغییری ریشه‌دار لازم است و چه بسا که گاه باید به آن بیندیشیم. «حسین رهرو»

توضیح باقر مؤمنی

حضرت سردبیر مجله تهران‌مصور در دو شماره آن مجله مطالبی زیر عنوان گفتگو با باقر مؤمنی چاپ شده بود که احتیاج به یک توضیح دارد: همانطور که لابد خودتان مستحضر هستید مطالب چاپ شده خلاصه آشفته و شتابزده‌ای از دو جلسه مصاحبه با خبرنگار شما که بیش از شش ساعت طول کشید. متأسفانه این فرصت وجود نداشت که خود من این خلاصه را با اصل نوار مطابقت و اصلاح کنم و از آنجا که در این تلخیص، و حتی تیتراژ نگاری - ذوق و سلیقه شخصی مصاحبه‌کننده نقش اساسی داشته موارد مهمی (لااقل برای من مهم) از مصاحبه حذف

شده و مطالبی نیز بعلت تلخیص معنی دقیق خود را از دست داده‌اند. (در یک سوئیتر کلمه روس بجای شوروی گذاشته شده که میتواند قویاً تحریک‌آمیز باشد) -

برایتان آرزوی موفقیت میکنم

باقر مؤمنی

تهران‌مصور - لازم به تذکر است که متن مصاحبه را پیش از چاپ آقای مؤمنی دیده‌اند.»

خطی از سر دلتنگی



رویت آن افشاگرها ... با بعضی چیزها درخود احساس می‌کنیم مثلاً این قبیل دروغ‌پردازیهامرا بیاد حقه‌های کودکانه‌ای می‌اندازد که در رادیو و تلویزیون ، در مورد جعل و تحریف اخبار و همچنین سانسور فیلمها و برنامه‌های دیگر معمول است . یا در دیف دلایل و بهانه‌های خنده‌داری است که سختگوی سابق (و بعضی وزرای دیگر) برای سرپوش نهادن روی اعمال آنچنانسی صاحب‌منصبان سرهم‌بندی می‌کردند . یا بیشتر اوقات برایم تداعی شده و بیاد آن شومن میرز و مجرب تلویزیون افتاده‌ام که در کنار کار دست و پا کردن شوهایش و در مواقع بیکاری به‌شغل ظاهراً محترمانه معاونت وزارت نیز اشتغال می‌ورزد . بگمان من این شباهتها نمی‌توانسند آنقدرها هم اتفاقی باشد ، شاید اگر بنشینیم و فکر کنیم بتوانیم دریابیم که جریان از چه قرار است ؟

براین نکته بسیاری متفق‌القول‌اند ، که خلق کرد ، افتخار و سبب سرفرازی ایرانیانند . تاکنون از خیلی‌ها شنیده‌ام که گفته‌اند چگونه بر اثر آشنائی و برخورد با عقاید و افکار و دیدگاههای يك کرد به شدت تحت تاثیر قرار گرفته‌اند . خودم تاکنون نوع رفتار و برداشت های عمیق آنانرا از مسایل و شخصیت‌ها ، در کمتر آدمی دیده‌ام . نمی‌دانم علت چیست . . . شرایط محیطیست و آب و هوا و اصولاً مختصات جغرافیائی سرزمین آنان علت است ، یا شاید آنهمه رنج و شکنجه و زجری که در سالها و حتی قرن‌ها بر آنان گذر کرده ، این چنین مردان و زنان خارق‌العاده‌ای را ساخته و پرداخته است ؟ گویی آنان بر زمین آمده‌اند تا به ما و دیگران درس آزادگی و وارستگی بیاموزند . . . آنچه که مردم مریوان از خود بروز دادند ، نمی‌تواند تصویری دیگر گونه در من برانگیزد . . . در جائیکه همه روزه و در هر حال شاهد آنیم که چگونه آمدها خاصیت سرفرود آوردن و خم شدن را تا به جائی دارند که قادرند سر بر زمین ساینند و در عین حال خم به ابرو نیارند ، این از خودگذشتگی و فداکاری مردم مریوان درسی عظیم و تکان‌دهنده است به تمامی ملت‌های جهان . . . تا بیاموزند که چگونه می‌توان در ناهنجارترین شرایط و سخت‌ترین موقعیتها آزادگی و آزاده‌اندیشی را حفظ کرد و تسلیم زور و فشار نشد . . . چنین است منطق انسان بودن و انسان مردن . کسانی که اسر بگیرند ، ایستاده خواهند مرد .

ع . فاضل

اهانتها و شکنجه‌های دنیا قادر نخواهند بود ، به اندازه‌ای که محرومیت از عشق و دوست‌داشتن کارگر است ، انسان را به سوی نابودی سوق دهند .

تا زمانیکه سنت‌های شوم و قرارداد های حیوانی ، باعث آن باشند که موجوداتی مانند پدر یوسف بوجود آیند و پا بگیرند ، وای بر ما ... وای بحال مائی که خاموش و گنگ براین زندگی (که نامش زندگی است و بس...) صحنه می‌گذاریم و خود بدست خود پلیدیها را در دامان پرورش می‌دهیم وای بر ما ...

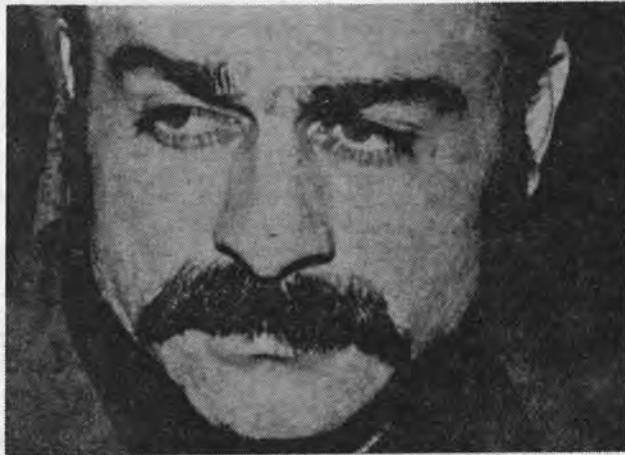
وقتی برس زبانت می‌آید که بگویم توطئه ، افترا ، تهمت‌های دروغ و بی‌پایه ... همه میدانند منظورم چیست ؟ همه می‌دریابند که آن دروغهای بی‌شمانه‌ایکه بر روی دیوار های شهر ، در کوچه‌ها و خیابانها می‌بینیم که نشان از تهیدات جدید و اختراعات نوین مغز معیوب و بیمار ارتجاع و امبریالیست دارند مورد نظر من است . قصد دفاع از آن آزادگان و پاکانی که بوسیله کثیف‌ترین و تهوع‌آورترین انواع توطئه های موجود مورد حمله قرار می‌گیرند را ندارم . زیرا احقانه‌ترین کارهای دنیاست اگر بخواهم از اشخاصی دفاع کنم که دست‌های پاك و نیالوده‌شان همیشه و در همه وقت مقابل دیدگان طبقات آگاه و متعهد جامعه ما بنحوی قرار داشته و دارد که کاملاً قابل رویت و بررسی است . قصد آن ندارم که به دفاع برخیزم ، چرا که اعمال پست و پلید آن افراد ناشناس ... بهترین دلیل برای آنها نیست که می‌خواهند بیگناهی خود را ثابت کنند ...

تنها مطلبی که در اوادار کرده به ایسن مسئله اشاره کنم ، شباهتهائی است که به مجرد

اگر چنین ادعا کنم ، که در زمان مطالعه نامه سرگشاده یوسف سیف‌آبادی . در دل به سختی گریسته‌ام بیهوده‌گویی نکرده‌ام ... اگر بخواهم بگویم که درد او بیش از آن چیززی است که من و دیگر خوانندگان نامه‌اش قادر به درکش باشیم ، ابداً سخن به گرافه نیست .

اگر چه من با توجه به اطلاعات شناسنامه‌ام جوانم ، ولی بنا بر دلایلی در زندگی کوتاهم رنج زیادی کشیده‌ام ، بار عظیم اندوه و حرمان که بر قلب و روح این جوان آزاده ، این انسان واقعی فشار می‌آورد ، آنچنان دردناک است و تا جایی از قلب را ، قلبهای سنگ نشده را به آتش می‌کشد و می‌سوزاند که ناچارم در برابر روح رنج کشیده‌اش سر تعظیم فرود آورم ... او يك زندانی سیاسی است ، یا به عبارتی ، قربانی ستم و جور دستگاه حکومتی و بالاتر از آن سیستم و نظام موجود است ولی تصور و گمانم براین است که اگر بدفعات و هر بار مهلت‌تر شکنجه‌اش کنند و حتی برصلیش کنند ، نخواهند توانست به قدر يك هزارم آنچه از بی‌مهری پدر می‌بینند ، بر سرش آورند .

بنابراین خطاب به آن انسان نمایان و دیوصفتان می‌گویم که چنانچه می‌شناسمتان ، اگر می‌خواهید و قصد آن دارید که عواطف و احساسات والای انسانی را (که نقطه‌ی اختلاف و تضاد میان انسان و حیوان است) همانگونه که از همه می‌خواهید بدزدید ، از این جوان ، یوسف سیف‌آبادی بگیرید . بیهوده برخورد زحمتی هموار نکنید ، آنچه شما می‌طلبید ، بخودی‌خود در حال انجام شدن است . زیرا انسان آنقدر تشنه محبت و محتاج به درک شدن و دوست‌داشتن است که اکسیژن و غذا اهمیت ندارند . تمام



خاطرهای از خسرو گلسرخی

سال ۵۲ بود. سالهای خون و دزد و حماسه، سالهای انتظار و پیکار کند جوانه‌های سبز رهایی باغ ماتم زده میهن ما را به بهاران پیوند می‌زدند. سالهای حاکمیت شب که طرح پرشکوه مردان سپیده‌دمان، مردان رزم و طوفان از ژرفنای تاریکی و سکوت شکل می‌گرفت سالهای ستاره‌های سرخ که تقدیر انقلابی خود را در شکنجه-گاهها، میدانهای اعدام با دست پرطراوت ایمان به‌خلق می‌نوشتند تا سرنوشت تاریخی ملت خود را بسازند. یک غروب زمستانی بود هر چند در زندان قدیم اوین آنهم سلولهای ۲۵ تائی مخصوص تنبیهی، زمان معنی نداشت. زمان فقط فاصله بین دو بازجویی بود و لاجرم دوشکنجه ۲۵ سلول و یک راهرو و گامهای نگهبان که سکوت را مراقبت می‌کرد. سکوتی هراسناک و سنگین مثل بغضی که در گلو چنگ می‌اندازد یا فریادی از شور و شوق زنده که در نقبهای مخفی احساس در زمینه مهتابی بلوغ عقل سرخ ترانه مقاومت را سرسختانه تکرار می‌کند، ۲۵ سلول با ۲۵ چشم مراقب باجسه زخمین و کوفته و ۲۵ هزار رازنکفته که باید سربه‌سر وسالم از چشم و گوش خائن دزخیم پنهان می‌ماند و با درد و زخم آغشته می‌شد تا حماسه مقاومت بتواند سرشار و زنده بماند.

زمستان ۵۲ سلولهای ۲۵ تائی و قانون رئیس اوین حسینی که می‌گفت باید بر فضای سلولها سکوت مرگ حاکم باشد و هر زندانی خود را تنها احساس کند و حتی نداند که در سلولهای مجاور چه می‌گذرد و ۲۵ مرد... فضای حماسه در سکوت می‌روید. نگاهی به دوستی، سرفه‌ای از سرآشنائی، مشت به دیوار و حتی گام پائی نالان و زخمین، غنیمتی عظیم بود و مثل بارش بهاری باران که طراوت‌زا است. گوئی در انتهای تیرگی و درد درمی‌سوی نور و رهایی باز می‌شد. چشم نگهبان و شلاق بازجو از سکوت مراقبت می‌کردند. فضا مثل آسمان تیره و غمباری بود که ابرهای سنگین و پربار به انتظار باریدن نشسته‌اند. مثل سکوت طوفان یا قامت عظیم حماسه، مثل صدای رسای خسرو بود و غروب بود که ناگهان سکوت سلولها نسکت، ستاره‌ای گل داد و کپکشان از سرود و حماسه درخشید و نور آنچنان عظیم و پاک بود که خیرگی به‌بار آورد. صدای خسرو بود که رسا و طوفانی شعر بلندرهائی را می‌خواند. بهاری از کلمات صدیق با باغ پر طراوت خورشید گل می‌داد. صدای خسرو بود، از بیدادگاه نظامی آمده بود بامستانی پربار و قامتی حماسی و سرشار. می‌دانستیم که اوست زندانی سلول ۲۵ کنار توال. می‌دانستیم که آزمونی سخت‌جان باختن را

می‌گذراند و می‌دانستیم که راهی میدان چیتگر است. از بیدادگاه می‌آمد و در راهرو سلولهای ۲۵ تائی ناگهان بلند و رسا امیدوار و شکوفان شعر خواند. سکوت ناگهان شکست و یک لحظه خیرگی بعدی دیگر به سکوت داد و حتی کمی ناباوری! مگر ممکن است اینجا سرود خواند؟ یا شعر مقاومت را فریاد کرد؟ اما صدا رسا و طوفانی می‌خواند هر صبح... از میدان تویخانه سرریز می‌کنند... نان و کرسنگی به تنبلی تقسیم می‌شود... برسینه‌است نشست زخم عمیق کاری دشمن... این رسم توست که ایستاده بمیری... نگهبانان سعی می‌کردند با بستن دهانش سرود مقاومت را خفه‌کنند - کلمات گاه صاف و روشن و گاه نامفهوم بود گاه فریاد اعتراض و گاه ندای حرکت بود - صدا مثل یک بمب منفجر شد، کلمات با صدای ضربه‌های نگهبانان و گامهای مطمئن خسرو یکی می‌شدند. او را می‌زدند، می‌خواستند صدایش را خفه کنند، او قانون آهنین حسینی را شکسته بود و در سلولهای ۲۵ تائی سرود پاک رهایی را خوانده بود. و صدای او بمبی بود که انفجارش تا بی-نهایت می‌رفت و در فضایی که یک سرفه امیدبخش و توان‌زا بود شعر بلند رهائی تا سالها می‌توانست روحیه مقاومت را در انسان زنده نگه دارد. حرکت خسرو آنقدر فغانی و غیر منتظره و شگفتی‌زا بود که در لحظات نخستین همه ساکت شدند، و بعد وقتی که بازتاب صدا آمد، تمام سلولها فریاد اعتراض و عصیان را با سوت یا کلمات در قالب سرود سرورند. فضا سرشار از نور و صدا بود و از هر سلولی نغمه مقاومت به پاسخی خسرو برخاست. دیگر تنها صدای او نبود، صدای همه بود و سرود همگانی زندانها... نگهبانها دست و پا کم کرده گنج و بهت زده خسرو را می‌زدند و دیگر زندانیان سلولها را، سگهای پاسبان، هارو رها شده با مشت و لگد می‌خواستند سکوت را باز-سازی کنند. خسرو را به‌زور به سلولش بردند اما در سلول نیز او فریاد رسای خود را سر می‌داد و از تمام سلولها نیز صدای همراهی بر می‌خاست... شاید دوساعتی طول کشید که با زور شلاق و مشت و لگد وضع کمی آرام شد...

نامش مبارک و جاودانه بماند که در سالهای سکوت و درد با جان خویش سکوت را شکست و صدای زلال رهائی را آواز کرد و بازتاب صدایش پاینده باد و مبارک.

فرج

اعتراض گسترده به انتخابات

سازمان چریکها ، سازمان مجاهدین ، ساش ، جنبش ، جاما و جنبش مسلمانان مبارز به انتخابات تهران اعتراض کردند

دوم آنکه پنجشنبه شب یعنی در آخرین ساعات فرصت تبلیغ انتخاباتی ، آیت الله مهدوی کنی اطلاعیه‌ای صادر کرده‌اند که در آن حمله کردن به توزیع کنندگان اعلامیه‌ها و پاره کردن آنها محکوم شده است ، در حالی که تا آن زمان بیش از ۱۵۰ نفر از هواداران سازمان در گوشه و کنار تهران کتک خورده و برخی در بیمارستان بستری شده بودند .

سوم آنکه متصدیان حوزه‌ها عمدتاً از میان هواداران حزب جمهوری اسلامی و از جانب کمیته‌ها انتخاب شده بودند ... یعنی نه تنها حزب جمهوری اسلامی و هوادارانش در تمام حوزه‌ها حضور داشتند ، بلکه تقریباً تمام کارهای اخذ و شمارش آراء را نیز در انحصار خود گرفته بودند .

چهارم آنکه تقریباً در تمام حوزه‌ها به مردمی که نمی‌دانستند به چه کسانی باید رای بدهند ، گفته شده است که به کاندیداهای حزب جمهوری اسلامی رای بدهند . و آخر آنکه صدا و سیما جمهوری

های مطلوب تا ... گسترش داشته است .
این سازمان‌ها اعلام کرده‌اند که مدارک تقلب های انتخاباتی را تسلیم وزارت کشور کرده‌اند و در انتظار رسیدگی هستند . اینها همچنین به شرکت اعضای شورای انقلاب در انتخابات مجلس خبرگان اعتراض کرده‌اند .

سازمان چریکها

در تهران ، علاوه بر سازمان مجاهدین خلق ایران ، سازمان چریکهای فدائی خلق ایران نیز به انتخابات اعتراض کرده و گفته‌اند که در ۵ مورد آزادی انتخابات نقض شده است :

نخست آنکه حتی اگر قرار باشد وجود مجلس خبرگان را به جای مجلس موسسان بپذیریم یعنی وجود ۷۵ نماینده به جای ۷۵۰ نماینده بپذیرفتنی باشد ، قاعدتاً باید در تهران نامزدی ۲۰۰ هزار رای بیاورد ، وارد مجلس موسسان شود ، در حالی که انتخاب نماینده براساس آراء نسبی این امر را نقض می‌کند .

نخستین انتخابات نسبتاً آزاد ، بر اعتراض‌ترین آنها نیز بوده است . آنچه تاروز دوشنبه آشکار شده ، سازمان مجاهدین خلق ایران و چهارگروه ائتلافی با آن ، سازمان چریکهای فدائی خلق ایران ، شورای هماهنگی جمعیت‌های کردستان ، شیخ عزالدین حسینی ، به مخدوش بودن و تقلبی بودن انتخابات معتقدند و گفته می‌شود حزب جمهوری خلق مسلمان ایران نیز در نظر دارد در یک مصاحبه مطبوعاتی موارد نقض آزادی انتخابات را به اطلاع عموم برساند .

سازمان مجاهدین خلق ایران و چهارگروه ائتلافی (جنبش ، جاما ، ساش ، و جنبش مسلمان مبارز) اطلاعیه‌ای در این باره منتشر کرده و در آن «اعتراض اکید خود را مبنی بر تقلبات گسترده که به وفور در بسیاری از حوزه های انتخاباتی تهران رواج داشت به اطلاع عموم مردم شریف تهران می‌رسانند . تقلباتی که از اعمال نفوذ و تحمیل یک صورت اسامی مشخص تحت نام امام و ممانعت از رای دادن به نامزد

آنها که برای ...

گیرد - حزب جمهوری خلق مسلمان که با هدفی یکسان با حزب اکثریت - یعنی جمهوری اسلامی - راهی جدا از آن می‌رود و کوشش دارد با تکیه بر موازین دموکراسی علاوه بر مردم آذربایجان که مع الواسطه به آن حزب گرایش دارند ، گروههای میانه‌رو و طرفدار آزادی را بسوی خود جلب کند ، پس از کشمکش هایی در داخل خود سرانجام اعلام کرد انتخابات را تحریم می‌کند ، ولی با اعلام مرکز این حزب در مهمترین حوزه نفوذش - آذربایجان - که در انتخابات حاضر خواهد بود ، هم توانست اعتراض خود را بیان دارد ، هم نامزدهای خود را به مجلس خبرگان بفرستد .

این حزب ، در مجموع چون وابسته به یک حرکت روحانی اسلامی است ، و با سیاستهای حضرت آیت الله شریعت‌مداری خود را هماهنگ می‌کند ، پس از پیش نمی‌توان تصور کرد که پس از این انتخابات در کدام مکان خواهد ایستاد . سازمان مجاهدین خلق ایران ، براساس

ایدئولوژی و سیاستهای اعلام شده خود به روحانیت پیشرو وابسته‌اند . بنابراین با وجود همه فشارهای مضاعفی که بر آنان وارد می‌آید و از پیش گفتم چرا و از سوی کی - همچنان در مواضع اعلام شده خود پا می‌فشارد . پس از این انتخابات که نخستین آزمون آشکار و سیاسی این نهاد چریکی و اجرائی بود ، این سازمان به نسبت آن که چقدر با وساطت های شخصیت های میانه‌رو چون آیت الله طالقانی و مهندس بازرگان و بنی‌صدر خواهند توانست امکان رشد و تاثیر در فضای سیاسی را پیدا کنند ، روشهای موافق و یا مخالف ، آرام یا تند در پیش خواهند گرفت .

سایر گروهها و دستجاتی که بیشتر میانه‌رو - سوسیالیست - موافق با حکومت اسلامی و تقویت کننده بعد ضد امپریالیستی رهبری بودند ، زیر شدیدترین فشارها قرار دارند و به احتمال زیاد رفرا ندوم قانون اساسی ، روشهای فاطم‌تری اتخاذ خواهند کرد و چون این بار تا آخرین لحظات مدافع و مداح و شرکت کننده نخواهند بود ، تا آنگاه رو بر گردانند .

مجموع این تصاویر ، روزهای آینده را روزهای سرنوشت‌ساز نشان میدهد ، خوب چنان در این روزها که مجلس خبرگان به آرامش خواهد شد ، یا با تندروی خود و ادامه روشهای پیشین ، فضا را از این که هست ، تنگتر می‌کند و در خود مجلس نیز ، با عواملی که دارند اثر می‌گذارند - که این در حقیقت آخرین ضربه آنهاست به جمهوری اسلامی و دشمنان منتظر همین‌اند - یا با توجه به نتایجی که از این انتخابات به دست آمده و بررسی‌های واقع بینانه‌یی که میتوان از آن انتظار داشت ، مهار میشوند و میدان را به مصلحانی که برای بالا بردن شان اسلام و انسان ، واقع بینانه و عملی می‌اندیشند ، خواهند سپرد .

پس سرنوشت جمهوری اسلامی و از جهات طول عمر و میزان بیروزی این انقلاب به دست آنهاست . آنها می‌توانند انقلابی دیگر را بشارت دهند و یا سعادت و زندگی مطلوب را در لوابی همین حکومت ممکن سازند ، تیشه در دست آنهاست یا به زمین می‌اندازند ، یا می‌زنند .



نیز استاندار و فرماندار و مقامات دولتی رامتهم به اعمال نفوذ در انتخابات آذربایجان کرده است. به همین جهت تا امروز (دوشنبه) نتیجه انتخابات تبریز اعلام نشده و پیدا نیست به چه سرنوشتی دچار آید.

در فارس

در فارس نیز - روز دوشنبه - روزنامه‌ها خبر از اعتراض آیت‌الله محلاتی دادند. ایشان در تلگرامی به نخست‌وزیر، انتخابات را «مشکوک» که در محیطی اختناق‌آمیز و جوی غیرآزادانجام شده» توصیف کردند و اعلام کردند که چنین انتخاباتی نمی‌تواند مورد قبول اینجانب و قاطبه مردم فارس قرار گیرد.

آیت‌الله محلاتی در تلگرام خود از «سوء - جریان و خدعه و اعمال نفوذ» در امر انتخابات یاد کرده‌اند و نوشته ایشان حکایت دارد که سیل شکایات از طرف طبقات مختلف روانه شده است. در همین حال گزارش‌های رسیده حاکی است که صدها نفر از مردم شیراز در مهدیه شهر اجتماع کرده و به انتخابات اعتراض کرده‌اند. اما آیت‌الله دستگیر در یک گفتگوی تلفنی با یکی از روزنامه‌ها جریان انتخابات را درست توصیف کرده‌اند.

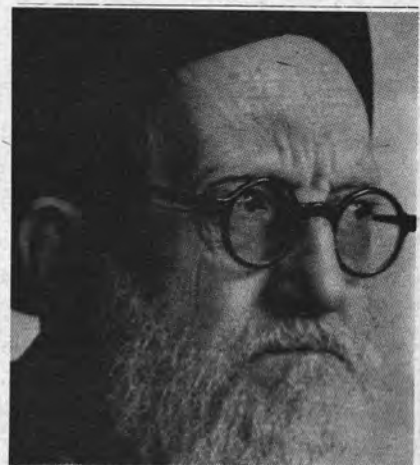
به این ترتیب در فارس نیز بین حزب جمهوری اسلامی و حزب جمهوری خلق مسلمان درگیری وجود دارد.

اسلامی در جریان رای‌گیری اصل بی‌طرفی را نقض کرده‌اند و علنا در مصاحبه‌های خیابانی و رپرتاژها، سیاست حزب جمهوری اسلامی را تعقیب کرده‌اند.

در کردستان

علاوه بر تهران دیگر استانها نیز با چنین اعتراض‌هایی روبرو هستند. در کردستان شیخ عزالدین حسینی و جمعیت‌های سیاسی انتخابات را مردود اعلام کرده‌اند. شیخ عزالدین گفته است مردم را از زنجان به قروه و بیجار برده‌اند که رای بدهند و در بعضی نقاط کردستان مردم را به نام او جمع‌آوری کرده و به محل‌های رای‌گیری برده‌اند. شورای هماهنگی جمعیت‌های سیاسی کردستان همینگونه نظر داده و انتخابات را مردود اعلام کرده است.

در تبریز



چرا آیت‌الله شریعتمداری در انتخابات شرکت نکرد؟

وضع حزب جمهوری خلق مسلمان همانگونه که در صفحات اول ایران یاد شد، بسیار پیچیده است. روز پنجشنبه اطلاعات و کیهان هر دو خبرهای مغشوشی در باره این حزب پخش کردند. مقارن عصر اعلامیه‌هایی در شهر توزیع شد که خبر این روزنامه‌ها را تکذیب می‌کرد، و بعد اعلام شد که این حزب در سه شهر تهران اصفهان و مشهد در انتخابات شرکت نکرده است. از منابع مورد اطمینان این حزب اطلاع می‌رسد که آیت‌الله شریعتمداری که در مشهد اقامت دارند، رای نداده‌اند. تنها در تبریز این حزب در انتخابات شرکت کرده و پیروز شده است، اما فرماندار تبریز انتخابات را تقلبی می‌داند و می‌گوید که اعمال نفوذ بسیاری شده است. در همین حال حزب جمهوری خلق مسلمان

* جمعیت‌های سیاسی کردستان و شیخ عزالدین انتخابات کردستان را مردود دانستند.

حزب خلق مسلمان تکذیب می‌کند.

خبر کیهان و اطلاعات دروغ است.

مشروح حویانات این میمه و نیز تفیث در غنمه آئینه به اطلاع عموم شرابرسید.

حزب جمهوری خلق مسلمان در انتخابات فردا شرکت نمی‌کند.

روزنامه‌های اطلاعات و کیهان متن پامع حزب خلق مسلمان به وزارت کشور را چاپ نموده و مردم شرکت حزب در انتخابات را چاره‌روغ در شرکت کردن و اعلام کرده‌اند.

نتایج انتخابات مجلس خبرگان

در حالی که شمارش آراء انتخابات مجلس خبرگان ادامه دارد، هاشم صباحیان وزیر کشور اعلام کرده است که این مجلس از روز بیستم مرداد ماه تشکیل خواهد شد و یک ماه به بررسی قانون اساسی خواهد پرداخت. به این ترتیب در مهر ماه کار تدوین قانون اساسی پایان خواهد یافت.

شمارش آراء، اگرچه از پایان رأی گیری آغاز شده ولی تاکنون - روز دوشنبه - پایان نیافته و در تهران ممکن

است تا روز پنجشنبه طول بکشد. شمردن آراء، در تهران بیش از حد معمول طول کشید. و این امری برخلاف انتظار است. علاوه بر تهران، در چند نقطه دیگر نیز هنوز شمارش آراء ادامه دارد یا وضع مشخص نیست. به همین جهت تا صبح امروز نام ۵۸ نماینده مجلس اعلام شده است. که در اینجا می آوریم و امیدواریم نام بقیه را در شماره آینده انتشار دهیم.

آبادی ۲۱۷ هزار و ۱۸۷.
۲- سید محمد باقر طباطبائی
سلطانی ۲۱۲ هزار و ۳۶۴.
* مرکزی:

۱- آیت الله حاج مرتضی
حائری ۲۹۴ هزار و ۶۸۰.
۲- حجت الاسلام لطف الله
صافی ۳۵۹ هزار و ۸۹۵.
* هرمزگان:

حجت الاسلام حاج میرزا
محمد انواری ۷۲ هزار و ۵۴.
* همدان:

۱- آیت الله سیداسدالله مدنی
۳۳۹ هزار و ۵۷۰.
۲- سید کاظم اکرمی ۲۷۲ هزار
و ۲۱۱.

* یزد:
آیت اله محمد صدوقی ۱۴۳
هزار و ۶۷۰.
* مازندران:

۱- حجت الاسلام سید
عبدالکریم هاشمی نژاد ۵۳۵۸۲۶
۲- حجت الاسلام عبدالله
جوادی آملی ۴۵۰۱۷۳

۳- حجت الاسلام سیدجعفر
کریمی دیوکلامی ۳۵۲۵۳۶
۴- حجت الاسلام حبیب الله
طاهری ۲۴۱۰۸۹

۵- دکتر علی قائمی امیری
۲۳۴۵۰۷
حجت الاسلام اقبال سبحانی
(جعفر سبحانی) ۷۸۶۹۸۶

میرمحمدعلی انگجسی
۵۸۰۸۵۴
جعفر افروغ (حجت الاسلام
اشراق) ۵۶۰۷۹۳

مهندس رحمت الله مراغه‌ای
۴۵۸۷۳۳
سید ابوالفضل سید ریحانی
(سید ابوالفضل موسوی)
۴۴۶۶۴۳

علی اکبر آرنی (آیت اله میرزا
علی مشکینی) ۴۳۱۲۶۲
* چهارمحال بختیاری

سید احمد نوربخش با ۲۹
هزار و ۷۰۸
ستاد برگزاری انتخابات
اسامی نمایندگان اقلیت های
مذهبی برای مجلس بررسی
نهایی قانون اساسی را به این
شرح اعلام کرد:

کلیمیان:
مهندس عزیز دانشراد از
سوی کلیمیان ایران از ۸۹۷۹
رای ۸۹۲۷ رای رایبه خود
انتصاب داد و بعنوان نماینده
کلیمیان ایران وارد مجلس
خبرگان می شود.

* آذربایجان غربی:

۱- حجت الاسلام سید علی اکبر
توشی ۱۵۲ هزار و ۴۲۸.
۲- حجت الاسلام محمد فوزی
۱۱۷ هزار و ۶۶۹.
۳- دکتر عبدالرحمن قاسم لوی ۱۱۳
هزار و ۷۷۳.

* اصفهان:

۱- آیت الله حاج سید جلال
الدین طاهری ۷۸۷ هزار و
۶۸۷.

۲- سید اکبر پرورش ۷۱۰
هزار و ۷۲۶.
۳- آیت الله حاج اقا حسین
خادمی (مجلسی خادمی) ۵۸۵
هزار و ۳۰۲.

۴- دکتر سید حسن آیت
هزار و ۸۱۸.
* ایلام:

آیت الله حاج شیخ
عبدالرحمن حیدری ۴۰ هزار
و ۹۶۱.

* بوشهر:

حجت الاسلام دکتر سید
محمد حسن نبوی ۷۴ هزار و
۲۸۹.

* خراسان:

۱- دکتر محمود روحانی
۹۴۹ هزار و ۹۲۳ رای.
۲- حجت الاسلام میرزا جواد
حاجی ترخانی معروف به
تهرانی ۹۴۷ هزار و ۶۱۴.

۳- حجت الاسلام شیخ
ابوالحسن مقدسی معروف به
شیرازی ۹۳۹ هزار و ۶۵۵.
۴- حجت الاسلام علی فلسفی
تنگبانی ۹۰۸ هزار و ۸۸۸.

۵- استاد جلال الدین فارسی
۶۵۹ هزار و ۴۰۱.

۶- حجت الاسلام محمد
حسینی خامنه‌ای ۶۴۰ هزار و
۹۵۸.

۷- حجت الاسلام علی مراد
خانی ارنک‌های معروف به تهرانی
۵۹۹ هزار و ۶۳۹.
* خوزستان:

۱- سید محمد کیاوش ۴۱۱
هزار و ۴۴۷.
۲- آیت الله شیخ محمد کرمتی
۳۹۷ هزار و ۶۵۵.

۳- حجت الاسلام سید محمد
علی موسوی جزایری ۳۱۲ هزار
و ۱۱۸.

۴- محمد رشیدیان ۲۷۳ هزار
و ۲۸۹.
* زنجان:

۱- حاج شیخ هادی باریک
بین ۲۰۶ هزار و ۹۳۳.
۲- حاج سید اسماعیل
موسوی زنجان‌ی ۲۰۴ هزار و
۴۶۱.

* سمنان:

علامه حاج شیخ ابوالقاسم
خزعلی ۱۰۷ هزار و ۳۱۱.
* سیستان و بلوچستان:

۱- موسوی عبدالعزیز ملازاده
۱۴۰ هزار و ۷۷۰.
۲- حمید الله میرمادی زهی
۱۳۳ هزار و ۱۲۳.

* فارس:

۱- آیت الله حاج سید
عبدالحسین دستغیب ۵۴۵ هزار
و ۳۴۹.

ناصر مکارم شیرازی ۵۱۸ هزار
و ۱۴۹.

۳- آیت الله حاج شیخ
عبدالرحیم ربانی شیرازی ۴۰۳
هزار و ۵۰۸.

۴- حجت الاسلام حاج سید
میرالدین حسینی الهاشمی
۲۹۴ هزار و ۷۸۱.

* کردستان:

۱- حجت الاسلام حسینعلی
رحمانی ۳۵ هزار و ۲۶۴.
۲- حجت السادات شیخ جواد
قاتحی ۳۴ هزار و ۳۹۳.

* کرمان:

۱- حجت الاسلام محمد
جوادی حجتی کرمانی ۲۱۱
هزار و ۵۸۹.
۲- حجت الاسلام دکتر محمد
جوادی باهنر ۲۰۶ هزار و ۶۵.

* کرمانشاهان:

۱- حجت الاسلام حاج شیخ
محمدیزدی ۱۰۴ هزار و ۷۲۳.
۲- حجت الاسلام سید
موسوی موسوی ۷۹ هزار و ۱۱۱.

* کهگیلویه و بویراحمد:

حاج شیخ محمد تقی بشارت
۳۶ هزار و ۸۶۹.
* گیلان:

۱- حجت الاسلام محمد مهدی
بانان رانکه هر ۲۴۸ هزار و
۵۵۱.

۲- حجت الاسلام دکتر سعید
عبداله ضیائی ۲۳۳ هزار و ۵۲۷.
۳- دکتر حسن عضدی ۱۵۹
هزار و ۲۸۵.

* لرستان:

۱- سید حسین طاهری خرم

« انشاءالله گربه است » دیگر کارگر
نیست، برنامه حسابشدهی تهیه شده است

تا چندی دیگر، دوسه روز نامه خواهیم داشت

... و باز انشاءالله گربه است، و باز به
دلمان نگیریم که اینها، همه، کار شیطان است.
یا که موقوع و حقیقت امر را میدانیم و از زور
ناچاری بجای دریافتن بانو، کنیز مطبخی را
میزنیم؟

هر روز میخوانیم و میشنویم و میبینیم
که دار و دسته‌ای برای افتاد و اجتماعی را
بهم ریخت، و کتابخانه‌ای را به آتش کشید، و
نویسنده و صاحبزنی را به بند درآورد، یا
که گروهی با علم و کتلت و قیل و قال و جار و
جنجال برنامه خاصی را پیاده کرد و مغولوار
از روی تل خرابه و کتاب پاره و جمعیت هراسناک
گذشت. و یکی دو روز پس از آن، کانسون
نویسندگان، جمعیت حقوقدانان، یا فلان حزب
و کتابفروش و فروشنده مطبوعات، یا ناظر و
شاهدی برسبیل گلایه به «دولت» نوشت که چرا
جلوی اینها را نمیگیرید، چرا اجازه میدهید
اجتماعات ما بزور ازهم پاشیده شوند، چرا
بیاعتنا به انهدام کتابفروشی‌ها نگاه می‌کنید، و
چرا و چرا. که یعنی شما، شمای دولت، کارهای
نیستید و بی‌تقصیرید، و دیگران، دیگرانند که
خرابکاری می‌کنند و آتش میزنند و در دل مردم
ترس میکارند.

آیا واقعا انشاءالله گربه است؟ نیست،
و همه اینها قطعات بهم‌پیوسته یک برنامه جامع
هستند.

از پیش شرط بسته‌ام که دکتر حاج سید
جوادی، حسن تزیه، دکتر سامی، مسعود رجوی،
دکتر پیمان، دکتر صنارزاده، دکتر لاهیجی،
محمود اعتمادزاده و حتی مهندس مقدم مراغهای
به مجلس خبرگان راه نخواهند یافت، و در
مقابل دکتر آیت، دکتر بهشتی، شیخ خلخالی،
فارسی و بنی‌صدر به نمایندگی مجلس خبرگان
دست خواهند یافت. برای این پیش‌بینی، احتیاج
به برخورداری از قدرت خاصی نبود. و لزومی
نداشت که خداوند، عنایت ویژه‌ای به پیشگو

*** در صورتی که چپها و لیبرالها و
بی‌آزارها قول بدهند در دسر درست
نکنند، ممکن است بعدها در حکومت
سهمی پیدا کنند.**

داشته باشد، حساب، حساب، دو تا چهارتا
است و به علم‌غیب هم احتیاجی نیست.

از ابتدا، از آنروز که یورش ناگهانی به
پادگانها، انتقال مسالمت‌آمیز قدرت را بهم ریخت،
قرار بر این شد که چپها و لیبرالها هم بتوانند
در بیان عقایدشان آزاد باشند و بتوانند روزنامه
چاپ کنند و حزب و دسته سیاسی برآه بیاندازند.
همین‌ا که یعنی این اقدامات، منفرد و منزوی
از اجتماع بمانند، یا که این حضرات آهسته‌بیآهسته
و آهسته بروند و به تجمعات روشفکرانه‌شان
دلخوش کنند. ولی در عرض چند ماه گذشته
اتفاقات پیش‌بینی نشده، محاسبات اولی را از
اعتبار انداخت، و در نتیجه برای مقابله با
چپها و لیبرالها یک برنامه جامع تهیه شد که
ذره به ذره در حال اجراء است.

ابتدا تصور بر این بود که مردم، که
بی‌گمان اکثریتشان اسلامی فکر می‌کنند و تعجبی
هم ندارد که در یک کشور مسلمان وضع چنین
باشد، راهی را که نشانان خواهند داد، بی‌هیچ
چون و چرا و پرس و سؤال خواهند پیمود، و
بار انقلاب اسلامی را به سر منزل مقصود خواهند
رسانید و گروه اندک روشنفکر و متفکر لائیک
و غیر اسلامی نخواهد توانست این مسیر محتوم
را تغییر دهد و در توده ساده رخنه کند. اما در
طول مسیر و زمان مشاهده شد که این مردم یا
حداقل گروهی از ایشان، بز اخفش نیستند و
چون و چرا می‌کنند و روی حرف بزرگترها حرف
میزنند، و علتش هم پیگیری و کنجکاوی همان

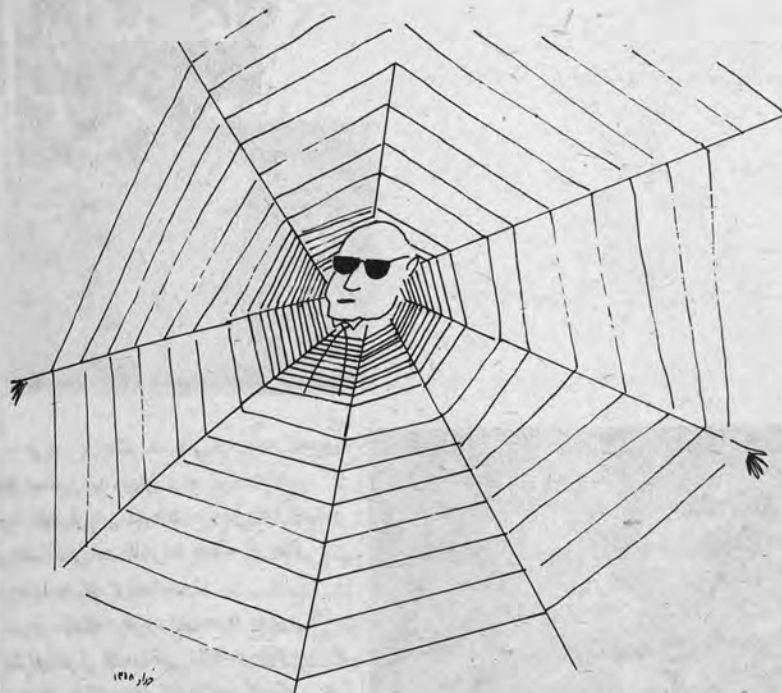
چپها و لیبرالها و لائیکها است که دولت را
سؤال‌پیش کرده‌اند و تق میزنند و مردم را از
راه بدر میبرند و مرتب به گوششان میخوانند
که به کم قانع نباشند و حق و حقوقشان را تمام
و کمال بگیرند و تن به مقررات و ترتیبات قدیم
ندهند و دنبال شورا و از این قبیل تمهیدات
باشند، که همه اینها با مزاج دولت رفرمیست
سازگار نیست. دولت این کارها را مانع اجرای
برنامه‌هایش میدانند چه تصور می‌کند که نقص
رژیم قبلی فقط فساد اداری و مالی‌اش بود و گرنه
همان دستگاه و تشکیلات و قوانین، در دست
«پاکان»، بخوبی از عهده تمشیت امور برخوردار
آمد. و خلاصه، انقلاب یعنی همین خلع ید از
پاکان، والسلام.

و چون معلوم گشت که بعضی‌ها انقلاب را
خیلی جدی گرفته‌اند و از آن برداشت دیگری
دارند و فکر می‌کنند که انقلاب یعنی درهم
ریختن آن قوانین و قید و بندها و ماده‌ها و
تبصره‌ها و ساخت و سازمان قبلی، و چون حاصل
شد که آزادی بیان و نشر افکار و فعالیت سیاسی،
بصورت منتزع و بدون رابطه با اوضاع کلی
مملکت باقی نمی‌ماند و فعالیت چپها و لیبرالها
در کارگاهها و مزارع و مدارس میزود که اوضاع
را از کف طراحان نظم نوین خارج سازد، و
آن عقاید و حرفها در چهارچوب فلان دسته و
حزب محدود نمی‌شود و بتدریج به همه جا سرایت
می‌کند و زنگ خطر برای اصلاح‌طلبان به صدا
درآمد و برای ختنی ساختن طرفداران حرکت
عمقی و دگرگونی بنیادی برنامه‌ای جامع تهیه
گشت که مرحله به مرحله در حال پیاده شدن
است. داستان روشنفکران و ناراحتی‌هایی که
اینها برای انقلاب ایجاد کرده‌اند و می‌کنند در
واقع سرپوشی است بر این اختلاف بسیار عمده
که زعمای قوم رفرمیست هستند و چپها و
لیبرالها، انقلابی، بمعنای طرفداران دگرگونی
عمیق و یا حداقل در مقایسه با آنها، دگرگونی

برنامه جامع - نخست با بهم ریختن بساط روزنامه‌فروش‌ها به اجرا درآمد ، بعد اعضای انجمن‌های مدرسه‌ها براه افتادند و در کیهان و اطلاعات و آیندگان بست نشستند ، سپس فرستادن نامه‌های پندآمیز و اخطارگونه به نویسندگان و شرا و تأثرنویس‌ها شروع شد ؛ و بعد ، پاره کردن اعلامیه‌های روی دیوارها بود و برپا کردن هیاهو در اطراف اجتماعات گروه های چپ و لیبرال ، و با این کارها ، تنور ارتجاع گرم شد و موتور جهالت به حرکت درآمد. هیچکدام از اینها ، حرکتی منزوی و مجرد و بدون برنامه نبود . همه ، اجزاء يك برنامه جامع بودند که بنابه ضرورت ، درمراحلی میبایست به اجرا گذاشته می‌شدند . اما چپها و لیبرالها مقاومت میکردند و به‌مرور شماره هوادارانشان اضافه میشد ، «خطر این بود که اینها به مجلس موسسات راه بیابند و احتمالا در قانون اساسی دست ببرند و مایه دردرس های آینده شوند . این امر تقریبا مسلم بود چه بعد از انتشار آن پیش‌نویس اولی ، که در حقیقت يك بالن آزمایشی بود ؛ معلوم گشت که به اصطلاح مزه دهان مخالفین چیست و اینها در مجلس موسسان چه خواهند کرد و چه شرها ببا خواهند نمود . این بود که قرار شد راه مجلس موسسان بروی اینها مسدود شود . و با این تفاسیل ، مجلس خبرگان تولد یافت .

اکنون همه می‌دانستند که با آن صورتهای کاندیداهای مجلس خبرگان ، هیچ امیدى برای چپها ، لیبرال و خوش‌باورها و طرفداران مکتب انشاءالله گریه است باقی نمانده ، و این حضرات به جمع خبرگان نخواهند پیوست . اگر باور نمی‌کنید ، نتایج «انتخابات» مجلس خبرگان را ببینید .

قانون (کذا) مطبوعات نیز جزء دیگری از همین برنامه جامع طرد چپها و لیبرالها است ، وگرنه خود معماران نظم نوین هم میدانند که روزنامه‌های آنچنانی ربطی به مطبوعات فعلی ندارد ، اشکال این نوع مملکت‌داری اینست که حتی انتقاد خشک و خالی خارج از گودی‌ها هم خطرناک است . رژیم قبلی هم اینرا میدانست و دقیقا بهمین دردرس دچار بود . هرکس دیگر هم که عاشق فکر خود باشد به‌همین بلا دچار می‌شود . در رژیم قبلی ، همین برنامه منتهی با تاکتیکی متفاوت اجرا گشت . آن بار مطبوعات سانسور شده از چشم مردم افتادند و به بهانه قلت تیراژ تصفیه گشتند ؛ و این‌بار که تیراژ نمی‌تواند بهانه باشد ، «صلاحیت و درستی سیاسی» و دیگر تهیدات مندرج در «قانون» ،



خبر ۱۳۱۰

دستور کار خواهد بود . امید ضعیفی هست که بتوان در این برنامه خلی وارد آورد . تنها در صورتی که چپها و لیبرالها و یا «آزارها» قول بدهند يك مخالف «صدیق» باشند ، درکار حکومت شریک خواهند شد . که این همان کاری است که در رژیم قبلی سابقه دراز ۲۵ ساله پیدا کرد و همه آنها که مخالف قسم خورده رژیم بودند بشرط بی‌آزارشدن ، در اداره امورمملکت سهمی یافتند . بی‌شک گروهی باین شرطها و شروطها و قول و قرارها جواب مساعد خواهند داد ، و برخی دیگر در خارج از گود باقی خواهند ماند ، و جناح مخالف را تشکیل خواهند داد . گوئی که تاریخ در حال تکرار است و ما باز سالهای دراز باید ملت ایران را چون خرگوش آزمایشگاهی مورد آزمایش برنامه های امتحان نشده ببینیم . آن‌بار برنامه‌هایی اجرا شد که اینها منکرند فایده‌ای داشت ؛ و این‌بار برنامه‌هایی اجرا خواهد گشت که آیندگان بکسره قلم نفی برویشان خواهند کشید . بگذار تا بگیریم چون ابر در بهاران

کرامت پورسلطان

* آینه‌ده که در مطبوعات فارسی به غلط آئنده موسوم شده : Allendé دو «ال» صدای «ی» میدهد ، چون پایپون که کسی آنرا پایپلون نمی‌خواند .

ترتیب کار را خواهد داد . ما بزودی بیش از ۳-۴ روزنامه و ۳-۴ مجله نخواهیم داشت . باور نمی‌کنید ؟ منتظر باشید . این بار سنبه حضرات پرزورتر است ؛ زیرا که پشت به احساسات مذهبی توده برانگیخته دارد . برنامه جامع ، تمام و کمال در حال پیاده شدن است . آیا دولت را مقصر میدانید یا نه ، و دولت فی‌الواقع مقصر است یا نه ، و درحقیقت ، انشاءالله گریه است یا نه ، آینده نشان خواهد داد .

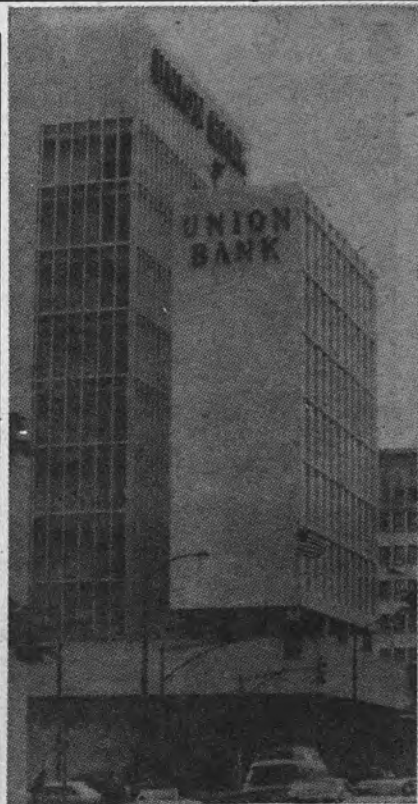
نظیر این برنامه را ژنرال دوگل درفرانسه اجرا کرد . دوگل موفق شد گروههای متعدد و کوچک و دست و پاگیر را از میدان بدر کند ، و حزب بزرگ کمونیست فرانسه را که منحل شدنی نبود در چهارچوب قانون ویژه انتخابات به چهارمیخ بکشد ، که اگر چنین نکرده بود ، سه‌چهار سال پیش ائتلاف چپها در فرانسه پیروز شده بود ، همانگونه که در شیلی ، آئنده * فقط با ۳۵ درصد آراء ؛ که بیشترین آراء در میان همه شرکت‌کنندگان بود ، به ریاست جمهوری رسید .

برنامه جامع طراحان نظم نوین در مورد مجلس شورایی نیز اجراء خواهد شد . تقلیل کرسی های مجلس از ۳۵۰ به ۲۷۰ نشان میدهد که در اینجا نیزهمین برنامه‌طرد چپها و لیبرالها

پراکنده‌ها

غرب، بار دیگر تبلیغاتی را علیه کشور های صاحب نفت جهان براه انداخته‌اند. از جمله مهمترین این تبلیغات در امریکا اتفاق می‌افتد. مدتی است کارتر با برنامه‌ریزیهای این حربه را به کار گرفته است. در بسیاری از موارد این حربه موثر می‌افتد. مثلا این جوان تحت تاثیر تبلیغات حکومتی از سر عصبانیت اتومبیلش را به آتش کشیده؛ چرا که بعد از مدتی به پمپ بنزین رسیده و تابلو آن را دیده «دیگر بنزین نداریم».

ثروت ایرانیان در امریکا



ایرانیان طاغوتی و ثروتمند. همانها که ایران را در سالهای گذشته از برکت نظام شاهنشاهی چابیده‌اند و برده‌اند، در امریکا غوغا می‌کنند، امریکائی‌ها نیز در این امر خوشحالند. البته پولی که این روزها در امریکا خرج می‌شود بسیار کمتر از پولی است که هر ساله توسط ایرانیان در ده سال اخیر در آن سامان خرج میشد.

روزنامه‌های امریکائی می‌نویسند: تنها خانواده سلطنتی ایران در بانکهای امریکا ۲۴ میلیارد دلار ذخیره دارند. البته این بجز پولهایی است که صدها تن از نزدیکان خاندان پهلوی در امریکا دفن کرده‌اند.

با اینحال هنوز خرید خانه ادامه دارد، بعضی‌ها حرص دارند. از جمله شمس خواهرشاه مخلوع ایران - زنی مسیحی که در کاخ محراب و کلیسا داشت و زندگی پرشکوه و پر از دزدی و بی‌شرمی را می‌گذراند - که باوجود داشتن يك کاخ در بورلی هیلز، دو قصر در لوس‌آنجلس خریده، يك مامور معاملات ملکی در استان لاس و گاس گفته «این خانم مثل اینکه دیوانه است و هرآنچه را که گران، و بزرگ است



می‌پسندد! همین زن قصری را در شهر قمار و خوشگذرانی تدارک می‌بیند که فقط دو سال ساختن آن طول می‌کشد!

جمعا ۱۰۰ تن اعضای خانواده شاه مخلوع در امریکا زندگی می‌کنند و بر حدود ۳۰۰۰ تن از وابستگان رژیم او که اینک در ایران سقوط کرده و موضوع تنفر بسیار است.

روزنامه واشنگتن پست هفته گذشته در گزارشی پیرامون ثروت خاندان شاه و اطرافیان او نوشته بود که این گروه که اکنون زیرتازیانه تنفر مردم ایران قرار دارند و بسیاری از آنها در دادگاههای انقلابی ایران کشته شده‌اند، در امریکا بیش از هر جای دیگر دنیا احساس آرامش می‌کنند.

از جمله اقدامات وابستگان رژیم شاه سرمایه‌گذاری در امریکا است. بخصوص آن بخش از آنها که هنوز خیالاتی را در سر می‌پروراندند. از جمله هوشنگ انصاری وزیر اقتصاد و دارایی شاه مخلوع که در یونیون بانک بورلی هیلز همراه چند ایرانی دیگر سهمیم شده است.

اما همه‌ی این ثروت‌ها، ولی آدمیزاد دلش در جای دیگریست که وطن است، چه فایده!



طبیعت گرایی

جزیره‌های برهنگان ، پس از امریکا در اروپا فراوان شده است و قوانینی برای آن در آلمان و فرانسه و انگلستان گذرانده‌اند - البته ایجاد چنین مجتمع هایی هنوز در بسیاری از نقاط اروپا ممنوع است . ولی جمعیتی به نام «ناتورالیست‌ها» که طبیعت‌گرا و طبیعت دوستند برای تاسیس آن در همه جا کوشش می‌کنند . به ویژه در ایجاد این مراکز آنچه مورد نظر جوامع اروپائیست ؛ این که در این جزایر معمولاً خانواده‌ها حاضر می‌شوند و سطح جرم و جنایت و تجاوز و . . . در آن بسیار پائین‌تر از نقاطی است که آدمیزادان پوشیده می‌مانند .

خون به سنگفرش

این عکسی است از سری عکسهای بهمن‌جلالی از روزهای انقلاب و شعر مرد بزرگ شعر امروز ایران - احمد شاملو - را به خاطر می‌آورد :
 از پنجره به خیابان نظر کنید
 خون را به سنگفرش ببینید !
 و این خون يك ایرانی است به سنگفرش خیابان ، خونی که هزاران بار بر سطح خیابان ریخت و از آن لاله‌هایی روئید که خشک شدنی نیست . اما آنها که قصد خوشه‌چینی از انقلاب رادارند، باید از یاد نبرند که این خونها را پامال می‌کنند و نباید .



مستقیم به لندن

شنبه ها ساعت ۵/۲۵ صبح و یکشنبه ها ساعت ۱۳/۴۰ بعد از ظهر بای پی آی به لندن پرواز کنید .
پی آی ای به پاریس ، فرانکفورت ، و نیویورک پروازهای مرتب هفتگی دارد .
همچنین بای پی آی ای به کراچی ، بانکوک ، مانیل توکیو و سنگاپور پرواز کنید .



پروازهای مستقیم پی آی ای به لندن

شنبه PK ۷۸۵					
عزیمت	تهران	۵/۲۵	ورود	لندن	۸
یکشنبه PK ۷۸۳					
عزیمت	تهران	۱۳/۴۰	ورود	لندن	۱۶/۱۵

ساعت های پرواز به وقت محلی می باشد .



هواپیمایی بین المللی پاکستان
پرواز مستقیم شما به لندن

برای گرفتن اطلاعات بیشتر با آژانس مسافرتی خود یا دفتر پی آی ای تماس بگیرید
تهران - خیابان ویلا ، شماره ۶۶-۶۴ تلفن : ۸-۸۲۴۰۹۵

This object has been digitised and made available by The University of Manchester Library.

For further information and details about terms of use, see the Library's website -

www.manchester.ac.uk/library/copyright-and-licensing.

قابل توجه کاربران مجازی :

این سند توسط کتابخانه دانشگاه منچستر دیجیتال سازی و عرضه شده.

برای اطلاع بیشتر درباره شرایط استفاده از این منبع الکترونیک، لطفاً به لینک زیر مراجعه فرمایید:

<http://www.manchester.ac.uk/library/copyright-and-licensing>

بر اساس این مقررات، هر نو استفاده از این سند باید با ارجاع مناسبی به کتابخانه دانشگاه منچستر انجام بگیرد.